مسالك العارفين للشيخ سعد الدين النجار

۱۸ + ۱۱ س م

الملك لله لقد تملكته بالشرع

۱۷۵۸۹
۲۰۸۷۵۴

مسالك العارفين للشيخ سعد الدين النجار

١٨ + ١١ س م

الملك لله لقد تملكته بالشرع

١٧٥٨٩

٢٠٨٧٥٤

مسالك العارفين للشيخ سعد الدين البخاري

۱۸ + ۱۱ س م

الملك لله لقد تملكته بالشرع

۱۷۵۸۹
۲۰۸۷۵۴

[illegible]

[illegible]

١١٧٠٣/٩

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن

الحمد لله من اول

ومن اول الاخرة الى

لله على كل نعمة ونستغفر الله من كل

ذنب واتوب اليه

مسلك العارفين

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی که بر روق احداق بصایر اولوا الابصار از ملاحظهٔ آثار رغایب آن عاجز
و تناهی افهام و عقول اهل هوا و عصا از مطالعهٔ نهایت آن قاصر
حضرت وهابی را که در عرصهٔ ممالک عطا انبیا را نبذ ارد و کریمی که فیض خزانهٔ
جود از منوطش … صحرای وجود را زند اردش همای بلند پرواز همت
در طیران هوای بیدای قدمش بر بینداخت حکیمی که حاکم عقل و دانش را
بر بساط تقدیرش سرمایهٔ تصرف و تدبیر در باخت کریمی که فیض سحاب کرم
بی حسابش مادیگان را از ارث … حیات بخشید لطیفی که آثار هبوب
نسیم لطفش انوار روح در اسفار … قلوب اهل رضا بتابید عظیمی که مهابت

سطوت

سطوت جلالش قلل قاف جبروت شاهان را … کاف کن بشکافت … که
بمقتضای صنعش خازنان خزانهٔ غیب … حقایق از مکمن قعر ملکوت …
شهود و اشتیاق فت جباری که صولت غیرتش سلاطین مسند قرب را در جاه
طبیعت بقید هوا بند ساخت وهابی که شجرهٔ فضلش خاکیان خرابه دار هوا را
بر بوی خلوت بجهیم … وصلتی … سلطان
بارگاه نبوت و خورشید فلک رسالت سید انبیا و مهتر اصفیا محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم و بر آل بیت او که سروران صفوف ولایت و صحابهٔ کرام او
نجوم طریق هدایت اند اما بعد که این کتاب مسلک العارفین من فواید
قدوة السالکین شیخ شیوخ سعد الملة والدین شیخ سعد الدین کاشغری
روح الله روحه و عطر الله تربته که این جواهر اقتباس از اشارات الهامات
ربانی در بیان حقایق عرفا و دقایق علما و در بیان طریق سلوک و سلوک
و آداب آن بدان اجزر که … طالبان صادق … که چون قدوم
همت در راه طلب نهند و بخلعت … گردد و در دایرهٔ مریدان

در راه باید تحقیق این معانی از خود طلب دارد و تشبه به صورتی قناعت نکند و قدم
بر جاده شریعت و آداب طریقت ثابت دارد و هر لحظه دل
به کحل تجدید نور و سنی میدهد و شراب اخلاص از جام صدق میکشد و تیغ
غیرت بر سر نفس و هوا میزند و بدوام مجاهدات در طی اطوار مقامات
می کوشد و ثمرات اعمال از آفت ریا و پرده کتمان می پوشد
تا از شر غوایل عجب و دعوی محفوظ ماند و مقصد از راه دین کردن
و یقین داند که اگر زهد و طهارت جمیع قدوسیان ملا اعلی صفت
طاعت کردد و عبادت اهل ثقلین در دیوان او ثبت شود پس چون
خود را برابر یکی نهد آن همه اساس خذلان و تخم حرمان بود از شیخ ابو حفظ
حداد قدس سره نقل است که سی سال است که عبادت خود را دلیل تفاوت می
بینم این شیخ مبارزان راه و رستم مقبولان درگاه است بیچاره کاهلان
شوربختان محروم که ازین دولت بر بیک قناعت کردند در بند
غرور پندار ماندند و تنبیه رسوم و عادات گرفتار شدند و شطح طامات
را آلت

را آلت مجلس ساختند و لاف دعوی ملاک ما فلاک رسانیدند و ندانستند که این
صفات منافی رسمکاری و منازع حضرت جباریست و ضعیف جهل
را که با قادر عظیم کار افتاده بود که جمیع ملائکه و انبیا در عدم محض
برو کس را چون و چرا نرسد و اگر جمیع متقیان و شیاطین را خلعت
و اصطفا بپوشاند بیکذره غبار خطا بر دامن عدلش ننشیند و بر کدام
طاعت اعتماد کنند و با چه وسیلت قرار گیرد و به چه روی ایمن گردد
و هزار هزاران جان پاک بر و رود و هنوز و اعصار در بین
بادیه بر باد بی نیازی داند که باز کس نیامد و هزاران هزار دل
در آتش این نودا سوخته شد که ذره آواز نیامد بدان ای عزیز
که کاهل غافل چون سگ را بیند برود و دهن را بخندد و یا چون عاق
رانیت تو قیر نفس بود گر بر همین حال بماند نه پندارد برم
زانکه چندین تا گنش را بس نیست هم بار نیست ای عزیز بدانکه مرید صادق
را از عبور منازل چاره نیست و هر منزل را بر سایر حقوق ست و

را از ثمرهٔ هر منزل معین نیست منزل اول شریعت و دوم طریقت
سیوم حقیقت شریعت بستن جوارح است بقیود احکام شرع
و طریقت کشادن راه دلست بحق و حقیقت حصول لطایف
مواصلت دور و دقایق مخاطبات از راه دل هرکه قدم
در راه نهد در منزل شریعت هزاران هزار دام تعب و عنا
در راه نهند و در راه طریقت هزاران هزار اندوه و خوف
در جابر و کمان نهند و در راه حقیقت هزاران هزار محنت و بلاء
بر و بار رانند این همه حرست تا محقق صادق از مبطل کاذب
ظاهر شود و آتش طلب از زمان هوس پدید آید و در طلب از زر عونت
دعوی ممیز گردد که مَا کَانَ اللّٰهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیٰ مَا
اَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتّٰی یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ الٓمٓ اَحَسِبَ النَّاسُ
اَنْ یُتْرَکُوا اَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ
مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَلَیَعْلَمَنَّ الْکَاذِبِینَ

چه

رباعی دلی اگر غم عشقش بر موی خبر باشد ز تشریف بلای دوست
بر روی صد اثر باشد که سر گز غمزهٔ مستش چو زلف او پریشان شد
ز نام و ننگ کفر و دین بکلی بیخبر باشد الغرض سرمایهٔ راه شریعت
و تجارت بدان طریقت و حصول ربح حقیقت بی تجارت طریقت
صورت نه بندد و تجارت شریعت بی سرمایهٔ شریعت بحصول نه
پیوندد و قدم بر بساط قرب سلاطین بی معرفت آداب خدمت موجب
طرد و حرمان گردد و ثمرهٔ ریاضات جاهلانه و مجاهدات کورانه جز
عجب و ریا و غرور نبود و اعمی راه بری را نشاید و جاهل ادب
حق را در خود نشاید مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلِیًّا جَاهِلًا قط چون جهل سر همه
خاریهاست غرور مطلق را با دلیل احمق هیچ نسبت نیست چون آدمی
را از سه جوهر مختلف ترکیب یافته است نفس و دل و روح پس
بتناسب این سه جوهر مختلف او را سه منزل عبور دادند ملک
و ملکوت و جبروت و این سه عالم ممر طالب است و مقر و مرجع

اصفیا و عالم چهارست که آنرا عالم لاهوت خوانند و او ورای ابلیت
تا براه بری گذر سه دلیل از مهالک این عالمها بگذرد و بقوت
طریقت از عقبات ملکوت بگذرد و بکشتی حقیقت از طلاطم امواج
دریای جبروت بگذرد و هر عالم را برادی و توشه حاجت است که بدان
آن رزا لنعالم الی العالم دیگر ترقی نتواند کرد پس توشه او در عالم ناسوت
انواع طاعات و اصناف مجاهدات است که آن سر و روح نعمت است
و سالک بی استیفای مدد این معانی از این عالم ترقی نتواند چون
بادای حقوق این جمله قیام نماید مراتب این زیر قدم همت آرد
و نفس بمقام دل رسد و صفت دل گیرد و از آنجا بر جدار عالم ملکوت
بگذرد و پس از آنجا بتحصیل زاد آن عالم مشغول شود و از انواع طهارات
و اصناف ترجات از تزکیه نفس و تصفیه دل و تحلیه روح که آن ترجح
طریقت است چون درین عالم این معنی بکمال رساند و دل از عین صفات صفت
روح گیرد و از ملکوت براه عالم جبروت عروج کند و از آنجا بتهیه زاد

منازل

منازل جبروت مشغول گردد چون محبت و شوق و وجد و سکر و نما
که الجمله سر روح حقیقت است پس انوار این حقایق بخرج سالک گردد تا
بقوت آن و فضائل مراتب جبروت طیران میکند تا به افق لامکان
که سرحد عالم لاهوت است منتهی گردد و در بحر فنا غوطه خورد و کسوت
وجود او محو شود و پس بجذبات عنایت او را بساحل بقا کشند
و سر او را خلعت حقانی بپوشانند و از آلایش مزابل خاک با آسایش پاک
رسانند بدایت صبح این دولت از مطلع این پیر راه دیده نمودن
گیرد و آثار نسیم آن در آینه جان مرید صادق ظاهر شود و دیگر حضرت
شیخ بصیر سیاح بیدای طریقت شیخ نجم الملة والدین در بیان نسبت تعلیم
سبق ذکر و اجازت که ایشان را رسیده بود بیان می فرمودند که
فقیر را سبق ذکر و اجازت در طریقت از آن تحفه جهان قدس خواجه سلیمان
رسید و خواجه سلیمان را سبق ذکر و اجازت از آن نقطه کعبه رجا خواجه اولیا
سبق ذکر و اجازت از آن ادب یافته عتبه عبودیت و سوخته .

جذبهٔ ربوبیت خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی رسیده و حضرت
خواجه را از آن تشریف یافته و علمناه من لدنا علما و از آن
مخصوص باختصاص عبدیت خواجه سلیمان رحمت الله رسید مرا این ضعیف
بمایه را یافت نید و آن سالک سید طریقت و گوهر غواص دریای
حقیقت شیخ سعدالملة والدین نظر از آن نظرها که کیمیای سعادت
و هر که منظور شفقت آن مخدوم رسید از اهل سعادت در حق
این ضعیف ارزانی داشتند بحمدالله و خواجه سلیمان را سبق ذکر و اجازت
از آن چشمهٔ روضهٔ رضا و از آن نقطهٔ کعبهٔ حاجات خواجه اولیا رسیده
و آن در یافتهٔ نوخت و آن صفا در پرده شناخت خواجه اولیا را
سبق ذکر و اجازت از آن ادب یافته عتبهٔ عبودیت و آن جگر سوخته
جذبهٔ ربوبیت خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمه الله
رسیده بود و آن برگزیده پادشاه و آن برگشتهٔ الخواجه عبد
الخالق غجدوانی را ذکر دل از آن آفتاب سپهر و آن همنفس جان از آن

مخصوص

مخصوص باختصاص عبدیت خاص که فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه
رحمة من عندنا و آن تشریف یافته و علمناه من لدنا علما
خواجه خضر علیه السلام رسیده بود اما خلعت کبری و دولت عظمی
و سعادت بی انتهای ارادت مرا از شمع سالکان و مرآت صبح صادقان
خواجه بزرگ جهان پیر خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله روحه با پیشوای ار
باب ولایت و آن مفخر اصحاب هدایت و آن رکن ارکان شیخ ابو یوسف همدانی
قدس الله روحه بوده است و فواید این راه از ایشان یافته و آن
حاضر اسرار طریقت و آن ناظر انوار حقیقت شیخ یوسف همدانی
را قدس الله روحه سبق ذکر را اجازت از آن سالک مجذوب و تا
مشهور شیخ ابوالحسن خرقانی رحمة الله علیه رسیده بود و آن صادق
کار دیده و آن مخلص یگانه شیخ ابوالحسن خرقانی سبق ذکر و اجازت
از آن سید اولیا و عمدة الاتقیا و از آن شیخ جهان و مقتدای عارفان
سلطان العارفین بایزید بسطامی قدس الله سره رسید و آن پروانهٔ

شمع جلال و آن شیفته صبح وصال سلطان بایزید بسطامی است و ذکر ایشان و
قبه ولایت و الصفا کعبه هدایت و از آن سلطان برگزیده گان
این راه و از آن برگشتگان این بارگاه امام جعفر صادق
رضی الله عنه رسیده بود و آن بحر وفا و آن کان صفا جعفر صادق
رضی الله عنه بود را سبق کرده قدم معرفت و صدق از امیر المؤ
منین ابا بکر صدیق رضی الله عنه بود و خرقه از امیر المؤمنین علی رسیده
بود و رضوان الله تعالی علیهم اجمعین قدس الله ارواحهم و طیب اشبا
حهم و بحکم آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است اصحابی کالنجوم فبایهم
اقتدیتم اهتدیتم این جماعه بودند و کل اختیار ابرار طریق مستقیم سلوک
کرده اند و هیچ بدعتی و مخالفتی در این روش روا نداشته اند و اتباع
سنت ایشان این راه را بجای رویداده است آن مردان برکار و آن
زاهدان روزگار در نفس آخر آن مردان صاحب تبعان دستگیر است
متابعت این پاکان با علیا مقامات و درجات رونده گان مبرز رسیده اند

برگزیده

برگزیده گان اند صاحب سجاده خود می نشستند و بدعوت خلق
اجازت میکردند چنانچه خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی
را عمر باخر رسیده است کسی را از مریدان خود به تشریف اجازت
خود مشرف کرده اند اول بر مقام صدیق بر متابعت الذی جاء
بالصدق و الصدق به منعوت بصفت رجال صدقوا ما
عاهدوا الله علیه خواجه احمد صدیق رحمة الله علیه و بعد از آن عارف
ربانی و السالک حقانی موصوف بصفت من عرف نفسه فقد عرف
ربه خواجه عارف ریوکری قدس الله سره سیم آن دانای اسرار طریقت
و آن رهنمای حقیقت و آن کز نوشیده قباب اولیای تحت قبابی
لا یعرفهم غیری خواجه اولیا قدس الله ارواحهم اما بعد از آنکه خواجه
بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی روح الله روحه بمشاهده وصال
حق رسیدند خواجه احمد صدیق مقدم یاران بودند و سال خلافت
بودند و در روش تقدم یاران بودند بر سجاده خواجه بزرگ

خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمت الله علیه ایشان نشستند و بدعوت خلق مشغول
گشتند و تا ایشان در حیات بودند خواجه عارف و خواجه اولیا در طریق
ادب سلوک میکردند و در موافقت خواجه احمد صدیق قدس الله روحه
میکوشیدند تا آنکه اجازت خواجه عبدالخالق رحمت الله علیه یافته بودند
ادب یاریش قدم را نگاه میداشتند تا آنگاه که خواجه احمد صدیق
برحمت خداوند تعالی پیوستند آنگاه خواجه اولیا در شهر بخارا باجازت
خواجه عبدالخالق رحمت الله علیه بدعوت خلق مشغول و خواجه عارف در ریوگر
هم باجازت خواجه عبدالخالق رحمت الله علیه بدعوت خلق مشغول شدند
و مدتی مدید این دو مرد بالغ که خلیفه خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق
غجدوانی رحمت الله علیه بودند خلقان را براه راست و طریق مستقیم
میخواندند و شرایط قیام مینمودند و امتثال امر شیخ که از واجبات است
لازم میدیدند که ناگاه فرمان کل نفس ذائقة الموت رسید
و خواجه عارف رحمت الله علیه در ریوگر از دنیا رحلت کردند و خواجه

محمود انجیرفغنوی را خلیفه خود ساختند و بدعوت خلق اجازت کردند بعد خواجه
عارف رحمت الله علیه ذکر بلند آغاز کردند که پیش از ایشان این طریق
نموده است و ذکر پنهان میگفته اند و خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق که
رئیس اصحاب سلسله بودند بصفت ذکر خفیه گفته اند این ذکر زبان درین
روش خواجه محمود انجیرفغنوی رحمت الله کرده است و خواجه اولیا رحمت الله
در شهر بخارا شنودند که خواجه محمود انجیرفغنوی ذکر بلند میگویند با یاران
بزرگ نزدیک خواجه محمود آمدند و گفتند که در روش خواجه بزرگ
خواجه عبدالخالق غجدوانی این طریق نیست تو از کجا میگوئی خواجه محمود
گفتند که مرا برادر بنفس آخر اجازت کرده و بلفظ اجازت چنین
فرمودند که ترا اجازت کردم بدعوت خلق برای آنکه بدعوت اگر در جل
و ذکر زبان کنی آنگاه خواجه اولیا قدس الله روحه فرمودند که
برادر من خواجه عارف مرد محقق بوده و نزدیک محققان ذکر زبان
و دست شیخ ترا ابطال زبان اشارت کرده اند ازین طریق باز گردد

وخواجه محمود باز گشت و بر همان طریق سلوک کردند چون خواجه محمود از این
عالم رفتند خواجه شیخ علی رامتنی و امیر حسین و ابکنی و این جماعت بدین
طریق خواجه محمود رفتند اما خواجه اولیا بر همین طریق خواجه بزرگ خواجه
عبد الخالق رحمت الله سلوک میکردند چنانکه از حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه
بایشان رسیده بود تا آنگاه که بحکم کل شیء هالک الا وجهه چون عمر خواجه اولیا
بآخر رسید بر وفات رسول الله و سنت خیر الرفقاء دار الجنة از ایشان چهار
یار منتهی ماندند اول آن دهقان مزرعه آخرت که الدنیا مزرعة الآخرة
خواجه دهقان قلتی دوم آن مکشوف بغرایب و عجایب حقایق موقوف بلطف و
و عوارف حقایق موصوف خواجه غریب سیم آنکه مجاهد و کاسب
مشاهد تشریف یافتند یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم
خواجه سوکمان چهارم قدوه ارباب تحقیق و عروه اصحاب تصدیق موصوف
بصفت اذکروا الله ذکرا کثیرا خواجه سلیمان قدس الله روحهم باز بر
همان سنت پیران متقدم چون خواجه اولیا رحمت الله علیه از این

عالم

عالم در گذشتند خواجه دهقان قلتی هم بسبب آنکه در پیش متقدم بودند بر سجاده
خواجه اولیا ایشان نشستند و بدعوت خلق مشغول شدند و خواجه
سوکمان و خواجه غریب و خواجه سلیمان قدس الله ارواحهم در طریق
ادب سلوک میکردند و در موافقت خواجه دهقان میکوشیدند تا آنکه
اجازت خواجه اولیا یافته بودند تا آنگاه که خواجه دهقان روی بعز
آخرت آوردند بعد از ایشان خواجه سوکمان بهمان اجازت خواجه اولیا
بدعوت مشغول شدند خواجه غریب و خواجه سلیمان بادب در موافقت خواجه
سوکمان می بودند تا آنگاه که خواجه سوکمان روی از این عالم گردانیدند
بعد از ایشان خواجه غریب باجازت خواجه اولیا دعوت آشکارا
کردند و خواجه سلیمان در موافقت ایشان می بودند چون خواجه غریب
بدار بقا رحلت نزدیک رسید یاران خود را وصیت کردند که بعد از
من خواجه سلیمان خلیفه اولیاست قدم در متابعت ایشان دارید
و مقدم خود ایشان را دانید که از یاران خلیفه آخرین خواجه اولیا اند

پس هر کرا می باید که از فواید روش خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی
رحمة الله علیه نصیب شد متابعت خواجه سلیمان کند و چون خواجه عرب
بدار البقا رحلت کردند خواجه سلیمان باجازت خواجه اولیا بدعوت خلق
مشغول شدند تا مدت مدید خلایق در صحبت ایشان کسب سعادت میکردند و از
متابعت ایشان بدرجات و مقامات عالی میرسیدند تا جهانی می شدند
مریدان خواجه سلیمان به برکت متابعت ایشان هر یکی مقتدای عالمی شدند چون
کشتی حیات خواجه سلیمان بگرداب اجل نزدیک رسید از جمیع مریدان
دو کس را بمقام دعوت شایسته یافت بحکم آنکه ینظر فانه ینظر بنور الله
درین دو صاحب دولت بنظر عنایت و بخشش ولایت نظر کردند و ملا
تشریف اجازت که خواجه سلیمان را از خواجه اولیا رسیده بود این دو یار
تمام را بدان تشریف مشرف گردانیدند و ایشان بر سجاده خود
گذاشتند و چشم ازین عالم بر داشتند و بجوار حق تقرب جستند و بر مسند شیخ
خود این دو مرد را از مریدان خود بدعوت خلق اجازت کردند یکی

نقلست

مقتبس آن انوار و ملتمس آن اسرار خواجه بابا که جمعی انبوهی
کردند گروهی را براه راست باز آوردند و سنت خواجگان را
نگاه داشتند تا در حیات بودند هیچ دقیقه از روش خواجگان
فرو نگذاشتند و چون حیات منقطع شد و روی بسفر آخرت آوردند
فرزندان ایشان آن آستان را کشاده داشتند توفیق مزید باد و آن
خلیفه دوم خواجه سلیمان که علم خانه دان خواجه بزرگ عبد الخالق غجدوانی
رحمة الله علیه بدیشان رسید و باجازت خواجه سلیمان بر سجاده ایشان
نشستند و بدعوت خلق مشغول شدند آن کنج اسرار حقیقت و آن
بازار محبت و آن تشریف یافته همت و آن آراسته بفضایل
و شمایل و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم
الجاهلون قالوا سلاما و آن متصف بشرف الذین یذکرون
الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم آن خلف صدق این اسلاف
خلیفه بحق اصناف آن کامل طریقت صفا که آن سالک سابق علی الصادقین

ابی الله والعاشق علی المجاهد فی الله شیخ شیوخ قدوة السالکین رئیس المتهجدین
شیخ سعد الملة والدین قدس الله روحه طیب الله ثراه و جعل الجنة مثواه
چنانکه اختتام خلافت بامیر المومنین علی بود رضی الله عنه اختتام خلافت
این خاندان بخواجه بزرگ خواجه عبد الخالق تا ان قدوه لابیت صفا و
برکعبه هدایت و بران بحر وفا و بران کان صفا شیخ المشایخ شیخ سعد الملة
والدین تمام شد و چنانکه بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم خلفاء اربعه
باقی بودند و خلق را براه راست و متابعت سنت رسول الله میخواندند و همان
معنی خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی و طریقی که از انواع معرفت و محبت
از خواجه خضر علیه السلام و شیخ یوسف همدانی بخواجه بزرگ خواجه عبد الخالق
رسیده بود و ازان اسرار و انوار آن انوار جمع این مریدان ازکل
این بختیاران نفس تمام رسانیده و بمجاهدها و همت آن برگزیده خداوند اعلم
جل جلاله خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق رحمة الله این مریدان شیخ و این خلفا و
المخدوم بدرجه رسیده بودند که خداوند تعالی در قرآن بیان حال این طایفه

میفر

میفرماید که رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و این مردان
پوشیده و این فردان کوشیدند بریک پهلو امان و بین دونیم
چنانکه رسول الله فرموده انه من تواتی البقا سیمت فی الملکوت
جهیدا یعنی هر که گنجینه را بحضرت خداوند تعالی آه مفسدیرا براه صلاح باز
آرد و بسبب نفس و بیان مفسد بتوبه بازکرده و انمرد را در میان مردان
بسته لا یرخوهند پس این جماعت گویا اند که در تعلیم کلام سحرگاه بحکم
تتجافی جنوبهم عن المضاجع پهلوان از خوابگاه از برای رضای خداوند
تعالی برمیداشتند و بامید وصال از بیم فراق خداوند تعالی را میخواندند که
یدعون ربهم خوفا و طمعا و معبود را با خود یاد میکردند که و مما رزقناهم
ینفقون و این رونق بر جاده شرع ثابت است و خلاف
کتاب و سنت درین راه بازنداده اند و کوشش این مردان
بالغ درین تزکیه ظاهر و تصفیه باطن بوده است و روش ایشان
با میزان شرع راست و شریعت و طریقت و حقیقت و سلوک در

این جوانمردان حاصل است و خلیفهٔ آخرین این پاک مردان سلطان
طریقت و برهان راه حقیقت شیخ سعد الملة والدین است
و مجدد و ارواح این برگزیدگان راه خداوند عز و جل خلافت
خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی درین خانواده شیخ حقیقت
شیخ سعد الملة والدین تا قیام قیامت باقی دارد یا ربنا
بلّغ الی ارواحهم منا ومنك تحیّةً وسلاماً
بآبروی برگزیدگان که بحضرت تو دارند که ما را و جمله مسلمانان را
از آبروی ایمان جدا مگردان یا اله العالمین یا خیر الناصرین

باب اول در بیان و شرائط او بدانکه ابتدای راه توبه است
و معنی توبه بازگشتن بود یعنی از هر فعلی و قولی که خلاف رضای حق تعالی
بود از همه بازگردد و بازگشتی که آنرا انقطاع نباشد چنانکه حق تعالی
میفرماید که یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبةً نصوحاً
یعنی کسانی که ایمان آورده اند بخداوند تعالی بازگردید از معصیتها باز ایستید

و رثبات

و در ثبات توبه نفسهای خود را ناصح باشید و چون نفسهای شما خواهد که
میل بفساد کند از عذاب خدای تعالی اندیشه کنید و از آتش که افروزنده
وی سنگهاست و آدمیان یاد آرید آن آتشی که خدای تعالی فرموده که
یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة
میفرماید که ای کسانی که ایمان آورده اند بوحدانیت او و اقرار کردید به شرع و دین
و دین را گردن داده اید نفسهای خود را و اهل خود را نگاه دارید از آن
آتش که صفت وی اینست که وقودها الناس والحجارة افروزنده آن آتش
آدمیست و سنگها پس شیخ قدس الله روحه میفرماید که یاران من
با خود اندیشه کنید که اگر انگشت شما را بر چراغ دارند تحمل آن نتوانید
کردن پس دوزخ را که چندین هزار سال است که می تفسانند
چگونه تحمل آن توانید کردن چون دانید که قوت آن آتش
ندارید بر جان خود ببخشید و توبه از کارهای ناپسندیده تدارک
کار خود کنید که رسول الله فرموده است که التائب من الذنب کمن

لا ذنب له یعنی هر که توبه کند از صدق و اخلاص از اقوال و افعال
ناپسندیده باز گردد خداوند تعالی و تقدس وی را بیامرزد و گناهان
وی را در گذارد و کرام الکاتبین وی را فرماید تا نامهٔ اعمال وی را
کشایند و سیئات وی را محو کنند و بجای هر سیئه حسنه ثبت کنند چنانکه
خداوند تعالی در کلمات قدیم خبر میفرماید که الا من تاب وامن وعمل عملا صالحا فاولئک
یبدل الله سیئاتهم حسنات یعنی هر که توبه بصدق کند و اعمال صالح
کند سیئات او مغفور بود و عمل حسنات او مقبول باشد و رسول الله فرموده است
که الندم توبة اندک پشیمانی که در دل مومن پدید آید و آن از خوف
خدا و ترس خداوند تعالی بر آن رحمت فرماید مسئله پرسیدند که علامت
توبه نصوح چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که توبه نصوح را سه علامت است
اول آنکه بترسد در حال از هر چیز که خلاف رضای خداوند باشد در حال خود را
از همه بترسد التوبة قطع الحال دوم آنست که پشیمان بود بر آنکه تنها
که بغفلت عمر بضایع کرده است و اوقات عزیز را ضایع کرده

پشیمان

پشیمان بودن بر آن احوال گذشته که والندم علی ما مضی سیم
آنست قصد و عزم آن دارد که تا جان در تن او بود بر آن
افعال ناپسندیده که از وی در وجود آمده است باز نگردد که
والعزم لا یعود الیه بشرط دل بکو توبه فرو شد که تا جان برنیاید
شیخ قدس الله روحه میفرمود که چون بندهٔ مومن از گناهان توبه کند
شرط آنست که هرگز پیش آن گناهان نرود چنانکه شیر از پستان
بیرون می آید پس امکان باز گشتن نبود که آن شیر به پستان
باز گردد تایب نیز باید که بدین شرط توبه کند که هرگز با فعل آن نرود
در باقی عمر خود چون بنده بدین شرائط آراسته شد خداوند تعالی فردای قیامت
مر آن بنده را از جنایات نپرسد و بر آن جنایات عتاب نفرماید شیخ
قدس الله روحه فرمودند که زندگانی فرزندان آدم را سرمایه است که بدین
سرمایه خیرات و سعادات کسب می باید کرد و بدین سرمایه ملکوت و درجات
حاصل میباید کردن و برای آنکه تا هر نفس که گذرد از روی حکم

نیست نصیبه خود را فراموش مکن و از خیرات و طاعات محروم مکن که عمر
سرمایه است که اگر نفسی بسیار زید میباید آورد و این ساعت حیات را که باو
غنیمت می باید داشت که هیچ نفسی نمیداند که ساعت دیگر حال او چه خواهد بود
زنده باشید یا مرده یا در نشسته یا در تخته خفته بود مؤذن الصلوة
خیر من النوم بگوش تو رساند یا پیش تابوت تو نماز جنازه خواهند گفت و در
ایام عید نیز مبارک باد تو خواهند یا هنگام تعزیت تو باشد ملح نیز را
الله المستعان خواهند گفت یا ایام محل بر سر خاک تو بنشینند و تبارک خواهند خواند
پس کسی که این چنین احوال با هیبت در پیش بود باید که وقت خواب همین
و فارغ نشستن و تن به تقصیر کردن از عاقبت غفلت و تیره باطن بود
که در حقیقت کار با خبر بودند و سر این سر بر آن روشن شد
و در اعمال خود کوشیدند کم گفتند و اندک خوردند و کم خفتند همه شب در عبادت
بسر می بردند و معبود را می پرستیدند و چون وقت سحر می شد با استغفار مشغول می شدند
و نعت صفت ایشان منبت است کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون

شیخ

و شیخ قدس الله روحه خبر میدادند که آن عزیز بعد از اداء وظایف عبادات استغفار میکردند
که طاعات ایشان از اخلاص آراسته می بود و دید تقصیرات بر وجود ایشان
صاحب دلان غالب بوده است چنانکه خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق
شب تا بروز تا بوقت صبح در نماز بوده اند چون صبح صادق سر از گریبان
مشرق بر آورد خواجه بزرگ عبد الخالق قدس الله روحه روی بر خاک نهادند
و این مناجات کردند که خداوندا بسیار سعی کردم تا دو رکعت نماز گذاردم که
لایق حضرت تو باشد نتوانستم بگذارم همانا خود این هیچ را از من قبول کرد
شیخ قدس الله روحه خبر میدادند که آن مردان با چنان عبادات که محض اخلاص بود
استغفار میکردند بر ما که طاعات با تقصیر داریم هر زمانی و هر نفسی استغفار
اولیست مسئله پرسیدند که حق توبه چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که حق
توبه آنست که بعد از توبه بر توبه ثبات نماید زیرا که اگر از توبه باز بدان
گناهان رجوع کند توبه وی نصوح حقیقی نباشد و صاحب شرع صلی الله علیه و سلم خبر داده که
لا صغیرة مع الاصرار ولا کبیرة مع الاستغفار یعنی گناه خرد که بر آن گناه اصرار

کند آن گناه خرد نماند و اگر گناه بزرگ بود باستغفار مشغول نشود آن گناه بزرگ
باستغفار پاک نماند پس توبه آن بود که دایم باستغفار مشغول باشد گناه را از خود دور کند
شیخ مسعود گوید که اگر مزارع بکوشش مزرعه خود نفقه کند و برا از زراعت
حاصل شود بر همان سر مزرعه خرج کند و اندیشه مستقبل بر خاطر نگذرد و از مزرعه
چیزی بخانه نفرستد مزرعه ضایع باشد پس رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است
الدنیا مزرعة الآخرة یعنی که دنیا کشتزار آخرتست و آدمیان
که در دنیا اند مزارع اند و این زراعت عبادتست و کاوان
سفید و سیاه تخم زمین بود و او نمرود در همه جا بیک کار تخم عزت زمین
عالم و کاوان شب و روز هر چه کاری بکشتی همان برداری و خانه حقیقی
مرآدمی را خانه گورست پس اگر مزارع که آدمیست بکوشش مزرعه
که این دنیاست مشغول شود جمیع اوقات خود ضایع کند و بهر ماه روز کار خود را
صرف کند و چیزی از خیرات و طاعات بخانه گور نفرستد در آن روز که
هر نفسی را بدان خانه گور باید رفتن پای بر کشیده ضایع باشد کالهم اگر چه عاقل

خوشترست

خوشترست ** عاقبت اندیشی جان خوشترست ** عاقبت بینی بهمت عقل
از خاصیت ** نفس باشد کوته بیند عاقبت ** پس مرد عاقل باید عاقبت
اندیش بود آخر کار خود را که مال حال اوست و نیز مال هر نفسی است
پیش خاطر دارد و عجوزه ای انحال آخرت بکند تا بعقوبت حدود الله تعالی
در نماند که وقت تدارک کار این نیست که کل اعضا و جوارح
بیکار است که در آنحال که علم الیقین عین الیقین شود پشیمانی در آن زمان
سود ندارد و تدارک احوال گذشته نتوان کردن پس این نیاز که
میتواند بتوبه و استغفار کار خود را باصلاح آرید تا در ساعت
وقت رفتن آید بشارت الا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا
بالجنة بگوش هوش رسد شیخ قدس الله روحه میفرموده که در آن نفس آخر
لا تخافوا کسی را شنود که در حیات از خالق ترسیده باشد
پس امروز از عذاب او اندیشید و از قهرها و توبه کن تا بدم آخر
بتشریف لا تخافوا ولا تحزنوا مشرف شوی مسئله که نفس توبه

چیست و اصل توبه چیست و فرع توبه چیست و ثمرت توبه چیست شیخ قدس الله
روحه فرموده که نفس توبه پشیمانیست از گناه چنانکه رسول فرموده
که الندم توبة یعنی پشیمانی از گناه توبه است و اصل توبه نور معرفت است
و ایمانست که بسبب غین گناه و بیفرمانی آن نور در حجابست چون آتش
پشیمانی گناهان بسوزد و ناچیز شود آنگاه نور معرفت که اصل توبه است
از حجاب بیرون آید بنده مومن بدان نور بیند که گناهان زهر قاتلست
و ازین زهر بسیاری خورده است و بهلاک نزدیک شده تا هیچ
و تحیری در باطن او پدید آید بران روزگارهای گذشته که بغفلت
گذرانیده است و بدان نور که از ظلمت گناه صافی شده روشنایی
آن نور بیند که باطن او را منور گردانیده تا بعد ازان بان روشنایی آن نور
بیند که بسبب محبت دنیا او عاصی شده است و بسبب نفس مخالفت
فرمان کرده است آنگاه محبت دنیا از باطن خود دور
کند و مخالفت نفس کیرد و مجاهده و ریاضت پیش گیرد تا انفعال بسیار

باید که

باید که چندان از نفس بیرون برد که اثری از ان حلاوت در نفس باقی
نماند که حضرت رسالت فرموده است که المستغفر باللسان و المصر
بالذنوب کالمستهزی بالرب یعنی هر که بزبان توبه کند و بدل همان
گناه بود و از روی وبال چنان بود که خدای تعالی را افسوس میدارد
پس چنین بنده مومن که پشیمان شد و توبه کرد و ان حلاوت را که
بنفس وی رسیده است از خود دفع کند تا توبه وی حقیقی بود اما
فرع توبه بدل کردن احوالست و نقل کردن اعضا از معصیت بطاعت
و از خلاف فرمان با امتثال فرمان و مشغول شدن باداء حقوق
خالق و خلقان از بهر آن دریابد که یار بد مرد را بغایت مضرتست چنانکه
فردای قیامت بنده که بسبب یار بد معصیت بسیار کرده بود و بتوبه
از دنیا رفته بود و بعذاب خدای عز و جل گرفتار شده چون
یار بد بیند گوید یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس
القرین گوید ای کاشکی که در میان من و تو دوری مشرق

تا معذب و دوری که یار بودی پس هر کرا باید که ثبات بر توبه بدار باید
می باید بر سر که گفته اند ه با بدان کم نشین که صحبت بد ه گر چه
پاکی ترا پلید کند ه آفتاب بدین بزرگی را ه پاره ابر ناپدید
کند ه شیخ قدس الله روحه میفرمودند که مستحب در توبه انست
که بندهٔ مومن در جوانی توبه کند که هنگام فراغت آدمی در ان
شبابست و رسول الله چنین فرموده است که ما من شی احب الی
الله تعالی من شاب تائب یعنی هیچ چیز نزد خدای تعالی دوستر از جوان
توبه کننده نیست پس مستحب آن بود که در ایام جوانی توبه کند چه
خداوند تعالی دوست میدارد توبه کننده کان را ان الله یحب
التوابین پس شیخ قدس الله روحه فرمودند که ظلمت گناه و
و غبار مخالفت مر خداوند خانه دل را که منزلگاه سلطان
معرفت است تیره و تاریکی میگرداند و هر گناه که از آدمی در وجود می
آید نقطه سیاهی بر صحیفه دل می نشیند و نور بصیرت در حجاب می افتد

ونقصان

و نقصانی می پذیرد و بارتکاب مناهی و بی پرهیزی قوت ایمان کم
می شود و طایر میمون ایمان پر شکسته و بال گسسته شود و دشمن شیطان
بر وی ظفر یابد و بعد از ان در بند آن شود که تا مرغ ایمان را در قفس دل
او ثابت نگذارد بوسواس خود از ان دل بیرون برد پس ای بندهٔ
مومن باید که غم خود خوری و از دست چنین دشمن که قصد ایمان
دارد که نقش اولئک کتب فی قلوبهم الایمان را از دل تو بیگانه گرداند
خود را نگاه داری و بسر غافلت خود باز روی که عمر سرمایه نفیس ست
و از این شب و روز در خواب و بیداری در سفر و حضر خرج کرده میشود
و هر نفسی که میگذرد جوهریست که اگر ضایع شود زیانی عظیم
دارد و اگر جوهر بدین سودی بدست نیاری فردا مفلس باشی و هر
و هر ساعتی خزینه است اگر خزینه را خالی یابی فردای قیامت
انگشت ندامت بدندان حسرت گیری که یا حسرتا علی ما فرطت فی
جنب الله و اگر خزینه ان را از معاصی و سیئات پر کنی در آن روز که

کشف حقایق و اظهار اسرار خواهد آن سیئات را هیئت حیات و عقارب
کرده اند و الم آن حیات و عقارب بتن تو خواهد رسید که
وان اسأتم فلها و اگر آن خزینه را از طاعات و خیرات پر کنی
در آن روز بکه صفت وی آنست که یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و
صاحبته و بنیه منفعت آن هم بتو بازگردد که ان احسنتم احسنتم
لانفسکم پس هر که روزگار خود را ضایع نکند و فرصت را غنیمت
دارد و این زمان که امان یافته در روزگار بر وفق مراد با عذر از
و استغفار مشغول شود و هنگام مهلت را عزیز دارد و بکسب سعادت
صرف کند و از دار البقا از آن اغنیا باشد که در آن روز هیچ حسرت و [illegible] نبود
بمیدارد و عمل صالح را بر کار باشید و از ناشایسته دور باشید که نقد از
سپید داند آنگاه از خیر باشد مسرور فردای قیامت آنرا خواهی دید بدین
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره
مسئله پرسیدند که توبه حقیقی کدام است شیخ فرمودند که توبه بر سه گونه است

اول

بهیبت

اول آنست که چون خلاف فرمان او کرده است پشیمان شده اکنون
بعد از توبه از هیبت خداوند تعالی را بچشم گریان بود دویم
آنست که چون از گرفت خداوند تعالی اندیشد دایم بدل
ترسان بود سیم آنست که چون از عذاب او یاد آرد دایم
بتن لرزان بود پس آن توبه کننده را که چشم او گریان بود خلعت
او تعالی رحمان بود و آن دل که ترسان بود خلعت او از خداوند
جهان ثبات بر ایمان بود و آنکه بتن لرزان بود خلعت او از خداوند جهان
ثبات بر ایمان بود و آنکه بتن لرزان بود خلعت او از خداوند رحمت
و غفران بود کار خود را بصلاح آوردن بتوبه کار مردان الهی
خداوند تعالی و تقدس تائبان را بر سایر عابدان تقدیم فرموده
است که التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون
الساجدون والآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر والحا
فظون لحدود الله و بشر المؤمنین پس سر جمیع عبادات توبه است

و بعد جمیع این اوصاف عبادات بضاعتیست هر مومنان را که
بمان سرمایه سعادتست و سود او عمل صالح است پس هر که این
سرمایه سود بدست نیارد در آن روز محشر اگر مفلس ماند نکته که
امروز از برای دنیا و فرزندان در فرمان خداوند عز و جل تقصیر
میکنند و اوقات عزیز را برای ایشان ضایع میکنند از حلال و حرام
و حلال کسب و در توبه و کسب خیرات که منفعت آن مال ایشان باز
میگردد و در تقصیر بسیار روا میدارند این چنین کار از غایت غفلت
و تیره کی باطن بود و این طایفه که اهل بیت شما اند در آن روز که در
دست کیر باید بخواهد نمود پس شیخ قدس الله روحه میفرمود که کسب کار
خود بدست خود کنید که آن نفس آخر را که هر آینه خواهد بود و امانی
باشید که هیچ نفسی نمیداند که چه وقت خواهد آمدن پس مستعد
باشید و غفلت را بگذارید و زاد راه آماده کنید و بتقوی که
بهترین زادها تقوی است که فان خیر الزاد التقوی بیدار شوید که

راه

راه مخوفست و رفیقان ناموافق و رحلت نزدیک است و هنگام حرکت نامعلوم
پس آماده باشید که اگر همین مردن سهل بودی تا آن وقایع که
بعد از مردن است ثابت و شایع است که قیامت و مقامات حساب
و میعاد و ثواب عقاب است و انتصاف مظلوم از ظالم و روز کشف اسرار است
و این نفیس النفس که امروز جمع میکنی این همه را فردا شمار است پس کار
باشید و کار آخرت را بسازید تا در آن روز با فضیحت نمانید
که آنچه بر تو نوشته است از طاعات غیر تو آنرا نخواند الا در زمان
و آنچه بنام تو نوشته است از دنیا بدیگری بخواهد داد پس از برای
طلب روزی اوقات خود را بیکار مدارید و شکر نعمت
خداوند تعالی را بتمام از عهده بیرون آیی که خداوند تعالی ترا دیده
آفریند و قوت گیرائی داد و قدم آفریند و قوت روائی داد
و چشم آفریند لطیفه بینائی داد و گوش آفریند حاسه شنوائی داد
و زبان آفریند بشرف گویائی داد و استعمال این جوارح بطاعت سعادت

ابدیست و ارتکاب معصیت باین جوارح سبب شقاوتست پس آدمی
را کمال معرفت آن بود که این اسباب را که سبب سعادتست
آلت شقاوت نسازد تا بعقوبت در نماند شیخ قدس الله روحه میفرماید
که اوقات ضایع شده را بتوبه تدارک سازید و اوقات
حالیرا عزیز دارید و در محافظت اوقات کوشید که جمله فتوحها
موقوف بوقتست الامور مرهونة باوقاتها و محققان راه
در رعایت اوقات مبالغت بسیار کرده‌اند از برای آنکه خداوند تعالی
و تقدس فرموده است که اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف
یلقون غیاً یعنی آنها که اوقات نماز را ضایع کردند و نفس را
پیروی کردند زود بود که انداخته شوند در دوزخ و آن
وادیست که آنرا غی نامست و عقوبت آن وادی از همه
عذابها سخترست بنابران همه عزیزان ضایع شدن وقتها
نیک مهم داشته‌اند چنین گفته‌اند که الوقت سیف قاطع یعنی وقت

شمشیر

شمشیر برنده است که ساعتها از حیات قطع میکند که آن سلف
پس بدست نمی‌آید پس رغبت در کار آخرت پیش از فوت
وقت کار عاقلان عاقبت اندیشست شیخ قدس الله روحه فرموده
اندک اندکست چنانکه الله تعالی فرموده است که قل متاع الدنیا قلیلٌ
وازین اندک نیز اندکی بیش نمانده است و درین فرصت
اندکی کار ابد میباید ساخت پس مردانه قدم در راه نهید که دنیا
دار غرورست و وطن اصلی آن عالمست پس هر کرا همت او ازین
جهان بود کار دنیا بر آخرت تقدیم کند آنچه از دنیا مقصود او بود
بتمامی برو نرسد و چون بآن عالم رود از آخرت محروم ماند
و هر کرا همت او آن جهان بود کار دین را بر کار دنیا تقدیم کند آنچه
نصیب او بود از دنیا خداوند تعالی باو رساند و چون مرغ روحش ازین
آشیان پرواز کند ثواب آخرت نیز بتمامی حاصل آیدش
چنانکه خداوند تعالی فرموده است که من کان یرید حرث الآخرة نزد له

في حرثه ومن كان يريد حرث الدنيا نؤته منها وما له في الآخرة
من نصيب چون حقیقت کار معلوم شد کار خود را بدست
دیگران مگذار و از مال خود کسب کردگار چیزی پیش فرست و نصیب خود را
فراموش مکن که خداوند تعالی و تقدس فرموده است وانفقوا مما رزقناكم
من قبل أن يأتي أحدكم الموت فيقول رب لولا أخرتني
إلى أجل قريب فأصدق وأكن من الصالحين حق پیغمبر ما که بحکم از
ابن آدم بدانچه پیش فرستاده است زیان نکرده است و در تقصیر
ادای حقوق سود بدست نیاورده است پس آن روز آدمی احتیاج
زیاده ازین روز خواهد بود از برای احتیاج آن روز چیزی فرست تا
مزید درجات تو باشد و جهد آن کنید که خود را سبکبار دارید که راحت
دنیا و آخرت در نکوکاریست و سبکباریست که حضرت رسول فرموده است که
نجا المخفون وهلك المثقلون یعنی سبکباران نجات یافتند و هلاک شدند
گرانباران شیخ قدس الله روحه میفرمودند که شیر یعقوب بیکی فالحمد

میان

میان تیر و سنگ فرقی نماند جز بنام و اگر با آشنا نیز همان معاملت
کند که با بیگانه کند میان آشنا و بیگانه فرقی نماند جز بنام
ای درین خاک ظلمانی نام بس کرده از سلطانی خداوند تعالی
ایمان را بدرخت تشبیه فرموده است که ألم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة
طيبة كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي أكلها
كل حين بإذن ربها و اصل این درخت ایمان اعتقاد است
و فرع این درخت خلق نیکوست با خلق و میوه این درخت
عمل صالحست آن درخت را که برگ نیکو بود که از سایه او منفعت
بمسلمانان رسد یا میوه بود که فایده بود که فایده او بهمه مسلمانان
برسد باغبان این جنس درخت با فایده را آفت نگاه دارد و تربیت
از و دریغ ندارد اما درختی را که برگ نبود که کسی در سایه او بیاساید
یا میوه نبود که منفعت او بکسی رسد باغبان آن درخت را
از بیخ بر دارد و به تنور اندازد و بر همین تمثیل نیز در هر وجودی که درخت

ایمان ثابت بود مر این درخت را که برگ خلق نیکو بود مسلمانان را از سایه
او آسایش بود و میوه عمل صالح دارد باغبان قدرت او را پرورش
دهد و از آفات و عقوبات در امان دارد و بر صراط مسلمانان به سلامت
گذرانند و به نعیم بهشت برسند اما اگر در وجودی که درخت
ایمان است برگ خلق نیکو نباشد و خلق را از خلق بد برنجاند و میوه
عمل صالح ندارد و خوف آن بود که درخت ایمانش بی‌ثمر از تندباد اجل
این درخت وجود بی منفعت را براندازد و بود که خوف
از بیخ اصل برآرد و به تنور دوزخ فرستند نعوذ بالله من ذلک شیخ
قدس الله روحه میفرمودند که آن کرم روان که سابقان صادق‌اند
در دنیا در جمیع خیرات بر دیگران سبقت نمودند در آخرت
نیز بدرجات سابق باشند زیرا که هر مطیه نفس را در این عالم به ریاضت رام
کرده باشد در آن میدان گوی سعادت بربایند پس آن زنده دلان که بدین درجه
رسیده‌اند دایم شیفته ذکر خداوند تعالی باشند و اوقات خود را ضایع نگذارند و

و در هر کاری

و در هر کاری که باشند یاد خداوند تعالی مانع ایشان نباشد و اگر
در خرید و فروخت مشغول شوند و الحال و این مقال ایشان را
از ذکر خداوند تعالی مانع نباید چنانکه خداوند تعالی میفرماید که
رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله یعنی این صدیقان
آنچه یافتند از نگاه داشت وقت یافتند شیخ قدس الله روحه فرمودند که
صوفی ابن الوقت است یعنی صوفی پسر وقت است پس بدین قیاس لازم
بود پدر خود را که وقت است عزیز دارد و ادب او را بجا آرد چنانکه
خداوند تعالی میفرماید که وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه وبالوا
لدین احسانا یعنی مرا پرستید و با پدر و مادر نیکویی کنید
پس نیکی کردن با وقت آن بود که هیچ ساعتی بیکار از تو در
نگذرد و هیچ چیزی مر سالک را بهتر از وقت نیست زیرا که کسب سعادت
ابد و درجات و مقامات آخرت از عزیز داشت وقت
حاصل شود پس بدین قیاس که صوفی پسر وقت آمد هیچ جرم مر سالک را

را گرامی‌تر از وقت خویش عزیز داشتن وقت صوفی را از لوا
زم بود بدین فرمان که بالوالدین احساناً بیش تعجیل کردن
در کار و مسارعت نمودن در خیرات از سیرت اهل صلاح
ست گویند شیخ قدس الله روحه میفرمودند که پیش از آنکه سفر آخرت
کنید و اعضا و جوارح از کار باز مانده این دم که میتوانید غنیمت
دانید که هم اکنون بود که فرو مانید پس کار تو را پس مدارید و پیش از آنکه
مخ انفاس گرفته و جان در حلقوم متردد گردد و آب حسرت از دیده‌ها
روان شود و خروش و فغان از فرزندان و دوستان برآید و از
ایشان در آن زمان کاری بر نیاید ناگاه مرگ تجرع کنید و جان
شما بعالم بالا باز گردد و تن خاکی را بخاک سپارند و بیجان محبوس خانهٔ پر
وحشت گشته از یاران جدا مانده و از عمل معزول گردد در آنحال نه در خیر
توانند افزود و نه در شر چیزی توانند کم کردن آنگاه تا ابد مفید
نباشد و ندامت هیچ سود ندارد و چون اسرافیل دم در صور دمد ندا

ایتها

ایتها العظام النخرة در وهله اجزای متفرقه را جمع آرند و کسوت
حیات پوشانند و از خاک تیره برانگیزانند و بموقف حساب
قرائت کتاب حاضر آرند بعد از آن منزل و جای او یا بهشت بود که نعیم او را
انقطاع نیست یا دوزخ بود که عذاب او را نیز غایت و انتها
نیست آن زنده دلان که این مواعظ شافیه را بگوش دل بشنوند
و شنوند و در راه طلب ثواب از سر صدق و اخلاص کوشیدند
بدرجات و مقامات عالیه رسیدند خداوند تعالی و تقدس بنعت
و صفت این طایفه را در کلام مجید فرمود که والسابقون السابقون
اولئک المقربون فی جنات النعیم شیخ قدس الله روحه میفرمودند
که توبه اصل روش است و این اصل باید که محکم بود که جمیع عبادات
بر این اصل خواهد بود و این اصل وقت محکم شود که بیخ شهوات را از
بر دو این مرتبه مرد را مسلم نشود تا آنگاه که خود را بتصرف و ولایت
شیخ صاحب ولایت تسلیم کند که رکن اعظم در روش ارادت نخست

و الله اعلم **باب دوم** در ارادت و صفات مرید بدانکه معنی
ارادت خواست که پیدا میشود و بکسی یا بچیزی آنکه خواهد دل را ارا
دت از صفات آدمی نیست بلکه از پرتو انوار صفت مریدی
حق تعالی است یعنی مریدی صفت ذات حق تعالی و تقدس چون صفت
بروح بنده تجلی بکند عکس نور ارادت در دل بنده پیدا آید
و چون این تخم سعادت ارادت در زمین دل بموهبت حق
پیدا میشود آن بنده باید که آن را غنیمت بزرگ شمرد و آنرا همان غیبی
دارد و غذای مناسب حوصله او دهد از برای آنکه ارادت مثال
طفل نوزاده است و غذای این طفل جز از پستان ولایت شیخ
حاصل آید پس لازم آن بود که بطلب شیخ کامل صاحب ولایت مشغول شود
و اگر در مشرق یا در مغرب نشان شیخ دهند تمسک بخدمت آن عزیز کند
و خود را تسلیم تصرفات او کرداند رسول الله چنین فرموده است که
علیکم بالسمع و الطاعة و ان کان عبدا حبشیا و اگر نفس گوید که این شیخ

کامل نیست باید که اشارت علیکم بالسمع و الطاعة را کار فرماید و یقین
داند که اگر در تصرف بنده حبشی باشد به از آن بود که در تصرف
خود باشد چنانکه پیغمبر ما و ان کان عبدا حبشیا شیخ قدس الله روحه
میفرموده اند که هیچ سالک را امکان نیست بی شیخ کامل صاحب ولایت
سلوک این راه میسر نشود از برای آنکه درین راه مخوف و این مهالک
بسیارست پس مرید صادق می باید که بقوت بازوی ارادت
هر چیز را که مانع راه شود بر یکدیگر بشکند تا ازین دولت محروم
نماند که محرومی ازین دولت نقصانیست که هیچ چیز جابر آن نقصان
نشود پس مرید باید که بدست همت و قوت ارادت همه علایق و عوایق
قطع کند و بصحبت شیخ پیوندد و در تربیت طریقت احتیاط را سلوک
کند و در مخالفت یاران پرهیز کند و انصاف دهد و انصاف
نطلبد و جمیع حرکات خود را مضبوط دارد که تا حرکتی بر خلاف رضای شیخ
در وجود نیاید که اگر سر موی خاطر شیخ رنجد جمله رنج و ریاضت او ضایع

خود شیخ قدس الله روحه فرموده اند که هر مریدی که از خاطر شیخ آگاه نبود معتقد
جاهل باشد که هیچ شیخ نتواند اصلاح او کردن مثال آن بیضه که در زیر
مرغ فاسد شود اگر جمله مرغان جمع شوند آن بیضه را بچه نتوانند آوردن
پس مرید باید که از خاطر شیخ خود را آگاه دارد که از مهم مهمات است
و از لوازم راه است و باید او صفت حمیده دارد و صفت
دیگر میباید که در وجود مرید جمع بود تا ارادت وی بکمال بود و از
صحبت شیخ برخوردار باید و فواید راه و ثمره روش تمامی و کمال
دست دهد اول همت یعنی اعراض کردن از دنیا و اهل
دنیا که با شبهه است و زیادت از حاجت او بود و ترک تزیین ظاهر
بگوید که بار خود بر خلق اندازد و یا خاطر شان بطمع بر دل رود که
آن نیز مذموم است و بکسب مشغول باشد که خواجگان ما قدس الله ارواحهم
کسب را که کسب بود سبق نگفتندی زیرا که ادمی بلقمه و خرقه محتاج بود
که اگر کسب نکند خاطر وی گدای شود و این فعل در روش بغایت مضر است

و قاطع

و قاطع راه است دوم صبر است باید که در تحت تصرفات اوامر
و نواهی شرع صابر باشد و در تجرع کاس نامرادی صبر را کار فرماید و از
اشارات شیخ تحمل شداید کند تا از ولایت شیخ محروم نماند و ملالت
و سامت و طبع خود راه ندهد که من تصبر یصبره الله سیم تقوی است
پرهیزکاری و ترسکاری است و در جمیع عبادات خوف را قرین حال
و رفیق روزگار خود دارد و اندیشه که دوست نا راضیست
از عبادات بندگان و از زهد زاهدان در لقمه طریق احتیاط و ورع
که یک صاحب دین و تقوی است چهارم مجاهده است باید که پیوسته
توسن نفس را بلجام مجاهده ملجم دارد و بقدر ضرورت با وی رفق
کند که نفسک مطیتک فارفق بها شیخ قدس الله روحه میفرموده اند که
نفس آدمی چون شیر است گرسنه که اگر سیر شود و قوت یابد از وی
هم بفرمانی در وجود آید پس مخالفت نفس از لوازم روش است پنجم
شجاعت است باید که مردانه وار قدم درین راه نهد که شیخ قدس الله

زو حصر مقرر بودند که درین طریق از شیاطین جن و انس بسیار زنند که دفع
ایشان بشجاعت تواند کردن تا سالک را از سلوک راه مشغول کنند
ششم ایثارست که بذل و ایثار درین راه رکنی عظیمست و قید
توبیت و بخل حجابی بزرگست مر رونده را در روش و بعضی مقام
باشد که سالک بباید که دنیا و آخرت را در آن مقام بذل کند و گاه
بود که از کل تعلقات بسببی با سببی باید گذشتن و گاه بود که از سر
جان باید برخواستن پس این لطف با بخل راست نیاید هفتم
نیازست باید که در همه نظر کند به نیاز و حرمت و شفقت با یاران
زندگانی کند و در موافقت یاران کوشد و متحمل خلق باشد و در
اوقات شریفه به نیاز از خاطرهای عزیزان مدد در راه طلب کند و دران
نیازمندی کشاد بسیارست هشتم عیارست که کارها با خطر بسیار پیش
می آید که در آن کارها اولیا و انبیا فرو ماندند و از جان خود سیر شدند
پس اگر عیار نبود او قدم ننهد و از راه باز ماند و مرد باید که بر سر دار هزار

بار سر

سر خود را زیر قدم تواند آوردن نهم ادبست باید که مؤدب
و مهذب اخلاق باشد و راه این طایفه بر خود بست دارد و در
حضرت شیخ با وقار نشیند تا شیخ از روی سخن نپرسد سخن
نگوید و بظاهر و باطن اشارات شیخ را منتظر باشد اگر بقصد و بعزم
وی تقصیری از وی در وجود آید در حال هم بظاهر و باطن باستغفار
مشغول شود و عذر بخواهد و غرامت بکشد دهم حسن خلق باید که همیشه گشاده
طبع باشد و خوش خو باشد با یاران تنک خوئی نکند و کبر و تفاخر نکند و از
دعوی و طلب جاه دور باشد و عجب و ریا و مناظره و خصومت را بگذارد و بنوا
نفع زندگانی کند هم با یاران هم با جمیع خلایق یازدهم تسلیمست
باید که بظاهر و باطن مستسلم ولایت شیخ باشد و تصرفات خود را
محو کند زیرا که مرید را تصرف نشاید و مدح و ذم را و رد و قبول حق را
در باطن خود راه ندهد و با همه کس نصیحت بزرگانی کند مگر که با نفس خود
با جنگ بود و بر افعال و اقوال شیخ ظاهرا و باطنا اعتراض نکند دوازدهم ترک

بلکه تصرف باید که از آن خود از تصرفات نگاه دارد زیراکه تصرف قطع
راهست و این طریق روش حضرت شیخ قدس الله روحه العزیز
سپرده‌اند که چون مرید قدم در راه نهد باید که خود را بولایت
شیخ سپارد و از سر وجود برخیزد و بکلی خود را فدای خداوند تعالی کند
و هر جا که باشد بباطن التجا کند بولایت شیخ و از نفس و شیطان و دنیا و آخرت
بشیخ گریزد و تعبد حق کند نه از بهشت و نه از خوف دوزخ و نه از برای نقصان
و کمال حال بلکه خاص از برای خداوند تعالی عبادت کند و باخلاص و صدق
و هیچ خوشی و ناخوشی روی ازین راه نگرداند و جمیع احوال خود را حواله
بحق کند و بزبان حال گوید شعر بگذاشته ام مصلحت خویش بتو گر بکشد
زنده کنی او داند و بر جاده شرع ثابت قدم باشد و اگر هزار
بار خطاب آید که مطلب کر نیابی بی طلب نشود و دست
از کار باز ندارد و از ملامت بیخبران روی از خدمت شیخ
نگرداند و اگر شیخ وی را از خدمت خود دور کند و بیرون آید او را از طلب باید

ولی غرض

ولی غرض و ارادت کم از مگس نباشد که چه طلعو ... این راه نتواند بود
بار بسی از مگسان این راه باز میمانند که اندرین راه چه خطا دیدن بکار
نمی‌آید در کار است و چون این دوازده صفت در مرید بکمال
رسد و بقدر وسع و امکان بدین شرائط قیام نماید مقصود و مراد
حقیقی از حجاب هجران آید و تتق عزت از پیش صورت بردارد
و طالب از المطلوب باز ندارد و مرید را بمراد پیوندد الا من طلبنی وجدنی
یا آیها العالمین باب سیم در احتیاج مرید بشیخ از وجوهات بسیار است
و هیچ سالک را الا بشیخ سلوک راه ممکن نیست چنانکه موسی پیغمبر علیه السلام
با کمال استعداد مرتبه نبوت و درجه رسالت و اولوالعزمی محتاج
ملازمت شعیب پیغمبر علیه السلام بنیت کردن تا استحقاق تشریف
مکالمه حق ظاهر شد شعر شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد که چند سال
بجان خدمت شعیب کند و بعد از آن که بدولت تکلیم و تعالی رسید
و گفتند الا الحاج من کل ... رسید و پیشوای مقتدای

دوازده

سبط بنی اسرائیل یافته بود و جمله تورات را از تلقین حضرت تلقف کرده
بود و باز در دبیرستان تعلم علم لدنی از معلم حضرت خضر پیغمبر علیه السلام
التماس متابعت با نیت کرد که هل اتبعک علی ان تعلمن مما
علمت رشدا آن معلم خضر موسی را که به الف در گفت انک لن تستطیع معی صبرا
نوشت تا معلوم شود که مفتون و مغرور و مکمون را کسیست که بندارد
که او به بینایی کعبه وصال فی الجلال بسیر قدم بیدلیلی قطع تواند کرد هیهات
هیهات لما توعدون و اگر چه در بدایت و نهایت نه پیغمبری خلوت نشین
نه شیخ زیرا که تحقیقست که در هیچ کرده‌ها بدیده‌ای کاری بنظری عنایت
حق نمی افتد و لکن الله یهدی من یشاء و او را که او نمی خواهد براه نمودن
هیچ راه نماینده راه نیابد انک لا تهدی من احببت چنانکه خواجه عالم
صلی الله علیه و سلم تا توانست جد و جهد نمود تا تخم هدایت در زمین
دل ابو طالب اندازد نتوانست تا این خطاب آمد که انک لا تهدی
من احببت یا محمد تخم انداختن در زمین دلها و ضعیف هادندی ماست

آنرا دهیم

آنرا دهیم که خواهیم لکن یهدی من یشاء هر گاه که چنین بود باید
به نیابت و خلافت خود پیغمبری با مدد شیخی که نایب پیغمبر است
حاجت شود از برای آن تخم پس شیخ قدس الله روحه میفرمود که مرید
را احتیاج به شیخ کامل واصل بسیار است اما خواجگان ما قدس الله ارواحهم
ده وجه گفته اند اول آنست که رونده در راه ظاهر
بکعبه صورت میرود آن رونده را دیده راه بین دارد قوت قدم
تیز است و راه ظاهر است و مسافت معین بیدلیلی راه شناس در این
نتوان رفتن و در راه حقیقت که صد هزار نقط نبوت
و عنصر سالک قدم زده اند و نشان یکقدم ظاهر نیست پس بی
مقتدای راه شناس قطع این راه مسلم نشود دویم آنست که چنانکه در راه
صورت قطاع طریق بسیار شد که بحمایت حامی در این راه نمیتوان
رفتن پس در راه حقیقت نیز زخارف و زینت دنیای شهوات
که خداوند تعالی در کلام مجید میفرماید که زین للناس حب الشهوات من النساء

والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة
والانعام والحرث پس این مجموع را که بیان ایشان در هست
بالنفس و هوا و شیاطین جن و انس و این جمله راه زنانند که راه
حقیقت میزنند و سالکان را مانع راه میشوند پس با وجود چنین
دشمنان بی حمایت صاحب ولایت این راه مسلم نیست سیم آنست
که درین راه مزلات و شبهات بسیار است و عقبات کوده بیشمار است
پس هر که درین راه بی شیخ کاشف مشکلات بود و دافع شبهات باشد
قدم نهد بسیار در ورطه های هلاک افتد و هلاک شود درین سلوک این اشاره است بحقیقت
رهبر که مرید را تواند گذرانیدن ممکن نیست چهارم آنست که
سالک درین راه به بعضی مقامات رسد که عبور بران مقامات
بطریق بود مبتدی را طیران بمقامات میسر نشود زیرا که مرید مثال
بیضه است و هنوز بمرغی نرسیده است پس مرید را اگر بباید در راه
خداوند تعالی قدمی زند باید که خود را بر شهپر ولایت شیخ بندد ۵

هفتم بدرقه راه کن لطایف قدس که در راه است تا مقصد منزل بمنزل
تا مسافتهای بعیده که عمرهای دراز خود نتوان قطع کردن گذشته باشد
همت شیخ باندک روزگار قطع کند و مقامات ... پنجم آنست
امتحانات که درین راه ابتلاها و امتحانات بسیار افتد که مرید را ملالت و فتره زاید
و درویش پیدا شود در آن حال او را شیخ صاحب تصرف باید تا بتصرف
ولایت خود مرید را از آن ابتلاها تواند بیرون آوردن و بعبارات و
و اشارات لطیف داعیه حق را در باطن مرید بیدار گرداند
و ملالت و فترت که از طبع او پیدا آمده بود زایل گرداند اگر پیری صاحب ولایت
نبود ازین سعادت بکلی محروم ماند ششم آنست که رونده راه
درین راه علل و امراض پیدا آید که از صفات ذمیمه نفس بود و بعضی
مراد فاسده بر رونده غلبه شود که در آن حال طبیب حاذق و حاجت
افتد که طبیب القلوب است که علاج ادویه صالح بحسب مزاج هر بیماری
بکند ۶ از رنج و محنت بیماری چه غمها آنرا که خضر یار و مسیحا طبیب بود

وبا برآن مرید را استطاعت سلوک راه ممکن نشود هفتم آنست که
که سالک را مقامات روحانی روی نماید و دران مقامات
بوی از ظهور آثار صفات حق بدو رسد و روح او در آن مقامات
از کسوت بشریت و لباس آب و گل مجرد شود و جمله انوار صفات
و نامتناهی بر سالک تجلی کند و نزد راه را بیند از رسیدن مقصود و
در وی پدید آید پس اگر در آن وقت تصرفات شیخ که صورت الطاف حق است
دستگیر نکند خوف آن بود که هلاک شود پس شیخ واقعه بین
میباید که تا مرید را ازین مقامات با خطر تواند گذرانید هشتم
آنست که سالک را در سلوک راه نمایشها پدید آید و وقایع بر وی کشاده
شود که هر یکی را از آن وقایع اشارتی بود بر زیادت و نقصان
مرتبه مرید و دلالت بر سلوک او با نشان صفا و کدورت
دل او نیز معرفت صفات ذمیمه نفس و علامات احوال شیطانی
باشد و مبتدی را ازین معانی هیچ خبر نبود پس مرید را لازم بود که حضرت

رتبهیم

ارادت کرده اند و بشیخی که مؤید بود بتائید الهی و معلم بعلم و ولایت
تا بیان وقایع و کشف احوال تواند کرد اند تا مریدی که
مبتدی بود از آن بشارات و معارف محروم نماند و ترقی
مقامات بتمامی میسر شود نهم آنست که سالک را سلوک این راه
و رسیدن بمقامات و درجات بواسطه ذکر است و ذکر که مرید بی تلقین
گوید مفید نباشد چنانکه تخم نارسیده را که در زمین اندازند ازو ثمره
حاصل نشود بیدار برای آنکه ذکر بر دو نوعست ذکر تقلیدی است و تحقیقی
اما ذکر تقلیدی آنست که بی تلقین شیخ گوید اما ذکر تحقیقی
آنست که بتلقین صاحب ولایت بود و زمین دل مرید افتد
و بآب ولایت شیخ و آفتاب همت او پرورش یابد تا بمقام شجره
ولایت رسد و شکوفه مکاشفات و مشاهدات و میوه علم لدنی ظاهر
گردد پس طالب شیخ کامل و مقتدای واصل سلوک راه مسلم نیست دهم آنست
که اگر کسی خواهد که بحضرت پادشاه مجازی قربتی طلبد یا منصبی حاصل

کند هرگاه که یکی از مقربان پادشاه التجا باید کردن تا سخن
او را با پادشاه رساند و مقصود وی حاصل شود پس پادشاه حقیقی را
بندگان مقرب اند که اگر از حضرت خداوند تعالی التماس کنند
و گویند که این عالم را بگردان خداوند تعالی و تقدس البته آن را
مبذول دارد که رسول الله صلعم فرموده است که رب اشعث
اغبر ذی طمرین لا یؤبه له لو اقسم علی الله تعالی لابره پس صاحب
سعادت که در حمایت ولایت شیخ سلوک کند بحضرت خداوند تعالی
منزلت و درجت و قربت یابد که تنها سلوک کردن آن مقامات و درجات
میسر نشود پس معلوم می شود که بی شیخ واصل و مقتدای کامل و پیشوای
راه شناس شروع کردن درین راه مسلم نمیشود و هر که در
حمایت صاحب تصرف سلوک کند و در پناه صاحب ولایتی قدم
درین راه نهد جمله شبهات را منقطع کند که این صاحب دولتان بسبب
جمله آفات و مزلات رسیده اند و در حمایت شیخ از آن مزلات

سبیل

سبیل است عبور کرده اند و از آن شبهات مهلکات خلاص یافته اند و بمقصود
حقیقی رسیده اند **باب چهارم** در تلقین ذکر و آداب او گوید بدانکه ذکر دو
وسیلت محبت است مر بنده را و علامت آنکه بنده مر خداوند را دوست
دارد آن است که ذکر او بسیار گوید چنانکه رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرموده است که من احب شیئا اکثر ذکره یعنی هر که چیزی را دوست دارد
مر آن چیز را یاد کند خداوند تعالی و تقدس در قرآن بذکر بسیار امر
فرموده است که یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا یعنی ای کسانی که
ایمان آورده اید خداوند تعالی را یاد کنید یاد کردن بسیار شیخ
قدس الله روحه میفرمودند که یاد کردن بسیار آن بود که لا ینقطع
بود چنانکه خداوند تعالی میفرماید که و فاکهة کثیرة لا مقطوعة و لا ممنوعة
یعنی که میوه بهشت و آن بسیار است بتفسیر آن فرموده است
که لا مقطوعة آن میوه بریده نمیشود یعنی کم نمیشود چون یکی کم
کند میوه را از درخت بگردد حق تعالی با کمال قدرت در حال بجای آن

میشود دیگر بیدار دیس در ذکر لحظه و لمحه غافل نباشد تا بیار بود اینچنین ذکر
ذکر دلست که بی انقطاع بود چنانکه خداوند تعالی فرموده که رجال
لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اگر چه بزبان سخن گفتن مشغول
شود دل بذکر گویا باشد و ذکر افضل است که خفیه گویند چنانکه خداوند
فرموده است که واذکر ربک فی نفسک تضرعاً وخفیة و دو بهاء الدین شیخ
قدس الله روحه مرتا تخلق میفرمودند که این است دلیلیت کرد
ذکر دلست و جای دیگر میفرماید که واذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون
یعنی بسیار یاد کنید خدای تعالی را تا بود که نجات یابید و از نجات یابندگان
باشید و رسول الله فرموده است که افضل الذکر لا اله الا الله
یعنی که کلمه فاضلتر و ثواب آن بیشترست از تسبیحات دیگر و خواجهای قدس الله
ارواحهم این کلمه لا اله الا الله بدل تلقین کرده اند و ذکر زبان
دل گفته اند چنانکه از ابابکر صدیق رضی الله عنه قرناً بعد قرن
بخواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی رسید و از ایشان بهمه دولت

نیز

با نهایت بما رسید تا قیامت باقی خواهد بود و این پاک مردان در تصفیه
باطن کوشیده اند و غبار غفلت را که بر آینه دل می نشیند با این کلمه
زدوده اند چنانکه حضرت رسول فرموده است که ان لکل شیء صقالة
وصقالة القلوب ذکر الله یعنی هر که چیزی را که زدودنست در آن
آیینه دل بذکرست بنابر این خواجگان ذکر دل را اختیار
کرده اند زیرا که هر آدمی که قدم در راه حق تعالی نهد و بار ارادت مردی
در اید بروی لازم بود که دل را از غبار غفلت و زنگار طبیعت
صاف کرده اند و صفت چند ذکر دلست نه هر شیخ قدس الله روحه
میفرمودند که این ذکر دل را چهار شرط است اول آنست که
ذکر تلقین شیخ گوید بر همان طریق که شیخ فرماید بلکه ذکر اگر گوید
اثر کم پدید آید دویم آنست که لقمه را نگاه دارد از شبهه که
لقمه شبهه باطن را تیره میگرداند پس از باطن تیره ذکر حاصل نشود و اگر
لقمه حلال بود که بر خورد هم نیز در کار گران شود و اگر حلال خورد

در وقت غافل شود باطن وی را قوت کار کردن نماند و از ذکر
حلاوت نیابد سیم آنست که از کسانیکه ایشان را شوق ذکر دل نباشد
از صحبت ایشان خود را نگاه دارد که حق تعالی و تقدس خلقت آدمی را چنین
آفریده هست که با هر که صحبت دارد همچون او شود بس شیخ قدس الله روحه
میفرمودند که صحبت محجوبان تمام مضرت زیرا که هر که را ذکر دل نبود غافل
بود مرد ذاکر را صحبت او بیکار گرداند چهارم آنست که بذکر
مواظبت نماید در اوقات شریفه بیکار نباشد و ملالت و ماندگی را در طبع
خود راه ندهد و در وقت ذکر گفتن چشم بر هم و با تعظیم شرع سر در پیش
کند و کلمه لا اله الا الله بقوت تمام گوید که او را شدت ذکر است و کلمه
لا اله از ناف بر دارد و کلمه الا الله را بدل فرو دارد که
در رگهای او اثر آن قوت بجمله اعضا و جوارح او برسد و لفظ
بازگشت را یا یا و گرد قرین کند که شیخ قدس الله روحه میفرمودند
که مراین لفظ را لفظ قرار داده اند مشایخ کبار رحمهم الله

عنهم

عنهم و ذاکر این لفظ را هر کدام آن تر بود گوید یکی نیست الهی چنین گوید که
لا اله الا الله محمد رسول الله الهی مقصود من توئی چنین گوید که
الهی مقصود من رضای تست پس این لفظ بازگشت که هر کدام
لفظ مرد ذاکر را که در گفتن آسان بود باز گردیا و گند تا در نیت هم
راه نیابد و ذکر با خلاص آراسته باشد هر خاطری که پیش آید از نیک
و بد همه را ببازگشت نفی کند یعنی نمیخواهم و هیچ نمی طلبم و هیچ محل را
مقصود ندارم جز خدای تعالی را و از هر کار و هر چیز که در خاطر آید سر را
با آن پیوند یابد باید که حضرت خداوند تعالی بسیار دور در
سرا از ولایت شیخ مدد طلبد و به بازگشت پیوندهای که باطن
وی را مشغول میکند همه را از خود ببرد نفی همه چه پیوند با دوست
بجوانب دل آن چیزی که جز دوست پیوند بکل لا اله سر خود را از ما سوای
حق فارغ گرداند و هیچ محبت آن چیزها را از دل برکند و بتصرف
الا الله محبت حق را قایم مقام آن چیزها گیرد و برین ترتیب مداومت و

نماید تا بتدریج دل از همه مالوفات و محبوبات و جمیع فارغ شود و بکلی متذکر مذکور
شود و حلاوت ذکر بجان وی برسد و بعد از آن حرمت ذکر را
شناسد و با خلاص و تعظیم ذکر گوید شیخ قدس الله روحه میفرمودند که
ذکر را چهار چیز می باید تا معتبر بود یکی اخلاص میباید که ذکر بی اخلاص ذکر
منافقانست دیگر تعظیم میباید که ذکر بی تعظیم ذکر مبتدعانست
دیگر حرمت میباید که ذکر بی حرمت ذکر مرائیانست و ذکر با اخلاص
و با تعظیم و با حرمت ذکر محبانست و بر آینه ذاکر باید که بذکر
ملازم بود و سعی کند که تا این چهار چیز در وجود او پیدا شود تا
ذکر وی بدین اوصاف آراسته شود تا بمقام محبت برسد و هر عضو را
نیز ذکریست مناسب آن عضو که میباید که آن عضو بدان ذکر ذاکر شود
تا مرد ذاکر بود و آن ذکر بر هفت وجه است اول ذکر دستست
و آن اعانت ضعیفانست یعنی یاری دادن ضعیفان و این بر همه وقت
کار بود که اعانت اقدم بود دوم ذکر قدمست و آن رفتن

برای

رفتن برای علمست و زیارت اقرباست که بر سبیل احسان باشد و
از عبادتست سیم ذکر گوش است و آن استماع کلام خداوندست
و نگاه داشتن او از شنیدن لغو و از حرام چهارم ذکر زبانست و آن
نگاه داشتن زبانست از لغو و غیبت و مشغول داشتن مر زبان را
بذکر و تسبیح و خواندن قران پنجم ذکر چشمست و آن گریستن
بسیارست بر خطاهای خود از بیم گرفتن خداوندی که بی نهایتست
بر امیدی رحمت و مغفرت او ششم ذکر سرست و آن سجده
کردنست مر رازق او را و خالق خود را و دور بودن از آنکه سجده
کند مر غیر او را هفتم ذکر دلست و آن بریدن محبت دنیاست از دل
که محبت دنیا را رسول الله سر همه خطاها گفته است که حب الدنیا
رأس کل خطیئة پس اهم مهمات اینست که از محبت دنیا
شود و محبت دنیا حجاب بزرگست میان بنده و خدا تعالی پس شیخ
قدس الله روحه میفرمودند که چون دل فارغ شود علامت وی

آن بود که کل اعضا متابع شود و بخلاف سنت زندگانی نکنند
و هر چه خلاف شرع و طبیعت باشد تحمل آن نتواند کردن چون کوشش
بسیار کنند و بذکر مواظبت نمایند و در متابعت شیخ قدم ثابت
دارد و باجازت شیخ مجاهده و ریاضت بیش گیرد و آنچه فی الجمله تربیت
رسیده بود بر آن ثابت باشد و مدد همت شیخ بر طریق مستقیم سلوک کند و نظر
عنایت شیخ ناظر حال وی باشد ذکر از دل بجان رفته باشد و بجان ذاکر شود
علامت آنکه ذکر بجان رونده آن بود که جمله اعضا و جوارح او بذکر مشغول
شوند و هر موی که بر وجود او بود جمله در ذکر با ذاکر موافقت کنند
و جمله رگهای او ذاکر شود و از ذکر حلاوتی یابد و رسد تن خویش
نیابد بیش که زبان هیچ سخن نگفته باید از خوف آنکه نباید که اخلال
از وی پیدا شود و آن در خواب و در بیداری یکسان بود و چون
بر کوشش مداومت نماید و شیخ مدد همت بدو مصروف دارد
ذکر از جان بسر رسد و علامت انتقال آن بود که در وقت یاد کرد که در سر

هر چه مذکور بود بر خاطر ذاکر فراموش گردد تا حدیکه معنی ذاکر در نور
ذکر مضمحل شود و آن ذکر مر ذاکر را مفرد گرداند و بار علایق و عوایق
از وجود ذاکر بردارد و از دنیا بجملگی بآخرت و جسمانیت
و روحانیت برساند که شیخ قدس الله روحه بیان فرموده اند که ذکر را
مثال تخم درخت طیبه فرموده است که ضرب الله مثلا کلمة طیبة
کشجرة طیبة باتفاق مفسران است که کلمه طیبه این کلمه لا اله الا الله
است و چون مرید صادق عاشق طالب این تربیت این تخم تمام
بجای آرد و در پرورش این شجره ملازمت نماید بیخ این شجره
در سر وی ثابت شود و بجمله اعضا و جوارح برسد تا چنانی شود که
از فرق سر تا بقدم او هیچ ذره نماند که ذاکر نباشد و چون بیخ
شجره ذکر در زمین قالب رونده ثابت و راسخ گردد و بمدد
کوشش قوت یابد آنگاه شاخهای صفات حمیده و اخلاق پسندیده
سوی آسمان دل کشد که اصلها ثابت و فرعها فی السماء

مدد ولایت ما و بیشتر رسیدن آغاز کنند و آفات دل بهمت شیخ
او را بر دور اند تا آن شجره طیبه بکمال خود رسد و بر آن شجره نیکو
مشاهدات ثمرات مکاشفات و علوم لدنی ظاهر گردد که توتی
اکلها کل حین باذن ربها و از آن ثمرات منفعت بخلق
رسد مسئله رسیده که ذاکر در ابتدای ذکر دل خود را بغایت سنگین بیند
و باز بجایی رسد که تسبیح بسیار آنمقدار که میگفت نمیتواند گفت این
نقصان از چه باشد شیخ قدس الله روحه میفرمودند که این نقصان از چهار
وجه باشد یکی آنکه لقمه با شبهه بحلق وی رفته باشد که تیرگی ازان باشد
یا بغفلت خورده شده است دل زود درد گرفتن بیکبار تیره شده باشد
یا سیر خورده بود و بسبب آن باطن او در کار گران شده باشد یا صحبت
نامحرمان بوده باشد که بسبب تیرگی ایشان باطن تیره شده باشد و اگر
ازین چهار وجه نقصان نگاه دارد و باطن خود را هرگز کوتاهی نکند دل
وی بوجه نقصان نپذیرد و بلکه دایم در ترقی بود زیرا که دل خلوتگاه حق تعالی

که میفرماید

که میفرماید که لا یسعنی ارضی و لا سمائی و انما یسعنی قلب عبدی المؤمن
شیخ قدس الله روحه میفرماید که دل بارگاه خاص سلطان الا الله
ست و موکب حشمت نگنجد در زمین آسمان ه در حریم سینه جهان
کرچون جا کرده ه اما بسبب غلبات صفات ذمیمه نفس و القای شیطانی
خانه دل تیره و تاریک شده است پس بحکایتی جاروب لا اله
بارگاه دل را از زحمت اغیار خالی کرد اند و درون خلوت دل را
ز مهر غیر خالی کن ه که سلطان در درون می آید خیل حشم برون
آنگاه ذاکر باید که منتظر سلطان الا الله باشد فاذا فرغت فانصب
و الی ربک فارغب و چون مرید صادق بقدر وسع امکان بر ذکر
مداومت نماید و دایم ملازمت کند و بقوت با ثبات
وساوس شیطانی و هواجس نفسانی را دفع کند تا بنور ذکر و نفی
خاطر دل را از تشویش نفس شیطانی خلاص باید آنگاه تواند که با جولان
خود باز گردد و ذوق ذکر یابد و خاصیت ذکر و نور او بی کدورت

و زنگاری که از تصرف نفس و شیطان بدل او رسیده باشد و در دل متمکن
گشته بنور ذکر آن کدورت محو گردد که حضرت فرموده است
ان لکل شیء صقالة و صقالة القلوب ذکر الله باین مقدار که
کدورت و غفلت زایل میشود و حجاب برمیخیزد و نور ذکر تمام
می تابد سوز توجه کردن ز روزن لقایست ز روزن درون
آمدن آفتاب و رجا و خوف حق تعالی دران دل پدید آید
چنانکه در کتاب قدیم فرماید که انما المؤمنون الذین اذا ذکر
الله وجلت قلوبهم و چون سلطان ذکر در ولایت وجود
بتمامی و کمال ساکن و مقیم شود آنگاه بر دل مستولی گردد و دیگر چیز
جز از یاد مذکور و محبت او وجود جمله را از ولایت دل بیرون
کند و یا هر چه جز از ذکر و مذکور است در جنب ت ظاهر کند
و جز با یاد دوست انس و طمانینه نیابد چنانکه الا بذکر الله
تطمئن القلوب پس در این حال بمقام فنا رسد و نور ذکر جمله

نقوش

نقوش در دل ثبت کند سوم تا دل بزبان حال گوید زین پیش دل
بود و هزار اندیشه اکنون همه لا اله الا الله است شیخ قدس الله
روحه میفرموده اند که شرر آتش عشق را که در دل سنگ صفت
عاشقان در وقت سرشتن تعبیه کرده اند ثم رش علیهم من نوره
فمن اصابه ذلک النور فقد اهتدی و من اخطاه فقد ضل پس در اظهار
آن شرر آتش عشق از سنگ دل باهن حاجت آمد تا آن شرر آتش
عشق او ظاهر گردد آنگاه آهن کلمه لا اله الا الله را در قدح استنا
وند که امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فرمودند
که بر حرف اذکروا الله ذکرا کثیرا این آهن کلمه لا اله الا الله را
چندان بر سنگ دل زنند که آن شرر آتش عشق که در هر
تعبیه کرده اند ظاهر شود و لیکن در ظلمت نفس بعضی بچشم حقارت
منکر شدند چنانکه گفته اند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء
پس از انکه این سخن از ایشان پیدا شد که اطفال کار نا دیده انی اعلم

ما لم تعلمون بودند که ایشان اسم خلیفه شنودند و در وی نگریستند
ظلمت نفس و هیزید زبان برگشادند که کسی را خلیفه میگردانی که
فساد کند و خون ناحق ریزد و اینهمه ازان گفتند که در ظلمت
نفس نظر کردند و ندانستند که تاب جنات معرفت در ان ظلمت
تعبیه کرده اند پس چون شرر آتش عشق از سنگ دل آدمی آتش
کلیمه ظاهر شود و اطلس روحانیت اگرچه آن بها و لطیفست اما قابل
آن شرر آتش عشق نباید پس آنرا سوخته سیاه زیر نفس انسانی باید
تا بی توقف این آتش عشق را جود در رباید و جلوه گر دید
ملک عشق در تب عین آتش شد از غیرت بر آدم زد
وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا و هیزم این آتش غیر را
تا مقیم عالم شهادت گردد جز از صفات بشری حاصل نباید که منفرها
فاذکرونی اذکرکم و اگر یکدم ازین غذا نیاید این مهمان
غیبی نباید نسوا الله فنسیهم اما مرید صادق باید که از شجره انسانی

شاخ

شاخ از صفات نفسانی سر برآرد طالب عشق باید که بدست تبر لا اله
بر بیخ آن شاخ زند و بر آتش الا الله اندازد تا جمیع صفات بشری
و نفسانی بسوزد ناچیز شود زیرا که همین آتش بود که در وجود منصور
افتاده بود و جمله صفات بشری ازو محو کرده شعلهای انا الحق ازو
پدید می آمد پس برش ندا کردند که یا منصور اگر تو جمله شجرهٔ وجود را فدای
آتش محبت ما کردی و صورت قالب وجود را در جنب دیار آتش
ابتلا ما سوختی ما نیز بفرماییم تا خاکستر وجود ترا بآب اندر زنند
و نقاب حجب از کمال تو برداریم تا بر روی آب لکی خاکستر وجود
تو در جلوه گری آید الله الله و عنایت علت با معلوم خاص
و عام پیدا گردد که ان الله لا یظلم مثقال ذرة و ان تک
حسنة یضاعفها و یؤت من لدنه اجرا عظیما شیخ قدس الله
روحه میفرمودند که هر صاحب حالتی را که در نهایت مرجع و منتهی
حضرت خداوندی خواهد بود در ان مبدا اولی و در ان عهد الست

بر بکم بر طینت روحانیت و ذره است بهشت و خمیر مایه آتش نور
خداوندی نهاده اند که ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش
علیهم من النوره و از آن جرعه جام الست ذوق بکام جان
ایشان رسانیده اند که اثر آن ذوق هرگز از کام جان ایشان
بیرون نخواهد رفت زیرا که زنده گانی لطایفه بدان ذوق است
و با این عالم تمتعات اوج لعنت بگیرد تا جان ذره ایشان
بود یکدم زیرک آن شربت دم شرب بگوید و آن لطایفه که بیان
اند که حق آن بدان یاد میکنند لاجرم باطن ایشان باین جهان
فانی و نعیم غیر جاودانی زود رام نمی باید بود دایم طالب باشند
مرآن عالم را و جویان باشند فکیف عالم را چنانکه قطره روغن
را در دریا و در میان کل تعبیه کنند و در تک دریا انداز اند
آن قطره روغن هیچ جا آرام نیابد و بتدریج از آن کل جدا
جوید و با چندان آب در آمیزد و بدان چندان جواهر عجیب

نیتی

و خلق عجیب که در دریا بیند التفات نکند و جمله دریا را زیر قدم آرد و بر
روی دریا برآید و اگر قطره روغن دیگر یابد در حال دست موافقت
در گردن هم رفقت آورد و اگر خود دولت وصال آتش را دریابد بی
توقف هستی وجود خود را فدای آن آتش کند و وجود بدان وجود
او کند بدین تمثیل ارواح بنده کان خاص خداوند تعالی و مردان
این راه روغن صفت اند هرگز بآب شهوات دنیا و دریای دنیا
در نیامیزد و با چندین غرایب و عجایب دنیا هیچ التفات نکند چون قطره
روغن سعادات آخرت یابند با وی در آمیزند و اگر دولت
شرر آتش تجلی خداوندی یابند همه وجود با وی در آمیزند و وجود خود
بدان وجود او کنند و هستی حقیقی در نیست وجود مجازی شیخ نجم
قدس الله روحه مخبر بوده اند که هر کرا کمند عنایت در گردن او انداخته اند در ازل
انداخته اند و هر کرا در گردن سلسله قهر بسته اند آن روز بسته اند که السعید
من سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه رقم کفر بر ناصیه

ابلیس را از وجود او کشیده بودند وکان من الکافرین داغ لعنت
بر جبین او نهاده اند که وان علیک لعنتی الی یوم الدین
این کلام امروزینه نبود حضرت عزت در ازل بدین کلام متکلم
بود اما مرغان که امروز بگرد این دام عشق میگردند و دانه
محبت آدمی چینند گرد این دام و حوصله این دانه از عالم
دیگر آورده اند شعر این گوهر عشق خود زکان دگرست
منزلگه عاشقان جهان دگرست ** این مرغ که دانه ز دام تو خورد
بیرون ز دو کون در جهان دگرست ** شیخ قدس الله روحه میفر
مودند که کسی را که درین راه سلوک میکند بعد از همت او صلاحی
و فلاحی بود اما کدام عالی همت صاحب دولت سلطنت صلاح
و فلاح برسد اذکروا الله ذکرا کثیرا لعلکم تفلحون و چون
سالک درین راه بکمالیت کوشد و سلطان عشق او تیغ غیرت
لا اله سر اغیار بردارد و سلطان الا الله در چهار بالش ملک دل

نشیند

بنشیند و رایت بر سر چهار سوی سر و روح و نفس و تن بزنند و شحنه
شوق را فرمایند که نفس اماره صفت را بر تن در بندند و کمند
طلب را بر گردن او نهند و بسیاستگاه دل آرند و در زمان
علم سلطان عشق تیغ از نیام حرون برکشند و سر هوای
نفس را بردارند و بر درخت اخلاص آویزند و بر چاکران جوارح
فرمان حق برانند چشم را گویند بر آنجا نگر که فرمانست که قل للمؤمنین
یغضوا من ابصارهم و گوش را گویند که آن را شنو که فر
مانست که اسمعوا و اطیعوا زبان را گویند که جز بذکر دوست
گردان مباش که فرمان اینست اذکروا الله ذکرا کثیرا
و حلق را گویند که از طیبات خور که کلوا من طیبات ما رزقناکم
و قدم را گویند که از جای غفلت بسلامت پای باز کش که فرمان اینست
و ارکعوا مع الراکعین و چون این فرمان بر جمیع اعضا
و جوارح برانند دزدان شیاطین چون آنحال را بینند شهر جسد را

خانه کنند و از ولایت سینه رخت بیرون برند و حمله وجود اوباش
صفات ذمیمه نفس کردن عجز پیش آرند و بدین تسلیم و بندگی در آیند
و گویند که ربنا ظلمنا انفسنا (س) من آن نیم که دم از جور خونیان برتابم
اینک سر و تیغ هر چه خواهی میکن (مه) و چون شهر جسد از غوغای
وجود شیاطین و تشویش اوباش صفات ذمیمه نفسانی پاک گردد
و آینه دل از زنگار طبیعت و آفات حواس صافی شود آنگاه
جمال صمدیت را بعد از آن شهر را از نور و لآلی و جواهر یقین
و صدق و اخلاص و توکل و کرم و مروت و فتوت و سخاوت و شجاعت و
و فراست و دربیت و تقوی و حیا و زهد و حسن خلق و دیگر
صفات حمیده و خصال پسندیده بیاراید سلطان حقیقی تجلیات
نور از اوج آید و معشوق اصلی از تتق جلال جمال می‌نماید چون
این حال بر رونده پیدا شود بعد از آن فرمان حق تعالی رحمة الله علیه
و اخلاق غالب آید که والله غالب علی امره در آن حال هیچ تمام

وصف

وصف نتوانند که بطبع خود تصرف کنند الا بحق که کنت له سمعا و بصرا
و لسانا بی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یبطش پس درین مقام دل
محل ظهور جملگی صفات حق گردد چنانکه خواجه عالم از این حال خبر میدهد که
قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء شیخ
قدس الله روحه میفرمودند که جمله اولیاء الله و روندگان را درین
مقام عاجز و متحیر گشته‌اند زیرا که هیچ سالک از این مقام جان نتوانست راه
نمیتوانند برد و سیر و فر بازوی چو لیث این گوهر نمیتواند برد جز بفضل
و عنایت خداوندی زیرا که این مقام را مقام تمکین گویند که سالکرا
درین مقام بمشاهده و معاینه رسانند و بتشریف وصال مشرف گردانند
و روح سالکرا از این حال گوید (س) کیفیت وصل دوست در خلق متصور
این کار دولت است کنون تا کرا رسد (مه) اما هر وقت که نسیم نفحات الطاف حق
از جهت عنایت بمشام روح رسد یعقوب وار از یاد دل گم شده و دم بر او
بر آورد که انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون پس بنسبت

که روح را بر آستانه عزت بار داده‌اند و بدرد و اشتیاق مبتلا کرده
و دیوانگی و بی‌پروائی در وی پدید آمد و عقل و صبر پشت بهزیمت دادند
و گفتند که هر حیله که در تصرف عقل آمد کردیم اکنون نوبت دیوان
گیست در آن اضطرار روح از خود و معاملات خود مایوس
گردد و در آن مقام حیرت و عجز مستولی گردد بزبان حال گوید قد تحیرت
فیک خذ بیدی یا دلیلا لمن تحیر فیکا ~ جانم از درد تو چنین بود
دوش ~ مونسم تا روز فریاد بود دوش ~ ناله من تا بوقت صبحدم
با غیاث المستغیثین بود دوش ~ چون ناله سوخته مقام اضطرار
بحضرت پروردگار رسید بر قضیه امن یجیب المضطر اذا دعاه
تتق عزت از پیش جمال احدیت براندازد و عاشق سوخته را بهزار
لطف بنوازد چون شمع جمال صمدیت در تجلی آید روح پروانه
صفت پر و بال بگشاید جذبات شعشعه شمع جلال احدیت بیکشعله
برآرد و در وجود پروانه روح درآید و نور جمال صمدی روح روح

گردد

گردد اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه شیخ قدس الله
روحه میفرمود که اینمقام را مقام غیبیه علم فنا گویند و سرور
عالم بقا خوانند بعد ازین ترتیب روح بحلیه الوهیت متبدل
گردد و بس و الحال که رونده بدینمقام رسید هر نفسی از انفاس او
بمعامله ثقلین برآید که جذبة من جذبات الحق توازی عمل
الثقلین اما آن پروانه صفتان حجاب از عالم عشق کم کند جذبه
الوهیت در گردن دل ایشان از عهد الست افتاده است
امروز چندان پر و بال طلب در گرد سرادقات جمال و شمع جلال
بروز کنند که قضیه من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا
یکشعله از شعلهای و نحن اقرب الیه من حبل الورید استقبال او
بدوست جذبة من جذبات الحق او را در کنار وصال کشف
که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة آنگاه از عالم
غیب بجان سالک خطاب رسد که تا چند پر و بال پروانگی و خلق الانسان

ضعیفا گرد سرادقات جمال ما گردی و نمی‌دانسته که بدین پر و بال
در فضای هوای هویت ما نتوان پرید بر و این پر و بال
فانی را در میدان والذین جاهدوا فینا و مجاهده و ریاضت
در باز تا بر سنت لنهدینهم سبلنا ترا پر و بال باقی از شعلهٔ انوار
خوارق کرامت فرمایند اگر نور برزخ خود در نور رسانند ترا از بهیمیت
خود وا رهانند یهدی الله لنوره من یشاء پس خوشا حیات خرمن
این دولت از این ثمره تناول میکند وجوه یومئذ ناضرة
الی ربها ناظرة شعر زان باده نخورده‌ام که هشیار شوم * وان مست
نیم که نیز هشیار شوم * یکبار ز تجلی جمال تو بسیم * تا از عدم وجود بیزار
شوم باب پنجم در شرائط چله بدانکه احیاء چهل روزه کان از
از لوازم روش است چنانکه در قرآن فرموده است واذ
واعدنا موسی اربعین لیلة و رسول الله در بیان چله
فرموده است که من اخلص لله تعالی اربعین صباحا ظهرت ینابیع

الحکمة

الحکمة من قلبه علی لسانه یعنی هر آن بنده که چهل صبح صدق و اخلاص قرین
حال خود کرده‌اند و خاص از برای او که هیچ شایبهٔ دیگر در باطن او راه
نیابد خواب را که آسایش نفس است بگذارند خداوند تعالی و تقدس چشمهای
حکمت از عین الحیات دل او بر زبان او روان کرداند و نقل او
چندان اثر وقت دهد که مفسدان بصلاح آیند و گمرهان براه باز آیند
شیخ قدس الله روحه میفرموده که چون موسی علیه السلام را باستحقاق کلام
بی‌واسطه میرسانیدند اول در انخلوت اربعین فرمودند که وا
عدنا موسی اربعین لیلة و بکرامت نجوی و کتاب کرم بعد از
صوم چهل روز رسید که فتم میقات ربه اربعین لیلة وحی نیز
بر اکثر انبیا در سر چهل سالگی رسید و لما بلغ اشده و استوی
آتیناه حکما و علما و روی عن الله تعالی خمرت طینة آدم
بیدی اربعین صباحا خداوند تعالی و تقدس میفرماید که در تخمیر طینت
آدم دست غیری در میان نبود بید قدرت خود چهل صباح

و در آب و گل وجود آدم تصرف کردم و از کمال حکمت دست کاری قدرت
بنمودم و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که اذا مات
المؤمن بکی الیه مصلاه اربعین یوما و رسول فرماید که چون مومن
موحد که اوقات نماز را که خدمت خداوند است بجا رسانیده ضایع
نکرده باشد و اوقات شریفه را عزیز داشته و در بندگی خداوند صرف
کرده چون فرمان کل نفس ذائقة الموت برسد و آن بنده عزیز را از این
دار فنا بدار بقا برند آنجایها که بر آنجای نماز کرده بود تا چهل روز خداوند
عز و جل آنرا اجابت کند و حضرت رسول فرموده است یعنی برکة دعاء الوالدین
للولد الی اربعین سنة یعنی دعای پدر و مادر در حق فرزند نیکو بختی از وفات ایشان
تا چهل سال باقی بود چون امام محقق صاحب العلم والعمل امام ابوبکر فضل بخاری رحمه الله
علیه از دنیای پر محنت بسرای پر نعمت خرامیدند فرزندان ایشان که در علم
و عمل بر متابعت پدر بودند بدرس گفتن مشغول شدند همه دین را از علم
شرعی نصیب تمام میرسانیدند و جلاب علم ایشان بکار دیگران مشغول شدند تا مدت چهل

سال

چهل سال بدین حال گذشت آنگاه فرزندان امام ابوبکر فضل رحمة الله
علیه سه روز تعزیت داشتند و در آن سه روز درس نگفتند ائمه پرسیدند
که سبب ترک تعزیت و درس چیست ایشان فرمودند که رسول چنین فرمو
ده است که دعای ~~پدر و مادر فرزند منقطع شود و امروز~~ پدر و مادر
در حق فرزند تا چهل سال باقی بود چون چهل سال تمام شود دعای فرزند منقطع
شود و امروز از وفات پدر من چهل سال تمام شد و برکت دعای
ایشان از من منقطع شد تعزیت بر آن حال میداریم و حضرت رسول
فرموده است که ما من رجل یموت فیقوم علی جنازته اربعون
رجلا لا یشرکون بالله شیئا الا شفعهم الله فیه یعنی چون مومن
درگذرد بر جنازه او چهل مومن موحد جمع آیند و بر آن میت
نماز گذارند خداوند تعالی و تقدس دعای آن چهل مومن موحد را
در حق آن میت قبول فرماید و شفاعت ایشان را در حق میت
قبول کند و بر آن میت رحمت کند و او را بیامرزد و حضرت رسول

فرموده است ان خلق احدکم یجمع فی بطن امه اربعین یوما نطفة ثم
یکون علقة مثل ذلک ثم یکون مضغة مثل ذلک حضرت
رسول فرموده است که چون آب در رحم قرار گیرد تا چهل روز منی
بود باز علقه شود یعنی خون بسته شود و چهل روز دیگر خون
بسته بود و باز مضغه شود یعنی گوشت پاره خاییده شود و چهل روز
دیگر بر آن صفت باند و در ابتدای اسلام که عدد مومنان
بچهل روز رسید این آیت نازل شد که یا ایها النبی حسبک الله
و من اتبعک من المومنین چون چهره او تغیر احوال اثر بسیار است
بنا برین معنی مشایخ مریدان را در ابتدای راه بچهله میفرمایند
زیرا که سلوک راه دین و وصول بمقامات یقین بنا بر خلوت
و عزلت است و انقطاع از خلق و جمله انبیا را در ابتدا راه خلوت داده
و شرایط چهله را بتمامی بجا آورده اند تا بمقصود رسیده اند و این عدد
اربعین را در استکمال خبرها خاصیتی که عدد دیگر را نیست لاجرم چهل نشسته

روز

روز در زاویه تاریک نشستن و طریق جوع خود را بسته داشتن
و دل را از خواطر فاسد نگاه داشتن و بحضور دل کلمه لا اله الا الله
را تکرار کردن و بذکر ملازمت کردن بسبب تغیر و تبدیل او
صاف بشریت بنعوت ملکیت و محو صفات ذمیمه نفسانیت بصفات
حمیده روحانیت و شرایط و آداب چهله بسیار است لکن شیخ قدس الله روحه
میفرمودند که آنچه مهمتر است ده شرط است **اول** آنست که مرید را
ارادت ثابت بود و در ارادت بدرجه کمال رسیده باشد و شیخ باشد که مرید را
براه راست و طریق مستقیم سلوک فرماید و ببدعتی ملوث نباشد که مقابله
اهل بدعت منحرف نیست و از برای آنکه بدعت خصوصا میگویند که ظلام
راه سنت است و هر که بخلاف سنت رسول الله سلوک کند هیچ کشف وی را میسر
که برکشاد که مرد رونده کمال را حاصل شده است به برکت متابعت
سنت رسول الله بوده است **دویم** آنست که براهنیه باید که باجازت
و امر شیخ بچهله در آید زیرا که هم مهمات مرید را نگاه داشتن او ام

شیخ نیست و خاطر او از برای آنکه درین روش هیچ کاری را که اجازت
شیخ نمیکنند اعتباری نیست پس چون مرید بی اجازت مقتدای خود
شیخنیت بجهد کشیند از آن جمله مقصود حاصل نشود و بر خاطر شیخ غبار
پدید آید که آن سبب حجاب راه شود مرید را و از کار دیگر محجوب ماند و
کشف دنیاید سیم آنست که خانه بود او را که طاق خالی شد و در وی
نباشد تا آواز مخالف بگوش او نرسد و وقت او پریشان نشود
و خانه باید که تاریک بود تا حواس از کار فرو ایستد و روح او بعالم
غیب پیوندد و بکلی روی بحق آرد و از عالم روی بگرداند
چهارم آنست که باید که بروزه مداومت نماید و پیوسته روزه
دارد که روزه در قطع تعلقات بشری و صفات نفسانی خاصیتی
عظیم دارد و او را اثر قویست از برای آنکه مرید را لازم است که توسن
نفس را بمجاهده و ریاضت بر طاعت رام گرداند و هیچ مجاهده مر نفس را
برابر گرسنگی نیست پس باید که دایم بروزه ملازمت کند تا از بر او

جمله

جمله مقصود حاصل آید پنجم آنست که در وقت افطار اندک خورد بمقدار
که قوت طاعت یابد و آن اندک نیز باید که حلال بود تا باطنه بخشد
و در وقت خوردن باید که آگاه خورد و هر لقمه را با یاد خدای تعالی
بکار برد تا دل بدان نور ذکر منور گردد و قابل شود مر فتوحات غیبی را
و نسیم نفحات ربانی بدل او برسد و گشادها بر راه حاصل آید ششم
آنست که مهر سکوت بر دهان نهد و پیوسته خاموش باشد بسخن دنیایی از کسی
و در وضو و نماز و جماعت که از خلوت بیرون آید باید که با کسی سخن
نگوید و چشم بر زمین دارد تا بکسی مشغول نشود و دایم زبان را بذکر و تسبیح
و قراءت قرآن گردان دارد تا هیچ نفسی از وی بیکار نگذرد
هفتم آنست که دایم بر احوال باطن خود واقف باشد و احوال
ظاهر را بطاعات آراسته دارد و از مکر نفس و شیطان بر حذر باشد
و هر چه که در واقعه بیند و در بیداری نیز در نظر آید همه را با شیخ گوید
تا آنچه قبول کردنی بود بامر شیخ قبول کند و آنچه را باید رد کردن رد

معلوم شود و رد کنند و بخود هیچ چیز را از آن دقایق رد نکنند
و قبول نکنند تا نباید که التفات القاآت شیطان را قبول کرده بود
یا اگر خاطر حیوانی را در کرده باشد که اگر چنین افتد همه کارهای او تباه
شود و کارهای او باطل گردد و مقصود وی بر نیاید هشتم آنست که
ذکر گفتن مداومت نماید بر همان طریق که تلقین شیخ بوده است
که خداوند تعالی فرموده است الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً
و علی جنوبهم یعنی آنانکه یاد میکنند خداوند را ایستاده یا نشسته
و بر پهلو خفته شیخ قدس الله روحه میفرمودند که این آیت را اشارت است
بدانکه در هیچ حال بیکار نمی باید بودن و مرید را مقصود از حرکت آن
آنست که تا نفس او [illegible] نور ذکر دائم شود پس باید که پیوسته
مشغول باشد نهم آنست که بر نفی خاطر ملازمت کند زیرا که تا نفی
در بند کار بود و خاطر در باطن او افکند و آن در بسیاری صورت
آید و الجمله اشتغال صفای دل بعد از قبول النقوش مشاهدات غیبی نتوان یابد

بر نفی

که نفی این خاطر بغایت کوشد تا دل قابل انوار مکاشفات و جلی
و تجلیات صفات ربانی گردد و از علم لدنی بهره تمام یابد که بهجت
ایشان پیوند شود و ابد بدست آرد و خلق از متابعت او بر خوردار
ی یابند و در سلوک راه دین مر خلایق را مقتدا تواند بود
دهم آنست که در قلت خواب کوشد زیرا که این راه بیداران است
تا تواند باختیار پهلو بر زمین ننهد مگر که از غلبات خواب بیتاب
مانده شود و آن ماندگی او را در عبادات ملالت آورد
آنگاه سر بر بالین نهد تا بر زانو تکیه کند تا آن ملالت و سامت
از طبع او بیرون رود که با ملالت عبادت کردن نشاید
و جهد کند که تا زود برخیزد و بوظایف طاعات مشغول شود
و در کثرت نماز کوشد که در شب نماز بسیار گذاردن معراج
عاشقانست و هر که در شب ترک راحت نفس گوید و بعبادت
مشغول شود عاشق تحقیقی است و بر گذاردن نماز تسبیح مواظبت

که در نماز شیخ فواید بسیار کی از فواید اینست که نگاه داشت
خاطر مر او را مسلم شود و چون این نگاه داشت دست دهد
حضور دل باید در همه نمازها که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است
لا الصلواة الا بحضور القلب شیخ قدس الله روحه فرموده‌اند که
لای نفی است که نفی اصل صلواة باشد مراد آنست که اگر حضور قلب
نباشد نه آنست که اصلاً نماز درست نیست اما اصل روشن حاصل کردن
این معنی از لوازم است و اگر در آن حال حیله جزی در نظر او آید که
به ترسد و یا آوازی شنود که او را از آن خوف بود باید که دل
قوی دارد و خود را در پناه حمایت شیخ بسپارد و از همت شیخ
مدد طلبد و نام شیخ را بزبان راند و تضرع آرد و حمایت
از ولایت شیخ جوید تا خداوند تعالی او را دفع گرداند و حذر کند که
در سحر بود از اداء او را در وی از اجابت نشد و از حضرت بی نیاز کشش طلبد بر
تقصیرات خود گریان باشد و استغفار کند و با مرشد شیخ باشد اگر آن کار تکرار رود

بود بطبع

بود و بر طبع او گران باشد زیرا که جمیع شرایط و آداب جمله را بجای آرد
که ناگاه بغلط ظاهر یا باطن بر شیخ اعتراض کند جمله رنج و روزگار او چنان
ضایع شود که هیچ حاصل نشد پس باید که شرایط و آداب جمله را نگاه
دارد و برین ترتیب که گفته شد تا آنچه طلبد بیابد و مقصود او حاصل شود
و مدعا به تمامی بر آید انشاء الله تعالی **باب ششم در مرتبه شیخ و اوصاف او**
بدانکه هر یکی از رونده‌گان این راه وفقهم الله از هادی محقق چاره
نیست زیرا که در منازل و مقامات این راه مخاوف و مهالک بسیارست
بی شیخ راه شناس سلوک ناممکن است و خداوند تعالی میفرماید که فوجدا
عبداً من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علماً
و درین آیت پنج مرتبه مر حضرت پیغمبر علیه السلام اثبات فرموده مرتبه اول
اختصاص عبدیت خاص که عبداً من عبادنا دوم استحقاق قبول
حقایق حقایق از انبا حضرت بی واسطه که آتیناه رحمة من عندنا
سیم خصوصیت یافته رحمت خاص از مقام عندیت که رحمة من عندنا

چهارم شرف تعلیم علوم از حضرت که وعلمناه پنجم دولت یافت
علوم لدنی بی‌واسطه که من لدنا علما و این پنج رکن است که
بنای اهلیت شیخی و استعداد مقتدایی برین است پس شیخ باید که
بدین خاصیتها مخصوص بلکه بود و بدوازده صفت دیگر موصوف باشد
تا شیخی و مقتدایی را شاید اگر ازین اوصاف یکصفت نقصان یابد ع
لقد انحلل ورتبه آن شیخی باشد پس باید که اینصفت در غایت کمال
بود آن پنج رکن نیز باید که تخلف نشد تا جائیکه رسول فرموده است الشیخ
فی قومه کالنبی فی امته در حق او درست آید چنانکه رسول مقربان
که علم لدنی بمعرفت ذات و صفات حضرت عزت بنقل مرا الله
و تعلیم و تعریف حق حاصل چنانکه خواجه عالم فرموده که عرفت ربی بربی
و یافت این علم بدان حاصل نشده که مرید را از وجود خود برآید بصدق
ارادت بتصرف شیخی صاحب ولایت در آید برقصه و الذین جاهدوا
فینا قدم در راه طلب بنهند جذبات عنایت حق روی دل از ما سوی

ات طبع

طبع و مستلذات نفس بگردانند و متوجه حضرت عزت بتحقیق تا برسنت
لنهدینهم سبلنا ابواب این ره را بروی گشاده گردانند و
بنهایت حال که نهایت مقام سالکان است برسانند و باعلی درجات سالکانست
و مقامات شیخی و کرم و مقتدایی مشرف شود شیخ قدس الله
سره فرموده اند که سالکان سه‌اند ای حال که روی براه حق آورده و قدم
درین نهند و بصدق تمام خود را بتصرف شیخ سپارد و روی در انحلال
برمقام بصفه بود و در بعضی احوال نیت و مشربت خود بند
شده و از آن مرتبه مرغیکه عبودیت خاص است و دست باز مانده
است چون قبول تصرف و لایت شیخ یابد شیخ همت عالی
خود که کیمیای سعادت است بر وی گمارد و شب و روز مراقب احوال او گردد
تا بتدریج مرید را که بی مرادی صفت است و از بعضی انسانیت
و نفسانیت بمرتبه مرغی رود جانب برسانند چنانکه تصرف کیمیای سعادت
همت شیخ وجود نقیه صفت مرید مبدل گرداند بوجود مرغی که

که عبدیت عبارت از آنست چنانکه خواجه عالم را تا بصد هزار سنت از
مرغ عبد الله بوجود نیامده بود او را احمد میخواندند که مبشرا برسول
یاتی من بعدی اسمه احمد و چون بیضه وجود خواجه عالم موجود شد
و در تصرف پر و بال جبرئیل علیه السلام بر درش نبوت و رسالت
می یافت محمد خواندند که و ما محمد الا رسول و چون از آن برتر
بکمال رسید و در مقام قاب قوسین پرواز کرد عبدش خواندند
سبحان الذی اسری بعبده لیلاً پس معلوم شد مر ترا که مقام عبدیت
خاص ست شیخ قدس الله سره میفرمودند که سالکان راه را این مقام
که حاصل شود تحمل بار مجاهدات و ریاضات دائم باید زیرا که مشا
هدات متعلق مجاهدات است که المشاهدات مواریث المجاهدات شیخ
قدس الله روحه میفرمودند که بر دو نوعست یکی تحمل کردن بر ریاضات
همچو قیام شب و روزه روز و باز داشتن را از لذات مناهی یعنی
از هر چه خداوند تعالی نهی کرده است نفس را از آن همه باز دارد دوم

نفس

نفس را بر عمل ملازمت فرماید و آنچه حق تعالی او را داده باشد از نعمتها بر
مسکینان نفقه کند برین قضیه که میفرماید التعظیم لامر الله و الشفقة
علی خلق الله و بوجه دیگر گفته اند که نفس را از راحات دور دارد
یعنی از هر چیز که در آن چیز نفس را راحت و آسایش میرسد نفس را از آن
آسایش نرسانند و دائم بمخالفت هوا مشغول باشد که یکی از اصول
این راه مخالفت هواست و این طریق کسی را دست دهد که
نفس را شناسد تا مخالفت او تواند کردن که حضرت رسول علیه السلام میفرماید
من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هر که نفس را شناخت خداوند تعالی را شناخته باشد
و مراد از شناخت آنست که تمیز کند که میان خاطر نفسانی و شیطانی
و رحمانی و ملکی و شناختن این خاطر از لوازم راه است که این معنی مردان
کامل را بکمال دست دهد و در هیچ علمی و اخلاص نباید بی شیخ باید
تمامی بدین معنی مخصوص گردد تا شیخ و مقتدای را شاید دوم مرتبه
مر غیره مقام عبدیت خاصست و شیخی عبارت از آن معنیست

در سلم شود و بمقام عندیت در مقعد صدق در زمرهٔ عنایت
حق تعالی جا یابد که اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری و باین
اوصاف پسندیده و خصال حمیده دوازده صفت دیگر باید
تا مرتبهٔ شیخی بکمال رسد اول علم است باید که بعلم شرعی عالم بود
و از علم طریقت نصیبی تمام یافته بود اگر مریدی را در علم شریعت
حاجتی شود از عهدهٔ او تمام تواند بیرون آمدن و جواب با صواب
تواند گفتن و اگر از راه طریقت نیز مشکلی پیش آید شیخ تواند که مرید
را از آن مشکل طریقت بیرون آرد و بر جادهٔ شریعت و محمدی سنت
و جماعت مستقیم باشد و به بدعتی ملوث نبود تا مریدان او در بدعت
نیفتند از دکه هر که نجات آخرت از راه بدعت طلبد هرگز
نیابد دویم سخاوت است باید که جوانمرد بود تا مریدان او نیز در همین
صفت از لوازم شیخیت از برای آنکه این صفت از صفت
پیغمبر است شیخ نایب پیغمبر است و از مریدان باید که این صفت

سخاوت

سخاوت که از صفات پیغمبر است در وجود او بکمال بود زیرا که هر
صفت حمیده را یک صفت ذمیمه است که ضد ویست که با همه
جمع نیاید الضدان لا یجتمعان پس در هر وجودی که سخاوت
که از صفات حمیده است نبود ضد وی که بخل است و صفت
ذمیمه آن بود که لاجرم باید که سخاوت در وجود او در غایت
کمال بود تا شیخی را که نیابت و خلافت پیغمبر است باید سیم
علو همت است باید که عالی همت باشد و بدنیا و اهل دنیا نظر نکند
و نه بظاهر و نه بباطن و طمع از مال مریدان بریده دارد تا مرید
را عرض نیفتد که مرید را اعتراض بر شیخ قطع راه است و شیخ
باید که براه بود نه راه بر و هر آینه مرید را بدین حال ابتدا
نرسیده بود که کلی از بهر این عالم گذشته باشد و بران اسرار که
مشایخ را می باشد واقف شده باشد که داند که شیخ بر مال وی تصرف
بچه وجه میکند پس شیخ باید که نظر از مال مریدان جمع دارد تا هنگام

داند که بدان مقام رسیده که بر اسرار شیخ واقف شد تا آنگاه بر مال و ملک تصرف
کند تا مرید در زیان نیفتد چهارم آنست که شیخ باید که دست از دنیا
کوتاه دارد تا مریدان در طلب دنیا و حرص مشغول نشوند که اگر در طلب دنیا
کوشند محبت دنیا در دلهای ایشان راه یابد و از راه دین باز مانند
پس شیخ باید که بقول از طلب دنیا باز دارد و مریدان خود را و هم بفعل باز
نماید که از حرص دنیا باز ایستند که دنیا حجاب راه است تا بدین حجاب محجوب
نمانند پنجم ایثارست باید که هر فتوح دنیا که رسد در راه حق تعالی بمستحقان
ایثار کند از انچه رسیده باشد هیچ چیز را ذخیره نکند تا مریدان مبتدی در غیبت
نیفتند و از ارادت او بتمامی باطل شود پس شیخ باید که مبتدیان را نگاه دارد
از حال فسادی و چون در وجود شیخ این صفت ایثار بکمال بود مریدان
نیز در این صفت ایثار پرورش یابند و بکمال رسند ششم شفقت است
باید که بر جمیع خلق مشفق بود خاصه بر مریدان خود و شفقت او بر مریدان
او لیه که بر خلاء و ملاء در شب و روز نگذارد که تا وقت ایشان ضایع و بیکار

ماند

ماند و دایم ایشان را از طاعتی بطاعتی خوانند و از خیری بخیری دلالت کنند
و دایم در ان کوشند که مریدان را کاری فرمایند که ثواب آن بیشتر
بود و در نجات در آخرت زیادت باشد و مرید را در آخرت بکاری نبود
و از عذاب مریدان مبتدی را زیادت از قوت کار نفرمایند تا ملول نشوند
و از راه نیفتند هفتم حلم است باید که بغایت حلیم و بردبار بود و بهر چیزی
زود در خشم نشود و با هفتاد و دو ملت آدمی بحلم زندگانی کند و بهمه کس نظر ورع
بدهد و بگفتگوی بیخردان باطن خود را مشغول نگرداند و بتصرف خلق دست
خلایق باز ندارد که شیخ قدس الله روحه میفرمودند که مرد کامل آن بود که گوش
بان دارد که حق تعالی چه گفت تا بجان و دل امتثال او امر کند و از انچه خلق
گویند فرو خانند و التفات نکند هشتم حسن خلق است که نهایت حال
سالکان شیخی و مقتدائیست و در دنیا هم بمرتبه شیخی نرسد تا آنگاه که حقیقت
تخلقوا باخلاق الله در وجود او جمع آید و علامت کمال این وصف آن بود
که چون از مریدان در غیرت شود و خواهد که بر ایشان غضب راند نفس خود

گوید که فرمان خداوندیست که والکاظمین الغیظ در حال بامتثال این فرمان
مشغول شود و آن غضب را از خود دفع کند و بحکم والعافین عن الناس
آن بی ادبی را از مریدان درگذارد و با جمیع خلایق نیز عفو را کار فرماید
و با آن کسانیکه در حق وی بی ادبی کرده باشند و در آزار وی کوشیده
اند با ایشان نیکوئی کند و بمکافات بدی ایشان نیکوئی کند و بمکافات بدی
ایشان مشغول نشود که خداوند تعالی دوستدارد نیکوکاران را که
والله یحب المحسنین نهم آنست که در وی کرم ولایت بود که اگر کرم
ولایت ندارد کسی دیگر را بخشش ولایت نتواند کردن و مریدان بی
ولایت مانند و از صحبت وی برخورداری نیابند که کرم ولایت
در غایت کیمیا بود که وجود نرم سازد و بردوبار باشد و آن از اثر
رحمت خداوند تعالی بود در حق آن بنده چنانچه در حق خواجه عالم میفرماید
فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک
خداوند تعالی فرمود یا محمد از آثار رحمت ماست ترا که خوشخو آفریدیم که اگر درشت

خوی بودی این درویشان بگرد تو نمی نشستند بی آرام گرفتن پس شیخ نیز
باید که نرم سازد و با بخشش و با حلم بود تا متابعان بی بهره نمانند دهم
آنست که در مقام تسلیم ثابت قدم بود و در احوال مستسلم بود و آنچه وظیفه
بندگیست بجا آرد و با آمدن مردم فریفته نشود و آن کس را آورده
حق داند و آن آمدن او را بتوفیق خدا شناسد و اگر کسی از راه برود
باطن خود را مشغول او گرداند که در ساعت شریفه بدعا با خیر مدد کند
و او را نیز برده حق تعالی داند و در کار خود ثابت باشد که بر کرا قبول
میکنند بطاقتی قبول میکنند و هر کرا رد میکنند بی معصیتی رد میکنند که
کار وی بی علتست که قبل من قبل لا لعلة ورد من رد لا لعلة
یازدهم آنست که در کل احوال با وقار بود و با مریدان با وفا
و حرمت زنده کانی کند تا مریدان در نظر شیخ استاخی نشوند
و بعد از آن از مدد ولایت شیخ محروم مانند پس باید که در شیخ نیکوئی
تمام بود و در همه کارها که رسول الله فرموده است العجلة من الشیطان والتانی

یازدهم پس شیخ باید که در غایت کوشش کوشد و در هیچ کار سستی
رو نکند که این صفت مذمومست و صفات مذموم باید که از
شیخ در وجود نیاید تا اعتقاد مریدان فاسد نشود که هر چند مرید را
اعتقاد بر کمال تر بود هیبت و عظمت شیخ در نظر مرید بیشتر باشد
و بقدر آنکه از شیخ عظمت و هیبت بود مرید را کشایش حاصل آید دوازدهم
آنست که بقضای خداوند راضی بود و آنچه بدست ویست از تر
تیب کردن مرید بهمت و دعای خیر تقصیر نکند و سعی تمام بجای آورد
و بانچه حق تعالی خواست در حق ایشان از حرکت رفتن یا واز ماندن یا فتح
سعادات و از حال رد و قبول آن طایفه یا بجمله رضا دهد و این مجموع
حالات را از خواست حق تعالی داند و چون بنده خواهد که چنگ
ارادت در دامن او زند و سر در پای او نهد شیخ باید که پیش از آنکه
سبق کردن تلقین کند از صعوبات این راه با او بگوید و از دشوارهای
منازل و مقامات طریقت با او در میان نهد چنانکه خواجه خضر علیه السلام

سر و معلم

گفت إنک لن تستطیع معی صبرا و چون موسی قدم در راه ارادت
بصدق نهاد در جواب خضر گفت که ستجدنی ان شاء الله صابرا و لا
اعصی لک امرا پس بدین معنی باید که شیخ مرید را از مخاوف
و مهالک راه خبر دهد که اگر مرید از راه مجاز آمده باشد باز گردد و اگر
از راه حقیقت آمده باشد تکالیف طریقت بجان و دل از سر صدق
قبول کند شیخ سر بحضرت خداوند عز و جل و بسته و در سر مناجات کند
و احوال مرید را با حق تعالی گوید و مرید را از خداوند تعالی گشایش راه
طلبد و دعای خیر گوید و بباطن مدد ها کند که آنگاه تلقین سبق
آغاز کند و این کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است بدل
تلقین کند که ذکر دل تربیت از اسرار خداوند تعالی بدل بند
رسیده این سر را با مرید در میان نهد و از ارواح خواجکان مدد
طلبد و استعانت خواهد که رسول الله فرموده است اذا تحیرتم فی الامور
فاستعینوا من اهل القبور شیخ قدس الله روحه میفرمودند که این را

کزنا مرادی لازمه وصیت پس شیخ باید که مراد خود در مراد مرید خود را
در نامرادی این عالم داند و بهر که نظر کند بصورت حال وی نظر
نکند که حضرت رسول الله میفرماید که ان الله تعالی لا ینظر الی صورکم
ولکن ینظر الی قلوبکم بدرستی که خداوند تعالی بر صورت شما نظر
عنایت خداوند تعالی بر دلهای شماست بنابرین خواجگان ما قدس الله
ارواحهم در تصفیهٔ باطن کوشیده اند و روش ایشان باطنی
هست سخن حق را بگوش دل اشنوده اند و ذکر خداوند تعالی بزبان دل
گفته اند ای دل تو بجانش خوان بیکام زبانش خوان
کان یار نه آن یارست کو را بزبان خوانند و این تلقین ذکر دل
مر خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه ازان مقتدی
رونده گان و پیشوای سالکان و تشریف فتیه و آتیناه من لدنا
علما خواجه خضر علیه السلام رسیده بود الحال ضمان لبه هست که شیخ
قدس الله روحه میفرمودند که خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله

علیه در اول

در اول طالب العلمی روزی در باغ خود نشسته بوده اند که ناگاه پیری
نورانی رسیده است گرما بگردد امن مردی نمی بینم
باشند که گرد امن مردی بنمایند چنانکه همیشه ازان پیر خواجه عبد
الخالق زده برخواستند و بتعظیم تمام بران پیر سلام گفتند
وان پیر را در باغ در آورده اند وان پیر خواجه عبد الخالق را نظر
شفقت کرده اند چنانکه بهمان نظر خواجه عبد الخالق کشاد
یافته اند و باطن خواجه عبد الخالق رحمة الله علیه از سخن ان پیر صادق
بجوش آمد و درد در دل خواجه بزرگ ظاهر گشت اما خواجه عبد
الخالق رحمة الله علیه نمیدانستند که آن پیر کیست وان پیر خواجه
عبد الخالق را بذکر دل ترغیب کرد و بارادت شیخ میفرمودند
خواجه عبد الخالق رحمة الله از ان پیر پرسیدند که این ذکر چگونه میباید
گفتن ایشان گفتند که من ترا ذکر تلقین کنم اما مرد نیست
در مرو که وی را شیخ ابو یوسف همدانی قدس الله روحه میگویند بنزد

دیگر پیری تا این راه را بنو نماید و متابعت وی کرده تا شاید
بیابی چون خواجه عبدالخالق غجدوانی را رحمة الله علیه خواجه خضر
علیه السلام تلقین ذکر کرد آن تلقین ایشان بر سبیل طریق بهر
که خواجه خضر علیه السلام مر خواجه عبدالخالق را گفتند که در آب درآی
و غوطه خور و این کلمه لا اله الا الله را بگو چون عبدالخالق قدس
الله روحه در آب درآمد و غوطه خوردند و بذکر مشغول شدند
خواجه خضر علیه السلام بیرون آمدند و رفتند چون عبدالخالق
از آب بیرون آمدند آن پیر را نیافتند و درد و درد دل خواجه
زیاده شد استعداد راه آگاه کرد و روی بسفر آورده بهمان
نشان آن پیر بمرو رسیدند و شیخ ابو یوسف همدانی قدس الله
روحه را دریافتند و صورت این واقعات گذشته را
با شیخ یوسف در میان نهادند شیخ یوسف فرمودند که ای فرزند
آن پیر که ترا سبق ذکر دل تلقین کرده اند خواجه خضر علیه السلام

بوده

بوده است آنگاه خواجه عبدالخالق از شیخ یوسف همدانی ارادت
آورده باقی این راه را از ایشان یافتند و همه برکت و نام
خواجه عبدالخالق را اندر برکت متابعت شیخ یوسف
همدانی حاصل آمده است و هر نظری و تربیتی که مر شیخ
یوسف را از ایشان بسیار و از آن خفته بیدار روزان
فارغ بر کار شیخ ابوالحسن خرقانی قدس الله روحه رسیده بود
بخواجه عبدالخالق رسیده اند اما سبق ذکر را شیخ یوسف قدس
الله روحه باز اعادت نکرده اند از راه ادب که
بنای این راه بر ادب است و این عزیزان که به تحقیقات
رسیده اند نگاه داشت ادب کرده اند زیرا که رسول الله
چنین فرموده است که ادبنی ربی فاحسن تادیبی
یعنی آموزانید پروردگار من ادبی نیکو پس محققان این
گفته اند سر تا سر این راه ادب است شعر حافظ علم و ادب

ورزد که در محبت شاهها هر کرامت و طلب تو محبت نبود شیخ
قدس الله روحه میفرمودند که مغز عبادات اخلاص است
و مغز اخلاص ادب است و بنده بطاعت به بهشت رود و بادب
بحق رسد و کوشش این مردان بیشتر در راه ادب است و بنده
~~بطاعت به بهشت رود~~ و خواجه عبد الخالق را رحمت الله
علیه هر فتوح غیبی که ازین راه در متابعت شیخ یوسف همدانی
قدس الله روحه یافته بوده اند بتمام و کمال بآن آفتاب کرم
و احسان و آن دریای ورع و عرفان و بآن پوشیده قبه ولایت
که اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری و خواجه اولیا در سنه
و خواجه اولیا نصیب را که از خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق
غجدوانی یافته بوده اند بآن گنج عالم عزلت و گنجینه اسرار
دولت خواجه سلیمان قدس الله روحه سپردند و آن مرد
فرد خواجه سلیمان این علم خانه دان خواجه بزرگ خواجه عبد

الخالق

الخالق را رحمت الله علیه بآن سلوک حضرت ملکوت و آن شاهد
عزت جبروت و الغواص دریای الیقین و آن پیشوای سالکان
و آن مقتدای راه بین شیخ سعد الملة والدین قدس الله روحه
تسلیم کردند و خلیفه این صاحب دولتان ایشان بودند و با جماعت
مشایخ که از خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی مانده
بودند بر سجاده ایشان نشسته بودند و خلایق را براه راست
مستقیم میخواندند و مدت مدید علم داری این خواجگان
که نام نیک ایشان تا ثابت بود کردند و هر نسیم رحمت که از
مهبط عنایت بر جان پر نور ایشان میوزید همه بدان
عشق و متابعان صادق میرسانیدند تا هر یک از مریدان
ایشان درین زمان مقتدای عالمی و پیشوای جهانی اند که
هر صاحب دولتی که متابعت یکی از خاندان مجذوبی تواند
کردند هر آینه براه راست و صراط مستقیم آمد که اصحابی

کالنجوم فبایهم اقتدیتم اهتدیتم وخلیفهٔ آخر که از نقبای
مشایخ اند که از عهد آن سلطان ملت مصطفوی وآن
برهان حجت نبوی وآن مسیح دل ولبا وآن کوشواره
جگر انبیا وآن ناقل علما وآن وارث نبی وآن عارف
عاشق ابومحمد جعفر صادق رضی الله عنه تا این عصر بوده اند وآن
مقتدای حق وآن پیشوای مطلق سلطان المحققین شیخ سعد الملة
والدین قدس الله روحه بوده اند واین اوصاف واخلاق که
در مراتب شیخ گفته اند اینهمه در وجود هر یک از ایشان جمع
بوده و هر که متابعت ایشان دریافته بود نصیبی تمام یافته بود و بایشان
اوصاف جمیع مریدان ایشان آراسته اند وبمقصود رسیده اند
و آنکه درین روزگار آن قطب ابرار شیخ سعد الملة والدین قدس
الله روحه آن دولت بغایت ونهایت رسانید که نهایت آن کارها
را که بایشان رسیده بود بدین ضعیف رسانیدند و بدین تشریف
مشرف

مشرف گردانیدند و در آخر کار بنظر عنایت وشفقت
درین مهجور نظر کردند و مخصوص آن نظر گردانیدند که درین
مدت حیات خود هر چه ازین گنج رسیده اند که مقصود
همه روندگان راه آنست و عبارت از آن حال اینست که
وجوهٌ یومئذٍ ناضرةٌ الی ربها ناظرةٌ خداوندا آب روی
این مردان که آب روی ما از آب روی ایشان جدا مگردان
و توفیق درین روش این جوانمردان سلوک کنیم با
ارزانی دار و روندگان که فردای قیامت [illegible] همت
در نظر ایشان شرم نداریم کرامت فرمائی یا اله العالمین
و یا خیر الناصرین **باب هفتم** در آداب روش بدانکه
یکی از آداب روش آنست که در خدمت شیخ بی نهایت
سعی کند تا از حقوق خدمت بیرون آید که اگر سر موئی در
خدمت تقصیر شود و غبار بر خاطر شیخ نشیند بکلی راه بر مرید بسته

شود پس لازم بر مرید نگاه داشتن خدمت شیخ از لوازم رو
شن بود و دیگر لنگه طرفة العین بی طهارت نباشد که رسول الله فر
موده است که الوضوء سلاح المؤمن یعنی طهارت سلاح مؤمن است
و دشمن شیطان در کمین گاه مکر است و دشمنان نهانی از جنی و
انسی بسیار اند پس با چنین دشمنان که هر یکی قصد ایمان دارند
بی سلاح بودن خود را در هلاک انداختن بود پس رهرونده
راه دائم با طهارت بودن از لوازم روشن باشد و دیگر لنگه
طهارت سازد هر آینه باید که دو رکعت نماز شکرانه وضو
گذارد که رسول الله فرموده است که سمعت رب العزت
تعالی و تقدس یقول من احدث و لم یتوضأ فقد جفانی و من احدث
و توضأ فلم یصل رکعتین فقد جفانی و من احدث و توضأ
و صلی رکعتین و لم یدع فقد جفانی و من احدث و توضأ
و صلی رکعتین و دعا لدینه و دنیاه و لم اجبه فقد جفوته

ولست

ولست برب جفاء حضرت رسول فرموده است که شنودم
از رب العزت که فرمود که هر کرا حدث رسد و طهارت نسازد
بدرستی که بر من که خداوندم جفا کرده باشد و اگر طهارت سازد و دو ر
کعت نماز نگذارد بر من که خداوندم جفا کرده است و اگر دو رکعت
نماز گذارد و بعد از آن دعا و از حضرت من که خداوندم حاجت
نخواهد جفا کرده است و اگر طهارت سازد و دو رکعت نماز
گذارد و حاجت خواهد اگر حاجت او روا نکنم من که خداوندم
جفا کرده باشم و هرگز جفا صفت من نیست پس هر آینه دعا
های او را اجابت کنم و حاجت دینی و دنیایی برا
رام شیخ قدس الله روحه میفرمودند که سالکان راه بعد از
شکرانه وضو دعا غنیمت کرده اند و ثبات بر ایمان
خواسته اند و در نفس آخر مهم ترین کارها این است و سالکرا
هزار مقام است و از هزار عقبه باید گذشتن و از آن یکی دوام

وضو هست پس هرگاه مرروند راه را حدث شود و طهارت
سازد و دو رکعت نماز شکرانه وضو گذارد و از حضرت
خداوند تعالی که ادا کردن از لوازم وی است و دیگر آنکه بر زمین
نرم نرم رود چنانکه خداوند فرموده است که و عباد الرحمن
الذین یمشون علی الارض هونا یعنی بندگان خداوند
عز و جل بر زمین نرم روند از برای آنکه خداوند تعالی زمین را
بساط فرموده است که والارض فرشناها فنعم الماهدون
پس آینه باید که بر بساط خداوند تعالی نرم رود تا با ادب بود
که چندین هزار انبیاء معظم و از اولیا و اصفیاء کرم
در این زمین آسوده اند پس حرمت زمین را نگاه
باید داشت که حضرت رسول فرموده است جعلت
لی الارض مسجدا و طهورا یعنی خداوند عالم این روی
زمین را مسجد من گردانیده و جای طهارت که یک خبر تیمم نیز

ادب

ادب زمین باید نگاه داشتن و در موضعی را بقضای حاجت
ملوث نباید کردن مگر همان موضعی که معین بود و در
رفتن راه باید که چشم بر راه زمین دارد که چشم بر زمین
داشتن دو فایده هست یکی آنکه نجاستی نرسد و قدم او
ملوث نشود و اگر موزه و نعلین باشد نجس نشود و یکی آنکه چون
چشم بر راه بود نظر او بنا جایگاه نیفتد اگرچه بقصد او نبود
پس بر همین نرم و آهسته رفتن و حرمت زمین نگاه
داشتن و چون بر زمین نگاه کردن این مجموع از لوازم روندگان
باشد و دیگر آنکه اگر مومن برگذرد که تو نشسته باشی باید
که قیام بر خود لازم داری و از برای رضای خداوند تعالی
و عزت آن مومن برخیز که رسول الله چنین فرموده است که من قام
لاخیه المسلم نصف قیامه غفر الله له و من قام قیاما تاما ادخل
الله فی قلبه سرورا الا انهم نعبا و هر که برادر مسلمان را از برای عزت

اسلام تعظیم کنند و بهیمه قیام برخیزد خداوند تعالی بیامرزد و مغفرت
کند مراو را خداوند تعالی شادمانی در دل وی در آرد که بعد از آن
شادمانی هرگز غم بدل او راه نیابد هیچ و درین الکاره پیغمبر فرموده‌اند
که برایشان بشارت که و لا هم یحزنون این معلوم میشود که در نفس
آخرین بود از شادمانی زیرا که دل مومن بغم نباشد و پیغمبر
که شادمانی در دل او درآید که بعد از آن غم نباشد بسبب آن شاد
مانی آن بود که در نفس آخرین ثابت باید بر ثبات ایمان بسبب
عزت داشتن برادر مسلمان چنین کاری که سبب ثبات
ایمان بود و آمرزیده شدن گناهان بود مقصود همه مسلمانان
آن بود که آمرزیده شود پس نگاه داشتن آن از لوازم رو
باشد دیگر آنکه چون سخن گوید خوب گوید تا فایده یابد که در بسیار
فایده زیاد نیست و اگر چنانکه سخن بصواب نتواند گفتن
خاموشی به باشد تا در زیان نیفتد که رسول الله چنین فرموده است که

قل خیرا

قل خیرا تغنم او اسکت تسلم رسول الله فرمود که سخن بخیر و صواب
گوئید تا غنیمت یابید و الا خاموش باشید تا سلامت
یابید و در بسیار گفتن سخن که بی حاجت بود رسول الله
وعید میفرماید که من کثر کلامه کثر سقطه و من کثر سقطه
کثر ذنوبه کان النار اولی به میفرماید که هر که سخن بی حاجت
را بسیار گوید لغزد و هر که بسیار لغزد در گناه افتد و هر که
بسیار در گناه افتد دوزخ بوی اولی تر بود و رسول الله
در دنیا و آخرت نجات را در خاموشی نشان داده است
که من صمت نجا می فرماید که خاموش باشید تا نجات یابید
اما خاموش بودن از سخن که حق بود بغایت مذموم است
چنانکه رسول الله فرموده است که الساکت عن الحق شیطان
اخرس می فرماید که چون حق را نگوید و خاموشی کند وی شیطان
گنگ بود پس سخن بخیر و صواب گفتن و از سخن بیحاجت باز

درکشیدن تا در زبان نرود از لوازم روش هم دو و دیگر آنکه در و
قت لقمه خوردن باول و آخر دلنمک شوید اگرچه باطهارت
بود که رسول صلعم فرموده است که الوضوء قبل الطعام ینفی الفقر و بعده
ینفی اللمم می‌فرماید که هر که پیش از خوردن دست بشوید خداوند
تعالی وی را از محتاجی هیچ خود نگاه دارد و هر که بعد از خوردن
طعام دست بشوید خداوند تعالی وی را از غم نگاه دارد و شیخ
قدس الله روحه میفرمودند که چون لفظ وضو آمده است
فاضلتر میفرمودند کان را آن بود که وضو سازد و باید که
بیطهارت لقمه نخورد و در لقمه خوردن سنت آن بود
که در یک کاسه خورند که رسول الله فرموده است که من اکل مع
مغفور غفر الله می‌فرماید که با آمرزیده طعام خورد خداوند
تعالی بر آن جمعیت رحمت کند و همه را بیامرزد زیرا که هر آینه
جمعیت از آمرزیده خالی نباشد پس چون با آمرزیده طعام خو

رده باشد

رده باشد همه نیز آمرزیده شوند و در تنها خوردن وعید میفرماید
که شر الناس من اکل وحده رسول الله میفرماید که بدترین آدمیان
آن کس است که لقمه را تنها خورده است شیخ قدس الله روحه میفر
مودند که چنین طالب علمان باشند که در حجرات تنها بودند
و لقمه را تنها خوردند پس آنها را بدترین آدمیان نتوان گفتن
پس مراد از این تنها خوردن آن بود که هر لقمه را بی یاد خداوند تعالی
خورد و شر الناس او باشد و چون لقمه خورد باید که خورد آ نزدیک
خورد و در وقت خوردن آگاه خورد زیرا که اصل آن است
پس این آداب در لقمه نگاه داشتن از لوازم روش است دیگر آنکه
اگر پدر و مادر در حیات باشند و در نهایت رضای ایشان کوشند
که جمیع سعادات دنیوی و اخروی برضای ایشان باز بسته است و مراد
از مجاهدات و ریاضات میفرمودند کان آن است که رضای خداوند تعالی
برضای پدر و مادر باز بسته است چنانکه رسول الله فرموده است که

رضاء الله في رضاء الوالدين وسخط الله في سخط الوالدين
یعنی خوشنودی خدای عزوجل در خشنودی پدر و مادر است
و ناخشنودی خدای عزوجل در ناخوشنودی مادر و پدر است
پس ایشان را که سبب وجود تواند خشنود باید داشت و در رعایت
رضای ایشان باید کوشید که خداوند بعد از عبادات خود
ذکر نیکو داشتن ایشان فرموده است وقضی ربک الا تعبدوا الا
ایاه وبالوالدین احسانا پیغمبر باید که مر ایشان را پرستید و با مادر
و پدر نیکویی کنند و جای دیگر میفرماید که ان اشکر لی ولوالدیک الله
تعالی میفرماید که شکر گویی مرا که منعم حقیقی منم و مر پدر و مادر را شکر
گوی که در پرورش تو سعی بسیار کرده اند و در گرما و سرما و در شب
و روز از تو زحمت بسیار بایشان رسیده و همه را با دل
خوش کشیده اند و اگر بعضی از ایشان کلان شوند و بر جای
مانند از کلانی حال و توان چیزی که از ایشان در وجود می آید

برداری

برداری زنهار اوف مکنی که فرمان خداوند تعالی است که
ولا تقل لهما اف وبانگ سرد بر روی ایشان مزن
و با ایشان سخن به نرمی و خوشی گوی وقل لهما قولا
کریما پس نگاه داشتن حرمت و عزت و ادب مر مادر و پدر
را از لوازم روش سنت دانند دیگر آنکه در پاک داشتن
جامه سعی بلیغ کنند که امر است از خداوند تعالی که وثیابک فطهر
و جامه از ترشح بول نگاه دارید که رسول الله فرموده است که
استنزهوا من البول فان عامة عذاب القبر منه می باید که جامه را
از ترشح بول نگاه دارید که بیشتر عذاب گور از اوست
و شیخ قدس الله روحه میفرمودند که عزیزان عصا با سنان از
برای آن داشته اند تا چون بقضای حاجت انسانی روند آنرا در
میان زمین سخت با آن سنان عصا نرم کنند تا ترشح بول
بر جامه نزند و در تحت این وعید نیایند و دیگر آنکه خلیفه

با کسی سخن گوید که با شرط باید که سعی کند تا از عهده آن شرط
بیرون آید المسلمون عند شروطهم یعنی باید که مسلمانان
شرطهای خود را بجای آورند و دست از آزار مسلمانان کوتاه دارند
که رسول الله فرموده است که المسلم من سلم المسلمون
من یده ولسانه درین دو حدیث علامت مسلمانی
را بیان فرمود که مسلمان آن کس است که مسلمانان دیگر از دست
و زبان وی ایمن باشند و وی نیز از عهده عهد بیرون آید که
خداوند تعالی میفرماید که واوفوا بالعهد ان العهد کان
مسئولا میفرماید که عهد بکدیگر می کنید با وفا رسانید که
فردای قیامت از آن عهده ها خواهیم پرسید پس آن است
که قدمها از آزار مسلمانان دور دارید و وفای عهد بجا آرید
کاین خصال از لوازم روش است دیگر آنکه سنگ و خاشاک
و چیزهای که موجب آزار مسلمانان بود یا مکروه طبع ایشان

باشد

باشد که در نظر او آید از راه دور کنید که رسول الله چنین
فرموده است که الایمان شجرة ولها بضع وسبعون شعبة
اعلاها کلمة لا اله الا الله وادناها اماطة الاذی عن
الطریق یعنی پیغمبر میفرماید که ایمان درختیست و مر او را هفتاد
شاخ است شاخ بلندترش کلمه لا اله الا الله است و شاخ
دور کردن چیزهای را که موجب آزار بود از راه و اگر کسی از
حاجتی طلبد و وی را قوت بر آوردن آن حاجت بود باید
تقصیر نکند و حاجت آن برادر مسلمان برآرد که رسول
چنین فرموده است که من قضی حاجة لاخیه المسلم قضی
الله سبعین حاجة من حوائج الدنیا والآخرة میفرماید
که هر آن بنده که حاجت مسلمانی را برارد خداوند تعالی هفتاد
حاجت وی را برارد از حاجات دینی و دنیائی و اگر
قوت آن ندارد باری سخن خوش گوید که دل آن مسلمان

بدان سخن نیکوست آید و راحت بدان مسلمان رسد که رسول الله
می فرماید که جمیع اعمال البر بمقابلة ادخال السرور فی قلب المؤمن
کتفلة فی البحر یعنی جمله طاعات و عبادات که در اسلام است
در مقابله آنکه شادی بدل مسلمان رسد چون آب دهان بود
در مقابله دریا پس اگر حاجت مسلمان را نتواند بر آوردن
همان وعده در حق او بود و اگر قوت آن ندارد دست بدهد
سخن خوش گوید هم نیز بدین وعده برسد پس چنین کارها که سعادت است
از لوازم روش بود دیگر آنکه با عیادت بیماران رود
که پرسیدن بیماران عبادتست ع پرسیدن شکسته دلان
اهل فضل را ؛ نقصان فضل نیست کمال است ؛ نقش عبادت
ارچه بصورت عبادتست ؛ لیکن بمغز از عبادت زیادتست
و چون رود باید که بسنت رود تا باشد که ببرکت
نگاه داشتن سنت خداوند تعالی آن بیمار را صحت دهد

و نگاه

و نگاه داشتن سنت اینست که چون که بنزدیک بیمار در آید
و پای راست پیش نهد و بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند و آنگاه
در پیش بیمار بنشیند و دعای خیر کند آنگاه فاتحه و آیت الکرسی را نیز بخواند
و چند آیت دیگر که آمده است و حدیث که از رسول الله منقول
است که آن را بر سر بیمار میخوانده اند بخواند آنگاه آن بیمار را
فرماید تا دعا گوید و او آمین گوید که رسول الله فرموده است که
اذا دخلتم علی المریض فامروه بالدعاء فان دعاء المریض کدعاء
الانبیاء ؛ معنی فرماید که چون نزدیک بیمار در آیید آن بیمار را فرما
یید تا دعای خیر گوید که دعای بیمار همچون دعای پیغمبرانست چنانکه
دعای پیغمبران هرگز رد نشود و هر آینه مستجاب شود پس عیادت
بیماران کردن که سنت بود از لوازم روش است دیگر آنکه
سبیل را بایست زند که رسول الله صلعم فرموده است که من لم
یاخذ شوارب فلیس منی معنی فرماید که هر که سبیل را نزده باشد از او نیست

تعالی موی لب اورا در قیامت سیخها گرداند تا نتواند بسجده
رفتن پس ازین حیض و عید و حضر بودن از لوازم باشد
دیگر آنکه غسل روز جمعه کند و غسل عیدین را نگاه دارد که رسول
میفرماید که من اغتسل یوم الجمعة کفر ذنوبه وخطایاه فاذا اخذ
فی المشی کان له بکل خطوة عبادة عشرین سنة فاذا فرغ
منها اجر مائتی سنة رسول میفرماید که هر که روز جمعه غسل از
جمیع گناهان وی را بیامرزد و همه خطاهای وی را درگذارد و بهر
قدمی که زند از برای غسل آوردن خدای تعالی وی را ثواب عبادت
بیست ساله دهد و چون از غسل فارغ شود خداوند تعالی ثواب دویست
ساله کرامت فرماید پس همه روندگان را مراد همین است
که اگر زنده شوند و ثواب و درجه بسیار یابند و چنین کار
که بدین ثوابها و درجها رسند از لوازم روش باشد
و دیگر آنکه چون بوی خوش بمشام وی رسد باید که بر رسول صلوات
فرستند

فرستند که رسول الله میفرماید که من شم الورد ولم یصل علی
فقد جفانی یعنی هر که را بوی خوش گل بمشام رسد و بر من صلوات
نگوید بدرستی که بر من جفا کرده است و دیگر در حدیث می
فرماید که من صلی علی عشر مرة لم یبق من ذنوبه ذرة یعنی هر که بر من
صلوات فرستد ذره گناه بروی باقی نماند پس از فعلی که
جفا بود بر رسول ع دور بودن و بر کار ملازمت کردن که
سبب کفارت گناهان وی شود از لوازم روش بود دیگر آنکه رونده
باید که در جمیع اوقات مخالف نفس بود و جهد کند که همه کارهای
وی بخلاف نفس و هوا بود که خداوند تعالی نجات از
درکات و درجات از جنات در مخالفت نفس نهاده است
که ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی چنان فرمود حق
تعالی و تعظم که هر که نفس خود را از ناشایست باز دارد و براه
حق ثابت دارد بهشت جای وی باشد پس مخالفت

نفس کار مهمست این کار وقت دست دهد که آن کار براکه او فرماید
نشناسد و آن کار را کسی شناسد که خود را بتسلیم شیخی صاحب ولایت
کرده بود و سالها قدم در روش زده بود و مجاهدات و ریاضات
بسیار کشیده بود و سر ارادت بر قدم صاحب استقامت
و آن عالی همت امامت و آن شمع عالم توفیق و آن رکن کعبه تحقیق
شیخ سعد الملة والدین نهاده باشد و بصدق و ارادت متابعت ایشان
کرده بود آنگاه تشخیص نفس دست دهد زیرا که این علم شناخت
خاطر درین روش خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله
علیه حاصل می آید و در متابعت الخلیفة حق که از خاندان خواجه
عبد الخالق رحمة الله علیه مانده بود و زبان ناطق حق و [illegible] مطلق
شیخ سعد الملة والدین است از برای آنکه شناخت خاطر و تمیز
میان رحمانی و شیطانی و ملکی و نفسانی و علمی و باطنی در این
روش خواجگان ما قدس الله تعالی ارواحهم باطنست بس شناخت

در متابعت

نفس در [illegible] متابعت ایشان توان حاصل کردن و
و توفیق متابعت این پاکان کسی یابد که او را خداوند عزیز
کرده [illegible] خواهد شد چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که
التوفیق شیء عزیز لا یعطی الا لعبد عزیز یعنی توفیق چیزی عزیزست
عطا ندهیم مگر بنده عزیز کرده را پس حاصل کردن این اوصاف حمیده
و خصال پسندیده را آنچه از لوازم روش باشد دیگر آنکه از تحصیل
که درین باب گفته شد هیچ دقیقه باید که فرو گذاشت نشود که اگر
چیزی ازین اوصاف کذا رد بموجب آن بود که او را بغرامت بگیرند
و ادب بلیغ کنند زیرا که آداب روش را مانده است و هر که آداب
روش را نگاه ندارد موجب عذاب باشد الهی بحرمت آبروی مردان
که بی آبرو مگردان یا اله العالمین یا خیر الناصرین **باب هشتم**
در زهد و تقوی چنانکه زاهدان بود که رونده راه را روی
از امور این عالم بگردانند و بکلی بکار العالم مشغول نشوند چنانکه حق

تعالی می فرماید که و من اراد الآخرة وسعی لها سعیها و هو
مؤمن فاولئک کان سعیهم مشکورا یعنی هر که روی بکار
آخرت آرد و خواست در خاطر و باطن او داعی شود و سعی در
یافتن آن آرد و با قامت حسنات بود که بجای آرد و غایت
جهد را التزام کند و مؤمن باشد بطلب و سعی وی به نزد در
درگاه مقبول بود و مرضی آن حضرت او باشد و چون
سالک بآوردن حسنات مشغول شود خداوند تعالی میفرماید
که اذا هم عبدی بحسنة فاکتبوها له حسنة یعنی که چون بنده
مؤمن بآوردن حسنات روی کار خود را صرف و تسلیم
او همه این شود که عبادات و طاعات آرد حق تعالی به تقد
س میفرماید کرام الکاتبین او را تا بنویسند و بر نیکی بسیار
و رسول فرموده است که امتی ثلاث اوصاف صنف
یشتهون بالانبیاء و صنف یشتهون بالبهائم فاما الذین یشتهون
بالملائکة

بالملائکة فهمتهم التسبیح والتهلیل والتمجید والتحمید والتکبیر و اما الذین
یشتهون بالانبیاء فهمتهم الصلوة والصوم والصدقة
و اما الذین یشتهون بالبهائم فهمتهم الاکل والشرب والشهوات
یعنی که امتان من سه گروه اند یک گروه بملائکه می
مانند و آن گروه را همت ایشان گفتن تسبیح و تهلیل و تمجید و تحمید
و تکبیر بود و یک گروه بانبیا می مانند آن گروه را همت ایشان
نماز گزاردن و روزه داشتن و صدقه دادن بود و
یک گروه را بچهارپایان می مانند و آن گروه را همت
ایشان خوردن و خفتن و شهوت راندن بود آن گروه
کسان باشند که عمر عزیز که سرمایه سود بدست بباد داده
باشند شیخ قدس الله روحه فرموده اند که مرد عاقل باید که خود
را به پیغمبران مانند کنند و صفت ایشان در وجود آرند
و طریق زهد که رسول فرموده است که الزاهدون ملوک الآخرة

خیره یعنی الطائفه که روی بکار آخرت آورده اند و طا
عات و حسنات منقول گشته اند ایشان با دشمنان آخرت
باز گشتند و خداوند تعالی و تقدس فرموده است که آن بنده
که دنیا را از برای منافع آخرت ترک کنند هر آینه ملک
جنت نصیبه ایشان بود که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
لهم جنات تجری من تحتها الانهار خداوند عالم می فرماید
انانی که ایمان آورده اند و عمل صالح کسب کرده اند فردای
قیامت مر ایشان را بوستانها بود و راسته که در زیر
درختان او جویها روان بود پس آن بنده را که حق تعالی
بدان دولت برساند هر آینه وی پادشاه بود و شیخ
میفرمودند که چون سالک روی براه حق آرد و از دنیا
و اعراض کند مگر که بقدر کفایت حال خود که از آن گزیر
نباشد و غم وی همه غم دین بود و غم طلب درا ز باطن

بیرون

بیرون کند خداوند تعالی همه غمها از وی بردارد و مهمات
دنیائی وی را کفایت کند چنانکه رسول الله فرموده است که
من کان الله کان الله له هر که کار خداوند کند و خدمت حق را
بر کارهای دنیائی تقدیم کند خداوند تعالی کارهای دنیائی
او را بی منت خلق ساخته گرداند و هر که دنیائی را بر دین تقدیم
کند و غم دین و کار دین را پس انداز د خداوند تعالی
غمهای دنیا را بر وی مستولی گرداند و کار آخرت از وی فوت
شود و از دنیا آنچه طلب میکند نیابد و از دین باز ماند چنانکه
خداوند تعالی میفرماید که من کان یرید حرث الآخرة نزد له
فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الاخرة
من نصیب یعنی هر که آخرت خواهد و آخرت یابد و بهمت او
درجات عقبی بود و این را حاصل کرده بود و دنیا نیز بطفیل او
اما آنکه روی بدنیا آرد و بر زیادتی امور فانی سعی کند بیکباره از د

کرا او امید میدارد و بتمامی حاصل نیاید و در آخرت بیابد بالله
پس بحقیقت فی الجمله نیکوکار آنکسی است که در دنیا پرهیزکار باشند
و در فرمان خداوند بزرگ باشد و شب و روز نگاه حفظ
اوقات خود کنند و این معنی در سالک وقتی پیدا شود که در شب
برخیزد و نماز گذارد و در برخیزد و امید رحمت خدای چنانکه میفرماید
که امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة
و یرجو رحمة ربه یعنی علامت پرهیزکاری آنست
که شب از برای رضای ما برخیزد و در سجده و قیام گذراند از
برای حذر کردن از عذاب روز قیامت و امیدوار بودن بر رحمت
پروردگار خود و حق برگشتن فرمان حق آن بود که قول و فعل
خود را دو بنده راه از آنچه نامرضی حضرت خداوند تعالی
باشد صیانت لازم دارد زیرا که ساجدا و قائما بفعل بنده
تعلق میدارد و این آیت که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا

قولا

قولا سدیدا بقول بنده تعلق میدارد پس هم قول را و فعل را لازم
بود صیانت کردن و چون بنده را این دولت حاصل آید
گناهان او را بیامرزد که و کان الله غفورا رحیما یعنی خدای جزا
ی پرستش نیک آمرزنده و بخشاینده است و بر بندگان
نکو رفتار و نیکو گفتار پرهیزکار رست تواند که پیش رود
آن جز بارادت ما و حسن توفیق ما امکان نپذیرد و شیخ قدس الله روحه
میفرمودند که حق فرموده است که واسبغ علیکم نعمه ظاهرة
و باطنة ایشان می فرمایند که نعمتهای ظاهر توفیقست مر بنده
را تا ارکان شرایع را تواند اقامت کردن تا بسعادت رسد
باطن ایمانست و اعتقاد صافی و صفات حمیده و روحانی
که بدین اسباب باعلی مقامات و درجات برسد پس هم
نعمت بود در حق بندگان و اگر کسی خواهد که نعمتهای خداوند را
شمار کند نتواند زیرا که نعمت او در حق بنده بسیار است که و ان تعدوا

نعمت الله لا تحصوها پس معجز پیش آیند و از عهدهٔ شکر نعمت خداوند
بتمامی بیرون آیند تا خداوند تعالی نعمت شمار را بر شمار زیادت
گرداند لئن شکرتم لازیدنکم یعنی که چون شکر گویند نعمت بر شما
زیادت شود شیخ قدس الله روحه میفرمودند که شکر نعمت به نزد
محققان آنست که در نعمت بحق عاصی نشود و آن نعمت را که وسیلت
در طاعت به پیغمبر ناصرف نکند و در تعظیم فرمان خداوند تعالی
مبالغت نماید شکر نعمت بجای می ادا کرده باشد و چون این صفت در سالک
پیدا شود آنگاه حقیقت امانت ظاهر گردد و معنی امانت نگاهدا
ری بود و دور بودن از خیانت خداوند تعالی و خلق او
و این بار امانت از آن قبیل است که جمله اشیا از تحمل این
بار معجز گشته اند اما آدمی فابین ان یحملنها خداوند تعالی
و تقدس می فرماید که انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و
الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها میفرماید که ما عرضه

کردیم

کردیم که بار امانت را یعنی بار اقامت ایمان و ارکان
شرایع را بر آسمانها و زمین و کوهها همه از قبول این بعجز سر
کشیده اند الا آدمی ضعیف بقبول این بار گردن بنهاد
که وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا و این آدمی بغایت
ستم کننده بود بر نفس خود و بغایت نادان بود پس ستمکار خود
بدان معنیست که در امانت الهی خیانت ورزد و خیانت دین
و امانت آن بود که اوقات نماز را ضایع کند و در احکام شرایع
تقصیرات بسیار کند و بعذاب خدا و دوزخ بماند پس ستمکار بر خود بدین معنی
بود و نادان بدان معنیست که با ضعف عجز خود این بار را
اجابت کرد که آسمانها با رفعت خود احتمال این بار بعجز اعتراف
نمودند و زمین با طول و عرض خویش با قصور اقرار کرد و جبال
راسیات [کوهها استوار] و شامخات [کوههای بلند] با شدت و صلابت ارکان
روی بجانب عجز بر خاک مذلت نهاد و خویشتن ازین بار کشید

و باز قطره آب مهین و ذره خاک حقیر با ضعف حال و خلق
الانسان ضعیفاً سر بقبول این شغل برآورد و گردن بتحمل این بار
نهاد لاجرم تشریف لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم طراز
دولت منشور سعادت او گشت شیخ قدس الله روحه میفرمو
دند که امانت را بمالنست چنانکه رسول الله فرموده است که
المؤمن من أمنه المؤمنون باموالهم وانفسهم می فرماید که
مؤمن حقیقی آن بود که مؤمنان دیگر از وی ایمن باشند
هم بمال هم بنفس و این حقیقت مگر در متابعت مشایخ زهاد نیابد
بمجاهده‌های بسیار که از سر نفس گذشته باشند و بمقام زهد حقیقی
رسیده‌اند و آن زهد است که از غیر حق باز برد و آن
مقام را حاصل کند که با تعلقات دنیاوی روی ننماید مگر که
جمیع تعلقات را قطع کند و مجاهده حقیقی نگاه داشتن شریعت است
و پیش رفتن او امر خداوند و دور بودن از آنچه نهی کرده است

و بر مراد

و بر مراد از نفس باز رفتن که جمیع عبادات و خیرات معتبر بمخالفت
نفس است که تا مرد بدین صفت موصوف نشود اخلاص در
اعمال نتواند حاصل کردن شیخ قدس الله روحه میفرمودند که زهد
بر سه قسم است یکی زهد عام است و آن پرهیز کردن است از چیز
که حرام و هر چه خلاف رضای خداوند بود و یک زهد
خاص است و آن پرهیز کردن است از هر چه زیادت از حاجت
او باشد اگرچه حلال بود و یک زهد خاص خاص است و آن پرهیز
از غیر خداوند مگر از آنها که ایمان آوردن بآن فرض است پس آنها که
خود را از حرام دور داشتند از خوف خداوند بود و آنها که خود را دور (از حلال)
داشتند از خوف آن بود که تا از خدمت خداوند بجای دیگر مشغول
نشوند و آنها که از غیر او خود را پرهیز داشتند از خوف آن بود که تا از محبت
حق بغیر او مشغول نشوند پس راه عوام مؤمنان آنست که از حرام پرهیز کنند
و راه خواص آنست که از راه دوستی پرهیز کنند چونکه اغیار معاین شد

و رونده کامل هر رای تیر معین شد پس رونده باید که همت بر آن
دارد که آن راه خاص خاصان رفته اند سلوک کند تا اگر وقتی
مانع شود و در حلال فترت سالم بود که گفته اند ع دلا معاش چنان
کن که گر بلغزد پایت فرشته‌ات بدو دست دعا نگه دارد
اما اگر العیاذ بالله قدم در راه عام دارد اگر وقتی لغزش پیدا شود که
هر آینه در راه لغزش جهت آن که از حلال در حرام افتد و حلال گم شود
شیخ قدس الله روحه می فرمودند که مرین سخن را بدین لفظ تعبیر می‌فرمود که
مرد باید که قدم بر آسمان طریقت دارد که اگر ناگاه بلغزد در زمان
تیر تعیق قدم زند اگر از اینجا بلغزد در چاه نه افتد پس اگر بنده دولت
ایمان یافته بود تیر تعیق قدم زند اگر از انجا بلغزد در چاه افتد
پس اگر بنده دولت ایمان یافته بود و نعمت صحت و فرصت و عافیت را نیز شامل شد
و از قوت آن مقدار بود که یک روز بروی گذرد چنان است که همه دنیا
از آن اوست شکر آن حال باید که مشغول شود آن مقدار نعمت صحت و فرصت و عافیت

[illegible]

بخرج

بخرج صرف کند و از برای طلب دنیا و زیادتی عمر را فوت نکند
و همت با مور آخرت دارد و از طاعات و خیرات چیزها
ذخیره کند که راه دور و دشوار در پیش است و در آن توشه بسیار میباید
و از خیرات و حسنات توشه آماده کند که این دنیا با محنت
همان مزرع دارد که مزرعه آخرت است پس فارغ مباش و از اعمال
صالح بکلی معطل مباش و تا وقت در زیر عمرهای گذشته و ضایع شده
از آنها بر حسرت مبیار تا بود که روزی کشت امید در بر آید
و ثمره آن فردا بتو رسد و امروز که فرصت است آگاه
نشانی که هر روزی که میگذرد از عمر کم می‌شود و تو نمیدانی
و هر ساعت آدمی بقضا نزدیکتر می شود و تو نمیدانی و از
غفلت روزگار را به غفلت میگذرانی و هر نفسی که میزنی گنج
حیات را بگورستان میبری و با این کار شادمان میباشی
و هیچ نمی‌اندیشی که ناگاه بود که این چند روز حیات عاریتی

تمام شود و بخانه گور باید رفتن پس این ساعت که این نفسها عاریتی
هست سودهای بسیار هست آخر الهه تا الساعت که سرمایه
را از تو باز گیرند از تو انگران باشی و مفلس باشی که زاهدان
دنیا را اشناسند که فانیست و در محل ترک او گویند
و روی از ان بگردانند و آخرت را معلوم کنند که دار
باقیست و بدانجا می باید رفتن و انجا می باید دل و روی
آرند و طالب او باشند و هوا را دهند که بسبب وی در فرمان
خداوند تعالی عاصی شوند و مخالفت او بکنند مسئله پرسیدند
که حقیقت زهد چیست شیخ قدس الله روحه میفرمودند که زهد
سه حرفست و در هر حرف معنی هست که زی را از زینت
گرفته اند و ها را از هوا گرفته اند و دال را از دنیا گرفته اند زهد
پس سالک راه باید که از زینتهای دنیایی بکلی اعراض کرده باشد
و هوا را بتمامی زیر قدم آورده باشد و از دنیا بکلیات درگذشته

باشد

باشد انگاه حقیقت زهد دریابد و اگر بظاهر خود را پاک دارد از
دنیا و از دنیا در باطن مقدار ذره از محبت دنیا بود او
در زهد قدمی ننهاده باشد و اگر بظاهر دنیا مشغول باشد اما این اشتغال
باطن سرایت نکند او مرد تمام بود زیرا که سلوک این عزیزان
باطنیست و باطن او از میل بدنیا فارغ گشته است و از غیر پاک گشته
اگرچه مال او دین شود که رسول الله فرموده است که نعم المال الصالح للرجل
الصالح میفرماید که نیکو دوست مرد افتد دین شود و بدین خرج شود
و اگر در دست نامرد افتد بفساد خرج شود پس معلوم می شود که
اعتبار در همه کارها بنفس آدمی تعلق میدارد اگر مرد اهلست و شناسا
و معرفتی دارد دنیای او همه دین شود و سعادات او را حاصل
آید و اگر مرد نیست که معرفتی ندارد که روزگار شناسد و داند که
مراجعه کار سود خواهد داشتن همه دین او ضایع می شود و بغرامت
و ندامت و عذاب آخرت رسد و در ماند پس الصدیقان که این ابرار اند هم

کرده اند بیخ شهوات بر کنند و تمتعات این عالم را از باطن خود برند
و ما بستی نفسانی را زیر قدم آورند و در امتثال امور مسارعت
کردند و فتحه اذکروا الله ذکرا کثیرا را علی الحقیقة معلوم کردند و کدورت
غفلت را بنور ذکر و حضور دل دور کردند و معبود را عیاد کردند و فرصت
را غنیمت شمردند و وقت عزیز را شمردند و توشه راه عقبی بتوفیق حضرت
و بضاعت بازار آخرت را بطاعات و عبادات مهیا کردند تا در آن
نفس آخر که گوییا همه ایشان آگاه بودند که آن ساعت ساعتیست که در آن
ساعت پشیمانی سود ندارد و تدارک روز کارهای گذشته ضایع شده نمی
توان کرد و ندکه زنهار زنهار مهلت نیست که اذا جاء اجلهم لا یستاخرون
ساعة و لا یستقدمون شیخ قدس الله روحه میفرمودند که شش
خصلت است که در هر وجود که آن شش خصلت جمع آید بهشت با همه
نعمت جویای او باشد و دوزخ با همه عذاب و عقوبت از وی گریزان بود خصلت
اول این است که چون خداوند را شناسد فرمان وی را بشنود و از مخالفت

[illegible]

فرمان خود دور باشد دوم آنست که چون شیطان را دشمن داند مخالفت
وی کند سیم آنست که دنیا را بشناسد که چون حق تعالی العلوم
کردی متابعت کن و مال را دشمن دانسته اجتناب کن چهارم آنست
که دنیا را بشناسد که عاقبت او خرابست ترک گیرد پنجم آنست
که آخرت را بشناسد که دار باقیست روی بطلب او آرد که
عاقبت بازگشت باوست ششم آنست که رحلت خود را الیقین
داند و زاد رحلت آماده کند بتقوی که بهترین زادها تقویست
که فان خیر الزاد التقوی که پرهیزکاری اصل نیکوکاریست و قیمت
عمل آدمی بحسب تقویست و غایت منزلت به نزد خداوند عز
و جل آنکسیست که پرهیزکارترست کران اکرمکم عند الله
اتقیکم و رسول الله پرسیدند که آل تو کیانند فرمود
که کل تقی آلی یعنی پرهیزکاری آل منند مسئله پرسیدند
متقی کیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که متقی در شرع

آن بود که از شرک احتراز کند و بیگانگی او اقرار کرده بود
و از جمیع مشروعات احتناب کند و متقی در طریقت آنکس بود که
از اندیشه گناه دور بود و باطن او از ماسوی الله
فارغ گردد و متوجه حضرت عزت شود و متقی در حقیقت
آن بود که باطن او از خلاف ظاهر پاک بود و بر از طبع
نهند و بر ملکوت گردانند در باطن او نقصان نیابند
و اگر سر و بر از طبق نهند و بحضرت خداوند تعالی عرضه کنند
و در سر او خللی نباشد و در حقیقت متقی باشد و بدرجه
کمال رسیده بود الا تقوی عام است که هر گناه چنان پرهیز کنند
که کسی از زهر پرهیز کند و اگر از زهر پرهیز نکند عضوی از او
جدا شود و اگر از گناه پرهیز نکند و خوار داشت گناه در وی
پدید آید ایمان از وی جدا شود پس گناه بدتر از زهر باشد
لاجرم باید که بر جان خود قصد نکنی و ایمان نگاه داری تا

سعادت

بسعادت ابدی که هرگز افزوده درجات خواهد بود پس
جهد باید کردن تا در این نقد ایمان خللی نیفتد و نگاه
داشت ایمان بورع است شیخ قدس الله روحه می
فرمودند که هیچ عبادتی نزد خداوند تعالی دوستتر
از ورع نیست که ذره ورع بهتر از هزار رکعت نماز
و بهتر از هزار روزه داشتن و بهتر از عبادات آدمیان
و پریان است چنانکه رسول الله فرموده است که ترک ذره
مما نهی الله خیر من عبادة الثقلین میفرماید که ذره از آنکه
خداوند تعالی نهی کرده است ترک کنند به از عبادات آد
میان است و پریان است پس باید که در ورع کوشید که شیخ
قدس الله روحه می فرمودند که ورع مرد در سه کار پیدا شود
یکی در وقت حاصل کردن مال که بفرمان شریعت
حاصل میکنند از وجه حلال با برخلاف آن مردم در دقت

نگاه داشتن مال که بحرص و بخل نگاه میدارد یا بحاجت شرعی
نهم در وقت خرج کردن مال که بخیر و طاعت خرج میکند،
یا بفساد و معصیت پس اگر از حلال حاصل کرده باشد بخیرات
خرج شود در القیامت درجات بود و اگر از حرام و شبهه
حاصل کرده باشد بفساد خرج شود که الخبیثات للخبیثین یعنی
هر چیز که از حرام بود هر آینه بحرام خواران رود و آنکسیکه
مال خود را بناجایگاه خرج میکند خدای تعالی در حق او این وعید
میفرماید که ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین یعنی
آنها که مال بناجایگاه خرج میکنند برادران شیطانند پس
مؤمن باید که در خرج کردن مال خود را بناجایگاه نگاه
دارد تا در تحت این وعید نباید که این بختیاران که
بنور بصر بصیرت این زیان را دیدند و مال خود را در خیرات
خرج کردند و بود و جود خود را در راه رضای خدای تعالی باختند

و از سر اخلاص

و از سر اخلاص و صدق اعمال کوشیدند تا دوام ذکر و صفای
وقت یافتند که الخصال حمیده و افعال پسندیده از شمایل او
لیاء الله است و این اوصاف و نعوت صدیقان است
که دل در لقا بستند و از نعم این جهان جز نام نیکو و ذکر باقی
نطلبیدند و هیچ جز آرام نیافتند جز بذکر که الا بذکر الله تطمئن
القلوب اللهم بحرمت پاکان این بارگاه که همه را بیامرزی
ب بنده را یا رب بکمینان این درگاه بخش استجب دعا الله
فی شانه یا مستجیب

باب نهم در شناخت خاطر و ادب آن

بدانکه خاطر چیزی را گویند که بر دل گذرد از هر نوعی باشد چنانکه خدای تعالی فرموده است
که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت
و لا خطر علی قلب بشر می فرماید که آماده کرده ام برای بندگان صالح
خود آنچه چشم ندیده است و گوش نشنیده است و بر دل کسی نگذشته پس خاطر آن
بود که بر دل میگذرد و آن چهار قسم است که می آید رحمانی و ملکی و نفسانی

وشیطانی و هر یکی ازین خاطرها را علامتیست که بدان علامت
معلوم می شود که انخاطر از کدام قسمست علامت خاطر رحمانی
بسته غفلتست و علامت خاطر ملکی ترغیب طاعت و علامت
خاطر نفسانی آرزوی شهوتست و علامت خاطر شیطانی آرا
یش معصیت که و زین لهم الشیطان اعمالهم پس شناخت
این خاطر مر رونده کان را موجب سعادتست و ناشناخت
انخاطر موجب بلا گشتست پس رونده کان این راه جوینده کان این
بارگاه و رسیدن بحضرت اله را از شناخت انخاطر
و تمیز میان انخاطر چاره نیست از برای آنکه هر کرا علم شناخت
انخاطر نباشد از جمیع عبادات او خالص کم توان یافت
یعنی عبادت با اخلاص نتوان آوردن زیرا که اخلاص در طاعات
بار بسته است و باین شناخت چون این شناخت خاطر نباشد
اخلاص نیز در طاعت حاصل نیاید و هر مجاهده و ریاضت که درین

غذا که بر خود نهند و شناخت انخاطرها او نباشد مثمر
آن مجاهدات و ریاضات و بنفس شیطانی ملوث بود
و هر طاعتی و عبادتی که در وی اخلاص نبود آن بنده از طاعات
راه نیابد و اخلاص نباشد لاجرم شناخت انخاطرها از لوا
زم روش باشد تا هر خاطری که پیدا شود بشناسد که ازین چهار خاطر
کدامست تا اگر خاطر رحمانی و ملکی باشد بدان خاطر عمل کند
و اگر خاطر نفسانی و شیطانی باشد عمل نکند و در آدابی که بدان
آداب انخاطر دفع می شود کوشد و خاطر رحمانی و ملکی را
قبول کند و چنانکه خاطر رحمانی تنبیه می شود از خاطر شیطانی
نیز همین صفت پدید می آید و چنانکه خاطری ملکی ترغیب
در طاعات از خاطر نفسانی نیز همین صفت پدید
آید پس خاطر نفسانی و خاطر ملکی تداخل میکنند در خاطری
رحمانی و شیطانی تا چنان شود که خاطر نفسانی و خاطر شیطانی

را از برای آنکه همان ترغیب طاعت که در خاطر ملکیست در خاطر نفسانی
می آید و همان تنبیه غفلت که در خاطر رحمانیست در
خاطر شیطانی می آید این دو خاطر را که ملکی و نفسانیست در آن
دو خاطر که رحمانی و شیطانیست مندرج گردانیدند تا روندهٔ
کار را آسان بود شناختن او و نیز تمیز توان کرد میان
خاطر رحمانی و شیطانی تا اگر تنبیه غفلت پیدا شود داند که از رحمانیست
یا شیطانی و اگر ترغیب طاعت پیدا شود معلوم کند که از خاطر ملکیست
یا نفسانی تا اگر رحمانی بود بدان عمل کند و در آن عمل اخلاص باید
و اگر آن خاطر شیطانی بود رد کند و بدان خاطر عمل نکند تا متابعت
شیطان نکرده باشد که خداوند تعالی می فرماید که یا ایها الذین آمنوا
لا تتبعوا خطوات الشیطان یعنی ای کسانی که ایمان آوردید پی روی
مکنید مر شیطان را پس شیخ قدس الله روحه میفرمودند که مرادست
از خداوند که پی روی شیطان مکنید و منصفیت بشناخت

خاطر

خاطری که از شیطان بود مسلم نشود زیرا که کار فرمائی وی در شر
و در بلا انسان باشد شناختن وی و لیکن روندهٔ کار آن راه
را در صورت راه خیر میزند پس کمالیت روندهٔ کار
آن بود که در این صورت تمیز کند میان خاطر رحمانی و شیطانی
تا بدین عمل کرده بود که و لا تتبعوا خطوات الشیطان مسئله پرسیدند
که این شناخت خاطر بچه حاصل می شود شیخ قدس الله روحه میفر
مودند که اول آنست که طهارت باطن می باید که حاصل
آید تا این شناخت روی نماید و طهارت باطن را شرایط
بسیارست و یکی از آن شرایط اینست که طهارت پنج
حس حاصل کند چنانکه چشم مطهر شود از دیدن محرمات
و زبان پاک شود از گفتن دروغ و غیبت و گوش پاک
از گرفتن خبری که در شرع نشاید و قدم او پاک شود از
رفتن جائی که نباید رفتن و چون این پنج طهارت بجای

دست دهد انگاه بهشت طهارت دیگر باید تا طهارت باطن با
کمال حاصل آید و از این هشت طهارت سه در لقمه است
یکی انکه لقمه حلال خورد و اندک خورد و آن اندک را با یاد خداوند
تعالی خورد چهارم قران خواندن بفکرت و قیام شب و زاری
سحر و دوام صحبت صالحان پس این جمیع شرایط می باید تا
طهارت باطن حاصل شود انگاه شناختن انخاطر حاصل آید
زیرا که چون چشم ظاهری باید که بر کمال بود تا چیزها تواند که
شناسد و اگر از این نور چشم ظاهر خلل بود در شناختن
چیزی عاجز شود پس شناختن این خاطر از امور باطنیست باید
که نور بصیرت در غایت کمال بود تا انخاطر را تواند
شناخت و آن نور بطهارت باطن باز بسته است
باید پس رونده باید که بدین شرایط قیام نماید تا انوار
باطن او که محجوب حجاب نفس مانده است ظاهر گردد و باطن

بدان

بدان انوار منور شود انگاه بدان انوار انخاطر او را معلوم شود
و باز گشت تمیز کند میان خاطر رحمانی و شیطانی و انچنان بود که
چون صورت چیزی در باطن او داعی شود رونده باید که
بباطن بخداوند تعالی باز گردد و بزبان دل گوید که خداوندا تو میدانی
انصورت خیر که در باطن من پیدا شده است اگر از حضرت تست
این مایه را در باطن من زیادت گردان و اگر از شیطانیست او را
تو از باطن من دفع گردان انگاه در آن مایه که پیدا شده بود
نظر کند اگر دفع شود انمایه باز گشت شیطانی بود و اگر قوت یابد
و زیادت شود آن رحمانی بوده باشد و اما اگر دفع شد باید که
معلوم کند که از شیطانی بود یا از نفس و تمیز میان نفس و شیطان آن
بود که چون به باز گشت خاطر دفع شود چشم دارد و باز آن
انخاطر را که بر چه صورت می آید اگر بر همان صورت باز آید
معلوم شود که انخاطر نفسانیست و اگر بر صورت دیگر آید معلوم

شود که این خاطر اول و این خاطر دوم هر دو از خاطر شیطانی است
و اگر در همان صورت اول آمده و به بازگشت دفع
نشود و آن مایهٔ او قوت گرفت و به بازگشت
آن خاطر رحمانی بود و موجب عمل باشد و در این صورت که خاطر
به بازگشت دفع شود و باز بر همان صورت آید از
نفس یک آرزو می طلبد و تا می‌یابد دست از رونده
باز نمیدارد و اگر سالها برآید وی بر همان صفت بود
اما شیطان مکار است و دانا و وی بمکر مر رونده را راه زند
اگر آن مکر وی پیش نرود مکر دیگر و دانهٔ دیگر پیش بنهد انداز
تا رونده راه را بکدام دانه صید تواند کردن تا رونده
راه را به همان راه از راه بیرون برد مسئله پرسیدند
که نفس چیست شیخ قدس الله روحه میفرمودند که در کیفیت
نفس اقاویل بسیار است اما حقیقت نفس چهار چیز است همه شاخهای

نخی

داشتن و غرور و مزه و مر رونده که ازین چهار صفت پدید
آید از نفس خلاص باید که نفس رونده را دشمن بزرگ است و
حجاب عظیم میان بنده و حق و رسول الله صلی الله علیه و سلم
دشمنی نفس را بزرگتر از دشمنی دشمنان دیگر فرموده است که
اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک یعنی که دشمنی نفس
زیاده است از دشمنی دشمنان شیخ قدس الله روحه میفر
مودند که چنانکه دشمنی او زیاده از دشمنان است مخالفت
او نیز اهم کارهاست زیرا که مر رونده راه را هیچ طاعتی
بحضرت خداوند تعالی دوستتر از مخالفت نفس نیست که در
مخالفت نفس موافقت دوست است که من عرف نفسه فقد عرف ربه
و حق تعالی دخول جنت را در مخالفت نفس فرموده است که
و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی و مخالفت
نفس با شناخت وی دست دهد و شناخت وی

آنست که کسی داند که بلای چگونه است یا رنگ وی چیست
مراد از شناختن نفس آنست که کار فرمائی او دریابد که
تا مخالفت تواند کردن و از هوای نفس تواند که خلاص یابد
زیرا که نفس دشمنی پوشیده است و با دشمن پوشیده
حرب کردن دشوار است که وی ترا می بیند و تو ویرا
نمی بینی و بدین سبب رسول الله مر این حرب را اکبر فرموده است که
رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر و رسول الله صلی الله
علیه و سلم از حرب کافران بازگشته بود و بنماز مشغول می شد
که این حدیث فرمود که باز گشتیم از حرب خورد بحرب بزرگ
پس معلوم شد حرب با نفس دشوارتر است و هرآینه مر حرب
را صلاح باید کرد که بی صلاح حرب راست نیاید و صلاح دشمن
نفس سه چیز است یکی شمشیر گرسنگی و یکی کارد خاموشی و یکی نیزه
ی تنهائی چون این سه صلاح مر رونده را حاصل شود دشمن نفس

غالب آید

غالب آید و هوای نفس ناپدید شود و هیچ نعمتی مر رونده راه را برتر
از آن نیست که بر نفس غالب آید و این سعادت بکسی روی نماید که
این مردان برین سلوک کرده اند و در تصنیفات بزرگان یافته
اند زیرا که شناخت خاطر در متابعت خواجه بزرگ خواجه
عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه حاصل میشد که مجاهدان و مجاربان
بحقیقت این مردان بالغ بوده اند که بسر حد فنای نفس رسیده اند
و همه مرادهای خود را زیر قدم آورده اند و خود را بمراد دوست
سپرده اند لاجرم هر صاحب دولتی که عنایت ازلی قرین وی
بود و قدم در متابعت این خواجگان ثابت داشته اند بسعادت
ابدی رسیده اند مسئله پرسیدند که فنای نفس چیست شیخ قدس الله
روحه تعبیر فرمودند که فنای نفس آنرا گویند که مر رونده راه را
بمجاهدات و ریاضت جائی رسد که نفس فانی صفت شود یعنی که نفس را
مرادی نماند و این مرتبه بسه چیز حاصل شود یکی نگاه داشتن شریعت

دیگر رونده کاهلی کردن بر وجه سنت و یکی رضا دادن بقسمت
زیراکه سرمایهٔ فنای نفس که مجاهده است از لوازم سنت و رونده
کاهلی بر وجه سنت رفتن اولیاست و هرکه برین روش تواند سلوک
کردن هر آئینه نفس او فانی شود و رضا دادن بقسمت ها
حقیقت [illegible] کیست و هرکه بحقیقت بنده یی رونده کار کند نفس او
روح گردد و بعد ازان همه افعال و حالات وی در ظهور آید ازین
مجاهدت مشاهدت حاصل شود و اعمال و عبادات باخلاص مقرون
شود مسئله رسیدند که خاطری بد آمد شود در باطن رونده از تحقیقت
از نفس و شیطانی نیست و بازگشت دفع نمیشود این نقصان از
از چیست شیخ فرمودند که این نقصان از طهارت باطن پدید
شده است و ازان شرایط که طهارت باطن راست کمی خلل
افتاده است که مران بازگشت را قوت دفع خصم نمانده
است وان از چند وجه خالی نباشد یکی آنکه در طهارت

پنج حس

پنج حس ظاهر خلل افتاده باشد بدان سبب بازگشت او بقوت نشده باشد
که خصم را دفع نتواند کردن و اگر دران پنج طهارت نقصان
نشده باشد بر کمال است لاجرم بر خورده باشد که برخوردن نیز
باطن را کران میکردانند و اگر اندک خورده باشد لاجرم غافل
خورده باشد که لقمهٔ غافل خوردن باطن را تیره میگرداند و اگر غا
فل نخورده بصحبت غافلان نشسته باشد که اثر صحبت غافلان
مر رونده کان را بیکار میکرداند بیت بار که نشستی نشد جمع دلت
وز تو نرسید زحمت آب و گلت بیت زینهار از انقوم گریزان میباش
ورنه نکند روح عزیزان بحلت بیت پس هرگاه که این آداب
با خلل بود باطن رونده را قوت آن نماند که خصم را دفع کند و
هرگاه طهارت پنج حس بر کمال بود و این شرایط لقمه نیز بر کمال باشد
و از صحبت غافلان دور بوده باشد هر آئینه بازگشت او خصم
را دفع کند مسئله پرسیدند که اخلاص چیست شیخ قدس الله روحه

فرموده‌اند اخلاص اینست که هر علمی و فعلی که از رونده راه در وجود
آید باید که در باطن آرنده آن عمل هیچ شائبه راه نیابد و
از دید خلق پوشیده دارد و دوست ندارد که او را از آن
عمل شناسند و بسبب آوردن آن عمل او را ثنا گویند و نفس و شیطان
را در آن عمل مدخلی نباشد و در آوردن آن عمل مقصود او دنیائی
نباشد که در هر عملی که دنیا و نفس و شیطان و خلق بود هر آئینه محض
اخلاص نبود زیرا که در هر عملی که مرآرنده آن عمل را مقصود دنیا بود
یا نظر خلق باشد آن عمل ریا بود هر آئینه در آن عمل نفس و شیطان راه یابد
و هر عملی که مرآرنده آن عمل مقصود دنیا و خلق نباشد آن محض
اخلاص بود اما از شیطان و نفس باید نگاه داشتن تا محض اخلاص
بود که خداوند تعالی مر اخلاص را در قرآن بمثلی فرموده است که
من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین
حق تعالی و تعظیم میفرماید که از میان سرگین و خون و شیر برون می آید

خدا نگذاران هر دو نجاست در آن شیر هیچ اثر نمی بود چو
رنده کان هیچ کراهیت نمی آید در وجود آدمی نیز هر
دو نجاستست یکی نفس و یکی شیطان پس رونده راه باید
که عبادات و خیرات خود را چنان نگاه دارد که ازین
دو نجاست که نفس و شیطان است در آن اعمال وی
اثری نباشد تا آن اعمال خیرات و طاعات بقبول لیاقت
خداوند برسد زیرا که در [illegible] آن اعمال اخلاص نبود و عمل
بی اخلاص خداوند تعالی قبول نمیکند پس هر آئینه باید که رونده
راه کوشد تا وی را این عمل شناخت خاطر حاصل کند تا اعمال
خیر وی از نفس و هوا و شیطان و دنیا و نظر خلق پاک بود
و با خلاص آراسته بود تا فردا امید خلاص باشد مسئله پرسیدند که
اخلاص بچه ادوات حاصل آید شیخ قدس الله روحه میفرماید که
اخلاص بنگاه داشتن نیت حاصل آید از عزا و یعنی که در آن

که نیت خیر باشد عبادتی در باطن پیدا شود و آن نیت را
چنان بعمل رساند که هیچ شایبهٔ از غیر خداوند دران نیت
راه نیابد و دران عمل بنظر عجب نظر نکند و بنظر باطن خود را
بدان عمل مشغول نکند و آن نیت را باید که از خودی نیز نگاه
دارد تا بنظر اعتماد بران طاعات نظر نکند خداوند تعالی
میفرماید که ان الله تعالی لا ینظر الی صورکم ولکن ینظر الی
قلوبکم ونیاتکم یعنی حق مطلع بر دلهای شما و آن نیتی را که در دلهای آنها
شماست خالص از برای من بعمل میرسانید یا غیر را با من شریک میکنید
چون رونده راه را این علم شناخت خاطر بود تواند که
میان خاطر شیطانی و رحمانی تمیز کند آن نیت را از آمیزش
شیطان نگاه دارد اعمال او همه محض اخلاص بود و عمل بی اخلاص
خداوند تعالی قبول نمیکند پس بر آینه باید که رونده راه کوشد
تا ویرا این علم شناخت خاطر حاصل کند تا اعمال خود را از نفس

و او را

و او را نیز از آوردن چنین اعمال امید خلاص باشد شیخ قد
س الله روحه میفرمودند که همت رونده راه را آن بود
که داند که خداوند تعالی بر ظاهر و باطن او مطلع است که
هرچه میکند می بیند و هرچه می اندیشد میداند و بعد از آن از
برای نظر خلق کند از غایت نابینایی باطن او بود مسئله
پرسیدند که نگاه داشتن نیت بچه حاصل شود شیخ قدس الله
روحه می فرمودند که نگاه داشتن از دوام بازگشت
حاصل آید یعنی هرگاه از هر خاطری که پیدا آید دایم بحق بازگشت
او دایم بود و در همه اوقات و ساعات لاجرم هیچ
از این دشمنان با و دست نیابد و نیت او در جمیع
طاعات و خیرات صافی ماند شیخ قدس الله روحه میفرمودند
که عیب از کار بردار و دست از کار مدار یعنی که در آن
زمان که نیت خیری یا عبادتی در باطن تو پیدا شود و بدان

کشت معلوم کردی که درین خیر یا درین عبادت اثری
از نفس یا از شیطان راه یافته این عیب بود در کاری که خیر بود
پس این عیب را بهمان علم باز گشت و تنزل اعدا و ازان
کاری که خیرست بردارد و دست از کار مدارد و دست
از کار مدار یعنی که آن خیر را مگذار که اگر رونده راه بدان
که القای نفس و شیطان در اعمال او راه یابد و دست از ا
عمال خیر بدارد و هیچ چیزی را نتواند که بیارد زیرا که در
هیچ عمل خیری نبود که نفس و شیطان را راه نیابد پس کمال معرفت
مر رونده را آن بود که آن عیب را دفع کند و آنگاه خیر را
بیارد که اگر اعمال را بهمان عیب آورده شود ازان خیرات
فایده حاصل نیاید و ثمره با او نرسد باز صورت دیگر میفر
مودند که عیب از کار مدار و دست از کار مدار یعنی که هر
چند از عبادات و خیرات میکنی خود را مقصر میدان و این

طاعات

طاعات را با عیب میشمر و بران طاعات اعتماد مکن
و می اندیش که خداوند بی نیازست از اعمال بنده کان و عمل
خود را در حساب میار که محققان این راه که سالها دراز
سر بر آستانه کبریای داشته اند و طرفة العین از حضرت
او غافل نشده اند بزبان بیچارگی این نیاز عرضه کردند
که ما عبدناک حق عبادتک نتوانستیم پرستیدن ترا
چنانکه حق پرستیدن تست پس رونده راه باید که هرچند عبادات
وی بحضور قلب آراسته بود و آن عبادت بمعبود منزل
و در حساب مدار تا عجب در باطن راه نیابد و بدان اعمال
معجب نشوی الهی بحرمت آنکسانیکه حضور دل دارند که عاقبت
کار همه را بخیر گردانی یا اله العالمین باب دهم
در صفات نفس و کشتن احوال او بدانکه نفس را چهار مرتبه است
اماره یکی و لوامه یکی و ملهمه یکی و مطمئنه یکی و مرتبه انتها که مرتبه

مرتبهٔ کمال نفس ست اینست که نفس از اماره که بدرجهٔ
مطمئنگی برسد و آن مرتبه بمجاهده و کوشش بسیار حاصل شود
و آن مجاهده باید که براه شریعت راست بود تا آن مجاهده
را در تزکیهٔ نفس اثر باشد و نفس را از مرتبهٔ ظالمی بمقام مقتصدی
بدرجات سابق بالخیرات برارد چنانکه حق تعالی میفرماید که
ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم
لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله
و قال الله تعالی کما بدأکم تعودون فریقا حق علیهم الضلالة
بدانکه این سه طایفه از اهل قبول اند از برای آنکه ذکر ایشان
بلفظ اصطفی فرمود یعنی برگزیدیم این سه طایفه را از
بندگان خود و این قران را بایشان میراث دادیم
اگرچه بعضی ظالم نفس خود اند و وجود را بلوث معصیت
ملوث گردانیده اند اما بقران عمل کردند و اگرچه گناه کار

بودند

بودند و بگناه خود اعتراف نمودند که و آخرون اعترفوا
بذنوبهم اگرچه گناه کردند عمل صالح نیز بجا آوردند که خلطوا
عملا صالحا و آخر سیئا و امید بحضرت خداوند داشتند
که خداوند تعالی ایشان را توبه دهد و بیامرزد که
وی آمرزگار و بخشنده است عسی الله ان یتوب
علیهم ان الله غفور رحیم و بازگشت این سه طایفه را
بهشت فرموده است با تفاوت درجات که ان
الابرار لفی نعیم و باز مردودان را دوزخ فرمود که
ان الکافرین والمنافقین فی جهنم جمیعا اما ازین
ازین چهار نوع یکی نفس اماره است که خداوند تعالی
میفرماید که ولا اقسم بالنفس اللوامة و یکی نفس ملهمه است
چنانکه میفرماید که و نفس و ما سویها فالهمها و یکی نفس
مطمئنه است که خداوند تعالی میفرماید که یا ایها النفس المطمئنة

و روندگان این راه دو طایفه اند و بعضی سعید اند
و بعضی شقی و هر یکی ازین دو طایفه را قدمیست و جادهٔ
ایست و میعادیست که بدان قدم بران جاده میروند
تا بدان میعاد میرسند و بار سعدا نیز دو طایفه اند
و بعضی خاصند و بعضی عامند انها که عامند از سعدا ان
بقدم مخالفت نفس و هوا و ترک لذات و شهوات
بر جادهٔ طاعات و امتثال فرمان شریعت و متابعت
رسول الله میروند تا بمیعاد بهشت رسند که و اما من
خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی
و انها که خاصند از سعدا ان قدم همم بر جادهٔ محبت میروند
تا بمیعاد مقصد صدق میرسند که مقام عندیت است که
ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک
مقتدر اما اشقیا نیز دو طایفه اند و بعضی شقی اند

و بعضی

و بعضی اشقی انها که شقی اند عاصیان امتند که بر مخالفت
فرمان خداوند میروند و بر موافقت نفس و هوا ثابت
باشند و پی روی شهوات می کنند لاجرم فردای
قیامت بغرامت اتش گرفتار شوند چنانکه رسول الله
فرموده است که اکثر ما یدخل امتی النار الاجوفان الفم و
الفرج یعنی بیشتر ان چیزهای که امت من بدان سبب
بدوزخ گرفتار شوند دو چیز است یکی دهان و یکی فرج
یعنی که بدهان لقمه حرام خورده باشد و دروغ و غیبت
گفته باشد سزاوار اتش شود که رسول الله فرموده است
که کل لحم تنبت من الحرام فالنار اولی بها هر که گوشتی
که بلقمه حرام پرورده باشد اتش بوی اولیتر باشد
و بفرج نیز شهوات حرام رانده باشد خود را نیز
وار اتش گردانیده پس این اوصاف نفس این طایفه

است که شقی عبارت از انست و این عاصیان مومنند اما اشقی
صفت نفس کافران است و منافقان که روی کلی و یا
از دین و کار دین گردانیده باشند و بطلب اسباب و
و تمتعات او روی آورده اند و همت بر استیفای
شهوات و لذات نفسانی مصروف کرده و پشت
با آخرت آورده با نعیم فانی دنیا آرام گرفته و مطلوب او که
دنیاست تمام نیافته و از آخرت بی نصیب مانده که
من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الآخرة
من نصیب اما فرق میان شقی و اشقی آنست که نفس اگر
چه بشقاوت عصیان حق و مخالفت فرمان او گرفتار است
اما دلش بسعادت ایمان برقرارست و بدولت اقرار
زبان و تصدیق دل حاصل دارد و بر وعید خداوند تعالی
فردا گرفتار شود که وان منکم الا واردها اما کلمه شهادت

که لا اله

لا اله الا الله است و شهادت محمد رسول الله او را انجا
نگذارد و بدان استثنا که فرمود که اما شقی را در
عاقبت از دوزخ خلاص یابد و به بهشت رسد اما اشقی
صفت نفس الطائفه است که در دلهای ایشان نور کلمه شهادت
نباشد که بدان نور خلاص یابد و اهلیت آنکه شفاعت
محمد رسول الله برسد ندارد لاجرم مؤبد مخلد دوزخ مانند چنانکه
لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی اما نفس در اصل جبلت
کافرست ان النفس لامارة بالسوء و نفس را دو صفت
ذاتیست یکی هواست و یکی غضب و باقی صفات ذمیمه
است که از هوا و غضب متولد می شود و این دو صفت
هوا و غضب بضرورت در نفس می باید تا بصفت
هوا جذب منافع کند و بصفت غضب دفع مضرات کند تا در
عالم کون و فساد وجود باقی ماند و لیکن آن دو صفت

هوا و غضب را باید که بحدّ اعتدال نگاه دارد که نقصان این دو
صفت سبب اسلامی نفس و بدنست و زیادتی درین
دو صفت سبب نقصان عقل و ایمانست پس باعتدال رسانیدن
این دو صفت سبب سلامتی نفس و بدنست و هم سلامتی
ایمانست و هم عقل و ایمان او ترقی یابد و میزان این معنی
قانون شریعتست و در ترکیب نفس کوشیدن و او را
باصلاح آوردن و از صفت اماره بمرتبه مطمئنه
رسانیدن کار معظمست و کمال سعادت آدمی در تزکیه
نفسست و غایت تعالی و ترقی آدمی در فرو گذاشتن نفسست
و مقتضای طبع او پس شرع و تقوی میزانست که جمله صفات
نفس را بحدّ اعتدال نگاه میدارد تا بعضی غالب بعضی مغلوب نشود
که آن صفت بهایم و سباعست زیرا که بر بهایم صفت
هوا غالب بود و صفت غضب مغلوب باشد و بر سباع صفت غضب

غالب بود

غالب بود و صفت هوا مغلوب پس آدمی باید که این هر دو صفت
هوا و غضب را بحدّ اعتدال دارد تا در مرتبه بهایم و سباع
نباشد که اگر این صفات بر نفس غالب شود طبع او بصفت د
ایل گردد و ملائکه در نظر ملکی و ملکوت آدم بنظر تلبیس این
صفات را ذمیمه کردند زبان برگشادند که اتجعل فیها من
یفسد فیها و یسفک الدماء و این سخن از برای آن گفتن
که نمیدانستند که چون طایفه اکسیر شریعت را بدین صفات ذمیمه
نفس طرح کنند همه صفات ذمیمه نفسانی ایشان بحمیده
روحانی گردد خداوند در جواب ملائکه فرمود که انی اعلم
ما لا تعلمون یعنی من چیزی را که شما نمیدانید پس چون تصرف
اکسیر شرع و تقوی این دو صفت هوا و غضب را از نفس
باعتدال رساند چنانکه پس رونده را در صفات تصرف نماند مگر
بفرمان شرع تصرفی کنند آنگاه صفت نفس مبدّل گردد از اماره به

بصفت لوامگی برسد چون نفس اماره لوامه شود نسیم فیض
حق بجان وی وزیدن گیرد و در باطن او دردی پدید
آید و آتش ندامت در نهاد او افتد بدان آتش جمله کدورات
و غفلت و معصیت او بسوزد و ناچیز شود و وجود خود را از غبار
مخالفت پاک گرداند که رسول الله فرموده است که التائب
من الذنب کمن لا ذنب له و بنور توبه در باطن او روشنائی
شود که بدان روشنائی زیان جهل و را ببیند بملامت مشغول گردد
و چون خود را در دست نفس و شیطان در بند ببیند نفس خود را گوید که
ای مسکین چند میتوانی که بکوشش و مجاهده خود را ازین بند
بیرون آری و از دست چنین دشمنان بدخواه که قصد
جان و ایمان تو اند خلاص و نجات توقف میکنی و کمر جد
و اجتهاد بر میان نمی بندی و چون چنین سالکان بسعی اهل ازین میان
چون داند که این سعادت را خود نمیتواند حاصل کردن و بی یار درین

راه نمیتوان رفتن که حضرت رسول الله فرموده است که الرفیق
ثم الطریق یعنی هر کرا سودای راه خداوند تعالی باشد باید
که مقتدی قدم درین راه ننهد تا در مهالک نیفتند که اول یار
می باید آنگاه در راه در آمدن ع آنکه در خلوت نظر بر دوخت است
آخر آن راهبر یار آموخته است ه چون این سخن را معلوم کند آنگاه
خود را تسلیم تصرفات شیخ گرداند و بران ذکر که از تلقین شیخ
گرفته باشد مداومت کند که تا بحکم آنکه رسول الله فرموده
است که ان لکل شیء صقالة و صقالة القلوب ذکر الله
آیینه دل او از زنگار غفلت و آفات طبیعت صافی شود
و از بین دامگاه دنیا که آراسته زین للناس است
و بندهای محکم که بسته حب الشهوات است خلاص
یابد و هیچ تعلق بعالم نفسانی در پیش نماند و نفس خیالات شریر
از باطن او بکلی محو شود آنگاه الهامات حق تعالی بدل او رسیدن

گیرد از آن ذوق الهامات ربانی و از دل بنفس او پیوندد
و از آن نور الهامات باطن او منور گردد و بصر بصیرت او بنور
الهام بینا گردد چنانکه رسول الله فرموده است که اتقوا فرا
سة المؤمن فانه ینظر بنور الله فرموده است
بپرهیز کنید از فراست که وی بنور خداوندی میبیند یعنی
چون بدین نور باطن او بینا شود آنگاه نفس او از مرتبه لوا
مگی بملهمگی رسیده باشد و چون رونده را بکمند عنایت
وجذبه الوهیت بحکم روی بکار آخرت آرد و در کل احوال
منتظر الهام حق باشد و آنچه از طاعات و عبادات بکار آرد باید که بنور
الهام ربانی آرد و میان لقاء شیطانی و بنور الهام میان این چهار
خاطر تمیز کند و رحمانی را از شیطانی جدا تواند کردن آنگاه در این حال
صلاح و فساد خود را داند و مشاهده احوال خود تواند کردن
و در این مقام نفس او ذوق الهامات یابد و از عالم غیب واردات و فتوحات

حبی

یعنی دل او رسیده گردد و چون رونده راه بدین مقام برسد
آنگاه را از باطل شناسد و آنچه در ضمیر او پدید آید و بنور
الهام داند که از رحمانیست یا از شیطان چون خاطر معلوم
شود بقوت بازگشت خاطر شیطانی را محو کند و بخاطر
رحمانی عمل کند تا جمیع اعمال او روحانی شود تا بتدریج بمقام
روحانی رسد و از آن مشرب او را خاموشی بخشانند و از
شراب طهور فیضان فضل جامهای مالامال ساقی و سقاهم ربهم
شرابا طهورا در کام جان ایشان ریزند و طمأنینت دل ایشان
بهیچ چیزی پدید نیاید جز بذکر خداوند الا بذکر الله تطمئن
القلوب و چون بدین تشریف مشرف شود بمقام مطمئنگی
رسیده بود و چون گوش او در این حال از وی کند نسیم نفحات
الطاف حق بمشام جان او برسد سرمست خطاب حق ارجعی شود
آنگاه نفس او از مقام مطمئنگی باعلی مقامات و درجات

برایده همچنان مست نفس مطمئنه را و منهم سابق بالخیرات بصیاد
ارجعی پرواز دادند و گرد کاینات بطلب صید فرستادند
نفس مطمئنه چون پرواز دیوانه بر همه‌ها گذر کند و روی
از همه‌ها بگرداند و روی سوی وصال شمع جلال آرد و هستی
وجود مجازی خود سر فرو نیارد و همچنان لا و بال دارد می‌رفت
تا از هفت فلک و از هشت بهشت‌ها درگذشت تا جمله ملا
اعلی انگشت تعجب بدندان تحیر گرفته که این چه مرغیست بدین
ضعیفی و بدین ستمکاری بر خود که انه کان ظلوما جهولا
این نفس مطمئنه بزبان حال با ملایکه میگفت که من آن مرغم که
هنوز از آستان آشیان نفخه پرواز نکرده بودم و بقبض
قالب قفس گرفته بودم که از کمان ملامت تیر اتجعل
فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء بر من انداختند و بصیادی
یا نحن نسبح بحمدک و نقدس لک می‌نازیدید اکنون تماشای

صیادی

صیادی من بینید که گفته بودید که این ظلومه خون ریزی
و فساد کنند که چگونه خون ریزی میکنم و لیکن از خلق و خوی
خود بر آستانه عزت او و فساد کنم و لیکن با وجود برانداختن هستی
و جانبازی بر جمال حضرت او بس شما آن دانسته بودید که
از بهر صیادی او فراز کنگره کبریا شش مرغان بند و فرشته
صید و همه شکار بچنگال کبریا همچنان و در گرم روی طیران میکرد
تا بحد لا مکان رسید ملاء اعلی گفتند که اکنون در لامکان
پیر نتوانند کردن لا بد سرش بدیوار عجز بر آید حضرت خداوندی
بسر آن این خطاب میفرمود که الم اقل لکم انی اعلم ما لا تعلمون
هنوز تیغ انکار میکشید و سر عجز نمی‌اندازند
منکر چه شوی بحالت دلخسته دلان هر چیز را نیست کراه نبود
چون پروانه نفس مطمئنه پر و بال فانی را در باخت بر
قضیه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها حجاب شعله که

واخوان است بکمال ماند مکان است که خانه بود که او را
رونقی حاصل باشد و طوق تابند که او از بیرون رود و زمان
آنست که از شب بازگذشته و خلق خفته و نامحرمان آرام گرفته
تا کسی که درین سماع را محرم نباشد خفته باشند و اخوان
آنست که دران جمیع و هم کسی باشند که ایشان را مقام
مطمئنه باشد و کسی را که این مرتبه نباشد دران جمع نگذارند
زیرا که هر رونده را که نفس او بمرتبه مطمئنه نرسیده
باشد او فانی نشده باشد و چون نفس فانی نشده باشد اگر شنود
بنفس شنوده باشد و چون بنفس شنود حرام باشد پس بر آینده باید
که نفس با این مراتب و مقامات رسیده بود و بکلی برین شرائط
قیام نموده و این اوصاف را حاصل کرده باشند و دل
سماع بروی مباح گردد و هر که با این شرائط سماع شنود
حرام مطلق بود و هر که انجا سماع را شنود که بنفس میشنود

حرام

حرام ندارد از دایره ایمان بیرون رود نعوذ بالله
من ذلک الهی بحرمت این پاک مردان درگاه که همه را
بیامرز و یا اله العالمین

باب یازدهم در سلامتی

دل بدانکه سلامتی دل آن بود که از انچه نامرضی حضرت باشد
سالم بود که فردا هیچ چیز مر آدمی را منفعت نکند مگر دل سلیم
چنانکه ابراهیم خلیل الله میگفت که ولا تخزنی یوم یبعثون
یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم یعنی
که ابراهیم را روز قیامت زده مگردان و آن روز را صفت اینست
که آن روز آدمی را سود نمی دارد مالها و فرزندان مگر آنکه
دل بسلامت باشد که بهترین صفت بنده کان است
و رسول الله فرموده است که ان فی جسد ابن آدم لمضغة
اذا صلحت صلح بها سائر الجسد و اذا فسدت فسد بها سائر الجسد
الا و هی القلب یعنی که در وجود آدمی گوشت پاره ایست

که چون آن گوشت پاره بصلاح آید جمیع اعضا بصلاح آید و اگر
آن گوشت پاره بفساد میل کند کل اعضا نیز بفساد میل کند
و آن گوشت دلست که منبع خیرات و مهبط انوار قد
سست و همان گوشت پاره است که مستقر و مقیل شیطانست
و منشاء شر میشود پس خواجگان ما قدس الله ارواحهم بنا برین معنی
در تصفیه باطن و سلامت دل کوشیده اند و در اصلاح
سر سعی کرده اند تا سر پاک شود و دل صافی گردد که رسول الله
چنین فرموده است که من اصلح جوانیه اصلح الله برانیه که
هر که احوال را که از خلق پوشیده است بصلاح آرد و نیکو گرداند
تا بر وفق رضای خداوند تعالی کرداند حق تعالی احوال ظاهر
او را مناسب احوال باطن او کرداند و اگر احوال باطن را برین نهج
و بیان ما نگذارد خداوند تعالی احوال ظاهر او را برین گذارد
و بصلاح نیارد و شیخ قدس الله روحه میفرمودند که دل را اصلاحی

و فسادیست

و فسادیست که صلاح دل در ضمنیات اوست و فساد دل در کدورت
اوست چنانکه قالب را حواس است دل را نیز حواس است صلاح دل نیز
در سلامت حواس اوست پس اگر حواس دل بسلامت بود صلاح
دل و نجات تن او درانست که الا من اتی الله بقلب سلیم
و هر گاه حواس دل بسلامت نیست فساد دل و هلاک تن او درانست که
لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان
لا یسمعون بها و هر گاه حواس دل بسلامت صفت او اینست که
ان الله تعالی عبادا فی الارض قلوبهم انور من الشمس و فعلهم فعل الانبیاء
و هم عند الله تعالی افضل من الشهداء و لیس لهم من الدنیا قلیل و کثیر و هم
یرضون بقسمة الله و الله تعالی عنهم راض فقال عمر رضی الله عنه من هم
یا رسول الله فقال هم الزاهدون فی الدنیا و الراغبون فی الاخرة
و الراضون بقضاء الله رسول الله فرمودند که مر خداوند را تعالی در زمین
بندگانند که دلهای ایشان از آفتاب روشنترست و کارهای ایشان

همچو کارهای پیغمبرانست اولیشان بنزد خداوند تعالی عزیزتر و فاضلتر از
شهیدانند و ایشان را از دنیا هیچ نه اندک و نه بسیار و ایشان بدانچه خداوند
قسمت کرده باشد راضی باشند آنگاه عمر رضی الله عنه پرسید که آن طایفه
کیانند رسول الله فرمود که ایشان در دنیا زاهدان باشند یعنی روی گردا
نندگان از دنیا و از کار دنیا و سعی کنندگان باشند در کار آخرت
و بدانچه حکم کرده است خدای تعالی رضا دهندگان باشند شیخ قدس الله روحه
می فرمودند که دل آدمی مثل آسمانست و تن آدمی بر مثال زمین چنانکه
زمین هفت اقلیم است و از هر اقلیمی متاع دیگر میخیزد زمین قالب را نیز
هفت عضو است و از هر عضوی حرکتی دیگر پیدا میشود همچنانکه آسمان هفت
است و هر طبقه را محل کوکبی و ستاره ایست آسمان دل را نیز هفت طورست
که و قد خلقکم اطوارا هر طوری معدن گوهریست که الناس معادن
کمعادن الذهب والفضة اما طور اول را صدر گویند و این طور
معدن گوهر اسلامست چنانکه می فرماید که افمن شرح الله صدره للاسلام

فهو علی

فهو علی نور من ربه و محل وسواس شیطانی و تسویل نفسانی که الذی یوسوس
فی صدور الناس و از دل محل وسواس شیطانی همین صدرست که پیوسته
دلست که القای شیطان در اندرون دل راه نیست زیرا که دل خزینه
خدای تعالیست و آسمان صفت که و حفظناها من کل شیطان رجیم و حفظا من کل
شیطان مارد و طور دوم را قلب گویند و آن معدن ایمانست چنانکه
میفرماید که اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و محل نور عقلست که فتکون
لهم قلوب یعقلون بها و محل نابینائیست که و لکن تعمی القلوب التی فی
الصدور و طور سیوم را شغاف گویند و آن معدن محبت و شفقت
خلقست چنانکه می فرماید که قد شغفها حبا و محبت خلق از نجا در
نمیگذرد و طور چهارم را فواد گویند و آن معدن مشاهدست و محل
رویتست که ما کذب الفواد ما رای و طور پنجم را حبة القلوب
گویند و آن معدن محبت اوست و محبت هیچ مخلوقی را بدان طور راه نیست
و طور ششم را سویدا گویند و آن معدن مکاشفات غیبیست و محل علوم لدنیست

طور هفتم

و منبع حکمت و گنجینه خانه اسرار الهی است و محل علم اسماست که و علّم آدم الاسماء
کلّها و درین طور انواع علوم کشف شود که ملائکه از آن علوم محروم اند
و طور هفتم را مهجة القلوب گویند و آن معدن ظهور انوار تجلیات صفات
الوهیت و سرّ ولقد کرّمنا بنی آدم است پس تمامی صحت و سلامت
دل و صفای او درین است که بکلّی از بیماری که فی قلوبهم مرض خلاص یافته
و بجملگی اطوار سر بر خط عبودیت نهاده و بهر طوری ازین اطوار نتایج حیات همان
معنی که در دل موعود است و مشهود گشت که مخصوص گردد بقرب فرمان
حق و طریق متابعت سنت رسول الله است تا که ان کنتم تحبون الله فا
تبعونی یحببکم الله آنگاه که این کار ره مرد رونده را روی نماید
و قوت آن باید که خاطر رحمانی از خاطر شیطانی تمیز کند و تواند که
خاطر شیطانی را دفع کند و چون رونده راه باین مقام رسد دل او باین
صفات موصوف شود و بدین خصایص مخصوص گردد و بر دل رونده کامل مطلع شود
که وی از خاطر باطل صیانت کرده ای چنین رونده مرد صاحب دل توان

گفتن

گفتن **مسئله** پرسیدند که علامت دل بیمار چیست شیخ قدس الله روحه
فرمودند که بیماری دل را علامات هفت است که در هر دلی که آن هفت
چیز بود آن دل بیمار بود **اول** آنست که اهل دل را از درویش و اهل الله را
نزدیک ندارد بسبب آنکه حرص وی غالب بود **دوم** آنست که در عبادت
کاهل بود و اذان که آن را حلاوتی نیابد بسبب آنکه محبت دنیا در باطن
او متمکن شده باشد **سیم** آنست که رونده گاهی بر مخالفت سنت کند و قدم
در متابعت شیطان دارد بسبب آنکه هوای نفس بر وی غالب گشته بود
چهارم آنست که دایم در فکر مأخذ او بود و روز کار گذارد و بسبب آنکه
ترس او از خداوند حقیقی مفقود گشته که مانع آید معصیت را **پنجم**
آنست که در هر کاری که نظر کند بعیب نظر و زبان غیبت گشاید و در
هیچ چیزی بعبرت نظر نکند **ششم** آنست که رضای مخلوقان را بر رضای خالق
گزینند در همه کارها بسبب آنکه با علم بود و هر که بدین صفت بود دل او
بیمار بود **مسئله** پرسیدند که دل بیمار را علاج چیست شیخ قدس الله روحه

هفتم آنست که [illegible] علم [illegible] شود و در دل [illegible] راه [illegible] بسبب آنکه غفلت او [illegible] بود از [illegible] صفت
راه خداوند

فرمودند که علاج دل بیمار آنست که مرد جهد کند که در علما باشد و در صحبت
ایشان کوشد و سخن ایشان را قبول کند سعادت دو جهانی در آنست
و خدمت مشایخ را بر خود لازم دارد که محبت دنیا را که سر همه خطاهاست
از باطن دور کردن و امل دراز را کوتاه کردن جز در خدمت مشایخ
حاصل نیاید و ترک هوای نفس که اصل علاج دلست در صحبت مشایخ
دست دهد و اجل را نزدیک داشتن در صحبت آن پاک مردان که
مشایخند روی نماید که علاج دل بیماران بود که تمسک بخدمت مشایخ
و علما کند تا محبت دنیا را تواند از دل بیرون کند و امل را دفع
کردن و روز رفتن را بعالم آخرت آماده گی کردن که رسول الله
چنین فرموده است که استعدوا للموت قبل نزوله یعنی آماده باشید
مردن را پیش از آنکه بیاید زیرا که چون بیاید ساختگی نتوانید کردن
و زمان نمیدهد که عذر گناهان خواستن و تدارک احوال گذشته
بر ایشان گذشته است توانید کردن تا در آن زمان که ازین عالم باید

گذشتن

گذشتن پشیمان نشوید و بعذاب خداوند در نمانید که آن پشیمانی سود ندارد
این زمان که میتوانید وقت تدارکست بر کار باشید و تقصیر مکنید
و امل دراز بگذارید و غبار غفلت را بدیدن اجل نزدیک از صحیفه دل
دور کنید و روی بکسب خیرات آرید و فرصت را غنیمت دارید که وقت
عزیزست ضایع مکنید و راه درازست توشه راه آماده کنید و منزل
نامعین است بترسید و از بی نیازی او اندیشید و توبه و انابت را
مهیا باشید پیش از آنکه اجل ناگاه بیاید و بی استعداد روان کند
و آنساعت زمان مهلت ندهد زیرا که ما خلف آن گذشتگانیم و
در تعقیب آن پیش رفتگانیم که برین بساط پیش از ما جمع جمع نشستند
و همه برخواستند و برین رباط فانی دنیا پیش از ما قافله قافله نزول کردند و همه
برگذشتند و این جهان را گذاشتند و برین بادیه قوم قوم حاضر آمدند و از آن بادیه
ناپدید رفتند و درین طریق فریق فریق آمدند و همه فرو شدند که از ایشان در
جهان خبری و اثری نماند و بعضی از ایشان که مغرور شده بودند در نعمت و ثروت

و اسباب و اموال و انتظام احوال ایشان از شمار بود چنانکه عاد ارم در طول
اقامت قوت داشت و بازور در عالم کس بمثل ایشان نبود چون اجل مقضی
بانجه باد شدند و از صخره صما خانه ها تراشیده آن بناها محکم این
قضای مبرم مارا مانع نیامد تا آن سرفرازان را ببچه ازپای در آورد
ند و آن باد بنیادها را با خاک یک کردند فرعون متجبر متکبر نیز اگر بیخ
ملک را در زمین طغیان و عدوان ها محکم کرده بود و طناب در طناب کشیده
بمقراض اجل عاقبت طناب عمرش بریدند و اگرچه در دنیا با مال و ازبیخ
با آب فرو برده بود او را نیز با آب فرو بردند و از زره آب با آتش
فرستادند پس از بیان حال این بیچارگان مقصود آنست که شما بدانید که در جهان
ازین جباران فراوان بوده اند و ازین گردنکشان درین عالم بیشمار
تا تو نیز عقل خود را کار فرمائی و از احوال ایشان فکر کنی و خود را از جلال
فرمان چنین بادشاهی که واحد قهار است و زور کار خود را اصل بیخ نگذاری
که اوقات عزیز را بکسب خیرات صرف کردند و فتح عالم آخرت را مهیا شدند

والعاقل

و انفاس خود را بذکر خداوند تعالی و خواندن قرآن و بگفتن تسبیح
و تهلیل و تحمید و تمجید و تکبیر صرف کردند خود را بتوبه مطهر پاک کردانیدند و انابت
دل ایشان بدین عالم مایل نبودند کار مردانست و طائفه که شیخ قدس الله
روحه می فرمودند که آرزوی این جهان باطن ایشان را فرو گرفته باشد و دنیا
بر ایشان تنگ شود و شب و روز منتظر آن شوند که قضای اجل برسد و ایشان را
ازین دنیای پر محنت برهاند و این احوال الطائفه بود که بجد و جهد بسیار از
صفات ذمیمه نفسانی خود را پاک کرده باشند و بکلی از صفات ذمیمه بیرون آمده
بجای هر یکی از صفات ذمیمه نفسانی صفات حمیده روحانی حاصل کرده باشند تا [illegible]
او حیات نو شود که رفتن ازین عالم را آرزو برد زیرا که آرزو بردن ازین عالم
ازان باشد که عالم آخرت را بطاعات و خیرات معمور کرده باشد و طاعات
ها و خیرات با خلاص آورده باشد لاجرم چون ازین عالم بود همچنین عبادات
که با خلاص آراسته باشد از صفات ذمیمه خلاص یافته و بصفات حمیده رسیده
بود و متابعت روش خواجگان و خداوندان خواجه جهان بزرگ خواهد

عبدالخالق غجدوانی است هر کرا سر ارادت بقدم خلیفه از خلفای خاندان خلیفه و
این محمد خاندان و بقیه این مردان آن سابق راه معنی و آن فرد نقد نبوی
و آن یکتن خاتم ابدیت و العالم ولایت که مشهور است از رفقت شیخ
سعد الملة والدین نهد و در موافقت و متابعت ایشان کوشد از نصیفات
ذمیمه بکلی خلاص یابد و بجمیع خصال حمیده مشرف شود اما این نسیم ارادت
بر هر دلی نمیوزد و این آب اعتقاد در جوی هر کس نمیرود و این توفیق عزیز بر در
کوی سینه نزول نمیکند بیت گوهر پاک بباید که شود قابل فیض ۵ ورنه
هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود ۵ ولیکن صاحب دولتی را که دولت متابعت
ایشان صحبت ایشان روزی شود بسعادت رسیده باشد و باوصاف پسندیده موصوف گشت
و این اخلاق حمیده که سبب مقامات و درجات آخرت است تمامی یافت لاجرم
آنها که این سعادت را دیدند در راه و روش ایشان کوشیدند و شراب محبت
نوشیدند و در صورت ایشان سیرت معنی دیدند و بحقیقت ایشان نظر کردند تا این
دنیا را بر فنا یافتند اند و دم آخر که مال حال دنیاست بر دل ایشان غالب

آمد

آمد از غم نفس آخر که تا در آن زمان صعب حال ایشان چگونه خواهد شد
از حیات خود لذت یافتند و درین چند روزه حیات استعداد
ممات کردند و بیخ شهوت از دل برکندند و ماده میل تمتعات
انعام را از سینه خود محو کردند و بریدند و این کردارها اخلاق اولیاء الله است
که ایشان صدیقان در متابعت آن شیخ اصحاب شوق و آن پیر ارباب ذوق
دل العاشقین صاحب ذوق و ان امکانه جهان شیخ سعد الملة والدین حاصل کرده بودند
دل العالمین که خادم ان المخدوم بودند و درین روش ایشان که از هوا
و بدعت مبرا است سلوک کردند برامید آنکه تا در دم آخر بدین بشارات
که الا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون
مشرف شوند شیخ قدس الله روحه میفرمودند که ایشان طایفه کسانی اند که هم
نشستگان را ابد الآباد نیک بخت میشود و هر که بنظاره این عزیزان بیاید خداوند
تعالی وی را با ایشان بر آرد ع تو از بید دولتان بگریز چون تیر ۵ سر را در کوی
صاحب دولتان گیر ۵ و اگر کسی را پای کار ازین راه با تو بگوید ازین سالکان بقا

در راه ایشان نشان و هر زنهار که چنگ ارادت در دامن اخوان مروا زنی
و قدم متابعت از ایشان باز نکشی که سعادت ابدی در اینست غنیمت
داری که تا این دولت از تو نگذرد و حق متابعت این روش
بجا آری تا فردای قیامت بحسرتها بسیار در نمانی و لسعادت آخرتی
رزقنا ما را توفیق متابعت ایشان دهد قدر روزی گردان آمین
و رب العالمین **باب دوازدهم** در صبر و رضا بدانکه معنی صبر حبس النفس
بود از هوای او زیراکه خداوند را صبور میگویند بدان معنی که باز میدارد
عقوبت را از بندگان تا باشد توبه کنند و صبر حقیقی آن بود که هر
تلخی که بوی رسد زبان بشکایت نگشاید که رسول الله فرموده که
فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل یعنی که ای محمد صبر کن بر شداید جفا کاران
چنانکه پیغمبران پیش از تو صبر کرده اند در مجاهدات که با ایشان میرسید و جای دیگر
فرموده اند که واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی
یریدون وجهه یعنی که صبر کن یا محمد و نفس خود را باز دار با آنان که میخوانند
پروردگار

پروردگار خود را در بامداد و شبانگاه و روی مبارک خود را از
ایشان مگردان سبب نزول این آیت آنست که جماعت از سران
بخدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند که یا محمد ما را می باید که بیاییم
و ایمان آریم و در خدمت تو باشیم اما ما را ازین درویشان ژنده پوش
ننگ می آید بدان سبب نمی آییم و رسول الله را از غایت حرص که
بود بر ایمان آوردن ایشان فرمود که چکنیم تا شما را این حجاب نماند ایشان
گفتند که از دو کار یک کار کن تا ما بیاییم یکی آنکه درویشان را در انجمع که
باشیم راه مده یا اگر در انجمع نشینند تو روی سوی ما کن و سخن با ما گوی
رسول الله خواست که سخن ایشان را قبول کند جبرئیل علیه السلام آمد و سلام
پروردگار را رسانید و گفت که حق میفرماید که تو میدانی که انجماعت
نخواهند آورد تو روی مبارک خود را ازین درویشان که دوستان مایند و
شبانگاه ما را یاد میکنند مگردان و در آیت دیگر رسول الله را امر میکند و میفرماید
که فاصبر صبرا جمیلا و اگر کسی سخن میگوید که خاطر مبارک ترا از آن سخن در بار

میشود چرا که فاصبر علی ما یقولون و ما را یاد کن که ما را الصفات نا سزا
وصف میکنند که فسبح بحمد ربک و اگر از مخلوقات زحمت بتو رسد
صبر کن بحکم آنکه بحکم ما هست و چون حکم ما بر چیزی نافذ شود و آن رسیده بحکم ما بوده
رسید پس از ظهر مثال فاصبر لحکم ربک شیخ قدس الله روحه فرمودند که چون
سالک راه طالب رضای خداوند تعالی بود در بلاها او صبر کند و بر صبر ثبات
قدم نماید هر آینه خداوند تعالی آن بنده را زیادتی اخلاق پسندیده و خصال
حمیده مخصوص گرداند شیخ قدس الله روحه فرمودند که صبر را انواع است اما آن که صبر
در راه خداوند تعالی محمود است که هر چیز که از حق تعالی بر بنده آید اگر چه
مکروه طبع او بود باید که بطلب قلب پیش آید و بدل خوش از او قبول کند این چنین
صبر پسندیده بود و صبر جمیل است که پیش از آنکه بلای خداوند تعالی بوی رسد
صبر و رضا او بحکم خداوند بود اما اگر بلای خداوند بوی رسید صبر و رضا بعد از آن
آید صبر و لیکن جمیل نباشد اما اگر بلای خداوند تعالی بنده را بگیرد آنگاه صبر و رضا دهد آن
صبر بود اگر در بلا گوید که فرج دیر آید آن خصومت بود که پیغمبر ما که مالم بر من

بقضای

بقضای ی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر علی نعمائی فلیخرج من ارضی و سمائی قال
فلیطلب ربا سوائی چنین میفرماید که هر که بقضای من خشنود نشود و در بلاها
من صابر نباشد و بر نعمتهای من شکر نگوید از زمین ها و آسمانهای من بیرون آید و خدای
دیگر طلب کند یعنی لازم بنده که صبر است و شکر است و رضا مسئله پرسند که
علامت شکر و صبر چیست شیخ قدس الله سره فرمودند که علامت صبر سه نشانه
است اول آنست که اگر چیزی ناخوش رسد خلق را از آن معلوم نشود و او نیز با کسی
نگوید که آن گفتن با خلق گله بود و از حق تعالی دوم آنست که باطن نیز از آن عجز
جزع نکند و اگر کسی خبر شود از احوال او غمخواره باشد پیش از آن گناه دارد پیش از آنکه چیزی
گوید که صبر را زبان دارد سیوم آنست که بدان بلا چنان فخر کند که دیگران
نگران بمال فخر کنند در آن زمان که تن او در بلا بود و دلش در رضا
بود و زبانش بحمد و ثنای خداوند مشغول بود و در آن حمد و ثنا او را امید عطا بود
از خداوند تعالی شیخ قدس الله روحه فرمودند که مرد که رونده این راه بود باید که چون
مردان این راه برود اندر رسید تا آنگاه که نفس عقبه را گذرد عقبه اول آنست که

گوید علامت مرد عاقل آنست که رفتن آخرت را صیقلی کند و تعهد
مهمات او مهیا کند و توشه راه آماده دارد زیرا که انبیای بزرگوار قاطعه
و ریب را از حریم ایمان میرانند و حق را از باطل جدا کردن میدانند
بنظر باطن و در عواقب دنیا نظر کردن و احوال دنیا را بر فنا دیده نیوی کرده اند
و در طلب آخرت کوشیده اند و این مرتبه ارباب مجاهده است که همه دل بر ترک مخالفت
فرمان و ملازمت بر طاعت رحمان و بدوام بذکر قرآن و یاد کردن مرگ
بنا کان ها صیقلی کرده اند و مغیبات عالم غیب را باسرار تحقیق می بینند و دل در
نمی نهند و صبا رفتن آن عالم منتظر باشند که برگ نمازی که گذارند چنان دانند
که این نماز آخرین است از نمازهای عمر ایشان و هر نماز دیگر را نخواهند رسید
و استعداد از غایت حضور دل آن مردان بود و بتخصیص بود و سیرت اهل صفات
و این روش خواجگان ما قدس الله ارواحهم در تصفیه باطن و صوفی
عبارت از آن منصب که باطن از کدورت صافی شود و علامت صفای باطن
آنست که ظاهر وی با مور شرعی آراسته بود زیرا که برکت دنیا باطن از آنجاه

در تن

در تن ظاهر حاصل میشود مسئله بر سینه که رسول الله گفته است که
الموت تحفة المؤمن یعنی که مرگ تحفه مومن است و آنجهان بهتر از این
جهانست پس چرا فرح از آن عالم اگر پرسی شیخ قدس الله روحه فرموده اند
که طبع آدمی چنین است که از معمور بخراب رفتن او را خوش نیاید و از وی
معنی گریزان بود پس آخرت را بسفر تا خراب کرده باشند و دنیا را عمارت
کرده و روزگار هم ضایع کرده باشند و هیچ خیر که او را سود دارد حاصل نکر
ده باشند آینه از معمور بخراب رفتن او را خوش نیاید و مکروه طبع او بود
الله دنیا را عمارت کرده باشند و روزگار ضایع کرده آینه رفتن آن جهان او
را خوش نیاید و این حال کسی بود که در اوقات شریفه در زود کسب
خیرات و سعادات نکرده باشند و کارهای بی حاصل و نامرضی گرفته بود و بار های
گران از حساب بر خود نهاده باشد و چون وقت عالم آخرت شد بار گران کند
و بار عمر ضایع شده روی بدان عالم آرد حال او چون حال غلامی بود که
از خواجه گریخته و مدت مدید بطبع خود گشته که ناگاه قاصدی خواجه بیابند

وآن غلام گریخته را به نزدیک خواجه او بیارند آن غلام چگونه شرمنده بود
از عذاب خواجه خود با لرزه خوف و حسرت و خجالت باید هر عاقلی روز
کار ضایع کرده و فرمانهای خداوند تعالی را خلاف کرده نیز همچنین بود پس
کسی که امروز او بر موجب نشناسد آینه رفتن الغلام اگر آن امامردان
زینده کان صالح که اوقات خود را عزیز داشته باشند و امتثال کرده فرمان
خداوند تعالی را و انفاس عزیز را ضایع نکرده باشد و عمر خود را بیکار نگذرانیده
و عالم آخرت را بطاعات و عبادات معمور گردانیده و کار دنیای فانی را
پس انداخته و روی بطلب آخرت باقی آورده و همت را بهمه با انتظام
امور آنعالم مصروف داشته چون وقت رفتن آید همچنان بود که عزیزی
مدتی مدید از وطن خود غایب بوده باشد و اهل و فرزندان و خویشان
وی او نیز بدو مشتاق شده چون با اهل و فرزندان او وصال دست دهد
او نیز با آمدن در فرح باشد و هر که رفتن آنعالم بر نصیب بود در حسرت
موت را بجویان بود از رفتن آنعالم گریزان بود پس هر کرا باید تا در آن نفس

او

اکز کار

کار او همچو غلام گریخته نباشد و با هزار حسرت و خجالت بعقوبت
در نماند امروز که فرصت داری و امکان عذر خواستن هست
عذر خواه ع در راه کرم کوه لکائی بخشند ع صد ساله گنه را
بآهی بخشند ع کریم بعذری عمر از معاصی رامی کنند و سر شکسته
و بیچاره یکبار بر آستانه عظمت و کبریای او نه این ساعت را که باقی عمرست
دار و عمری را که دمی از وی جهانی ارزد و در بندگی خداوند
صرف کن و در تحمل او شداید شرع و بر نفس صبر را کار فرمای که چند
روز بیش نخواهد بود و درین چند روز هر چگونه بود بر مشقت ساختن تو
ان صبر توان کردن و رنج کار آخرت را از نعیم باقی توان گشتن
پس بر کار باش که خداوند تعالی نیکان را منزل پیدا کرده است و بدان
نیز جای معین کرده است که ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی
جحیم یعنی بدرستی که نیکان در جنت نعیم باشند پس خنک آن نیکبختان
که بمدد فضل حق ترک دنیا گفتند و بر زیادتی از حاجت مشغول

نشدند و وی دولت را از این جهان برحمت کردانید و اسباب
و اموال دنیا التفات نکردند لاجرم در دنیا سلطان ایشان خراج
نمی طلبند و در آخرت بحجاب شان خطاب نکنند مسئله پرسیدند که رضا
چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که رضا خشنودی بود یعنی
هر چه از حق به بنده رسد از بلیات و محن بنده باید که چنان خشنود
پیش آید که ظاهرا و باطنا در آن بلیات اعتراض نکند زیرا که بنده چون
داند که این بلیات از دوست رسیده است و بدیده دل در بلا مبتلی شده
بلا را برضا پیش آید علامت سنی کیست شیخ قدس الله روحه فر
مودند که علامت کسی که راه برو بکشایند سه چیز است اول آنست که
علم راه دین نداده باشندش زیرا که علم دین دانستن از لوازم راه است
دوم آنست که چون شده باشد توفیق عمل نداده باشندش زیرا که عمل بعلم
از لوازم راه است سیوم آنست که اگر عمل کند عمل او بریا بود و از
اخلاص دور و در فردای قیامت هر چه آید مر او را از عذاب و عقوبت نصیب

بلی اگر

و هر که بی علم در ره رود و بنحو یا ملها بود کر در میان عاقلان نادر

اندیشه کار بود که بی علم در راه آمده باشد هر چند کوشد نتواند که از راه بیرون
آید و اگر از جزوی یا شیئی از علم راه معلوم کند توفیق عمل ایشان را کرفته باشند
زیرا که از علم بعمل حاجت حاصل آید چار در بسته محبس است و اگر ایشان کسی
علم از ایشان در وجود می آید حق تعالی اخلاص را ازو باز کیرد زیرا که در کار اخلاص
امید خلاص است و وی راه خلاص شیخ قدس الله روحه فرمودند که مردی
می باید که آنمقدار از علم شرعی که در راه خداوند بدان محتاج است حاصل کند
تا رفتن راه بروی آسان بود و بعد از آنکه علم حاصل شد بدان عمل کند
و بحرمت مشایخ تمسک کند تا اخلاص در عمل حاصل آید و چون در روش قدم
ثابت دارد منازل راه قطع کند که بصفت منها موصوف کردد چنانکه
خداوند فرموده است که اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح
منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله
عنهم و رضوا عنه اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون
خداوند تعالی دیگر طایفه از بندکان خود را که بدولت قبول خود

شان مخصوص کردانیده‌ست بدین عبارت اخبار میفرماید که بر دلهای ایشان
یعنی بر صحایف ضمایر ایشان بقلم قدرت خود نقش ایمان از فضل
وکرم خود ثبت کردانیدیم وایشانرا منصور کردانیدیم و بمدد روح
علیه السلام که او ناصر اولیاست و قاهر اعدای ما و در آریم ایشانرا در بو
ستانها که صفت ایشان آنست که در زیر درختان او جویها روان
باشند ~~دخدا~~ جاودان ایشان درین بهشتها باشند و خدا از
ایشان خوشنود بود و ایشان از خداوند خوشنود باشند در آن عالم نیز بیافت
درجات و سعادات اخروی باشند که ایشان کروه خدا باشند و کروه
خدا بیان ایشان رستکار باشند و همان جماعت را جای دیکر می فرماید که اولئک هم خیر البریه
یعنی که این کروه مقبولان این جماعت برکزیده ترین آفریدکانند [illegible]
که ایشان بحکم ما رضی الله لاجرم جزای این طایفه را بعد بیان حال فرمود که
جزاؤهم عند ربهم یاد داشت این کروه نزد پروردکار ایشان منت
اتصاف جند و لطفا نهمه سعادت باین معنی حاصل آمد که از بیم فراق صحبت

صحبت

صحبت ایشان نباشند که ذلک لمن خشی ربه یعنی این کل از صفات حمیده
وخصال پسندیده مر رستکاران را روی نماید زیرا که مر [illegible] مر ایشان
بوده فردا ایمن باشند و در نفس آخر نیز بشارت الا تخافوا ولا
تحزنوا کسی را که میشنوند که در رضای خالق فی الحال ترسیده باشد
و غم دم آخر بسیار خورده باشد اما کسی که در رضای غافل و بیکار بوده باشد
و غم نفس آخر را از خاطر برده باشد در آن نفس که حیات او بآخر رسید [illegible] الا تبشری
[illegible] بکوشش فرو خوانند [illegible] انکوش [illegible] شود
که بار او جمله مسلمانان [illegible] این [illegible] دار عاقبت ما را ختم
کردان یا اکرم الاکرمین باب دوازدهم در مراقبه و محاسبه کویند مراقبه
آنرا کویند که سالک از سر الم یعلم بان الله یری واقف شود و نکاه
میفرماید که ان الله تعالی لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم ولکن
ینظر الی قلوبکم و نیاتکم نکاه داشتن عالم ظاهر و باطن دایم با عالم باطن
مشغول شود و بمراقبت احوال ظاهری و باطنی پردازد و آن شرایط و آداب

کروهم مراقبت بکار آرد خداوند تعالی بنظر عاطفت بخود مراقبت احوال او فرماید که
وکان الله علی کل شیء رقیبا یعنی که خدای سزای ستم بتو هر چیزی
نگاه بانیم و رقیب احوال تمام که فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین
یعنی که خداوند تعالی بهترین نگاه دارنده کانست و بخشاینده ترین
بخشاینده کان پس چون سالک محافظت اوقات خود و نگاه داشتن احوال
باطن خود لازم دارد خداوند تعالی او را بتوفیق خود مزین کرداند و یکی از
اسماء حسنی خداوند رقیب است و رونده راه را از دشمنان بسیار چون
نفس و شیطان و هوا و دنیا و دیگر دشمنان جنی و انسی که اینهمه مانع
راهند چون رونده بمراقبت احوال خود قیام نماید خداوند تعالی نیز او را نگاه دارند
که و کان الله علی کل شیء رقیبا آنگاه دشمنان دست ازوی بردارند
و اگر با تیر نگاه داشتن حق نبودی سالک را پس مدارج و مقامات کی توا
نستی رسید و خواجگان ما قدس الله ارواحهم با کی تمام مراقبه گفتند که
تا نه مبتدی رونده پاک نشود مرتبه مراقبه حاصل نیاید مسئله پرسیدند که رونده

راه را گر سراو پاک شود علامت او چه بود گفت آنکه در ذلت دیگرا
تاویل صواب کند یعنی که هر قولی و فعلی که از مسلمانی بیند که آن قول یا
فعل آن مسلمان بر میزان شریعت راست نیاید آنرا تاویل صواب کند
یعنی که هر قول و فعل که از مسلمان بیند که آن قول یا فعل آن مسلمان بر میزان
شریعت راست نیاید آن را تاویل صواب کند و در حق مسلمان تصرف
نکند و باطن خود را از این سخن آن مسلمان مشغول نکند و گوید که شاید
آن مسلمان را سری بود با خداوند که من نمیدانم این سخن گوید که کار خود مشغول
شود که راه ایمن نیست مسئله پرسیدند که مراقبه چیست شیخ قدس الله
فرمودند که مراقبه پاس داشتن انفاس است که بیکار نگذارد و نگاه دا
شتن اوقات است تا ضایع نشود زیرا که محققان اتحال را گفته اند
که رونده راه باید که یک طرفة العین غافل نشود که مدارج و مقامات
محافظت ظاهر و باطن حاصل میشود شیخ قدس الله روحه میفرمود که اهل الله
که مراقبه اند بر سه قسمند یک قسم از ایشان آنها که مراقبت احوال ا

بر وقت و حالت باشد یعنی از مجاهده و مراقبه مقصود آن بود که
وقتی و حالتی ملک سالک گردد و وقت و حالت ملک سالک نشود
و رونده راه در وقت و حالت اختیاری یابد و یک قسم دیگر
آنهایی اند که از مراقبه احوال نظر ایشان بر عاقبت بود یعنی از ریاضات
و مراقبه مقصود ایشان بنفس آخر این بود که برخیزد و سعادت
تمام شود و یک دیگر از ایشان آنهایند که از مراقب احوال نظر ایشان
بر حقایق حال بود یعنی از مجاهدات و ریاضات و مراقبه مقصود ایشان
آن بود که بکلی فانی شود و روح از حجاب نفس خلاص یابد که حقیقت
حقیقت حال اینها رونده توانند که بتمامی مراقبت احوال خود
قیام نمایند مسئله پرسیدند که مراقبه فاضلتر باشد یا مرتبه ادب شیخ
قدس الله روحه فرمودند که مراقبه نگاه داشتن نفس است تا بغفلت
بگذرد و نگاه داشتن اوقات که تا بیکار بگذرد و این مرتبه رونده
را دایم می باید که باشد و اینمرتبه مراقبه که دایم حاضر بودنست باخلاص

وی

وی معتبر نیست و باز ادب را بعضها معتبر اخلاص دانسته اند یعنی که عبادات
با خلاص معتبر است و اخلاص با ادب معتبر است پس مقام ادب قوی تر از
مقام مراقبه است ع ای بسا گنج سعادت که با ادب یافته اند بیت تا ادب نگه
این همه با ادب یافته اند مسئله پرسیدند که ادب چیست و حقیقت ادب چیست شیخ قدس الله
روحه فرمودند که ادب بر دو نوع است یکی ادب ظاهری است و یکی ادب
باطنی است و ادب ظاهری آنست که ترک معصیت کنند زیرا که اگر کسی در نظر مردمان
معصیت کند همه کس او را گویند بی ادب آدمی که در نظر مردمان معصیت کند
و شرم ندارد و پس چون در نظر مخلوقان فسادی میکند او را بی ادب میگویند
پس کسی که در نظر خالق که آفریدگار همه است معصیت کند بی ادبی بود و سر باطن
ظاهری آن بود که ترک معصیت کنند و اگر بظاهر ترک معصیت نمیکنند حال او از
دو وجه بیرون نباشد یکی آنکه اعتقاد او آن بود که خدا او را نمی بیند و هر که
را اعتقاد چنین بود کافر شود و یکی اعتقاد او آن بود که خداوند
او را می بیند و همچنان معصیت کنند این از غایت بیخوفی بود و هر که از خداوند

تعالی از سر حاضر نیز بیگانه بود پس ادب ظاهری آن بود که از خداوند تعالی ترک
معصیت گوید و حق این ادب آن بود که جمله اعضا و جوارح خود
را در حفظ شریعت دارد و خواص خود را مامور امور شرعی گر
داند که تا امر شرع را اندر دست دارد و مقام مراقبه روندرا روی
ننماید پس مرتبه ادب فوق‌تر از مرتبه مراقبه آمد اما ادب باطنی آن
بود که جمیع صفات ذمیمه از باطن زدوده گشته متحقق شود و باطن را که نظرگاه
پادشاهست پاک گردانند و بظاهر باطن در سر و علانیه با حق تعالی
باشند که الادب مع الله فی السر والعلانیة شیخ قدس الله روحه میفر
مودند که سالکی که در نگاه مربع نشسته باشد وی با ادب بود و شرح این
چنان بود که اعتبار به نزدیک محققان باطنست که آگاه بود بحق
تعالی که مراد از ادب آنست که باطن را از غیر حق پاک شود گرد دوام آنست
و آنکه بظاهر در بارگاه السلطنت خدمت میکند که باطن او از حق تعالی غافلست
وی با ادب نیست اگرچه بزبان ذکر گوید زیرا که خداوند فرموده است که من قال الله

وقلبه

وقلبه غافل عن الله فخصمه فی الدارین الله معنی است که هر که گوید الله بزبان و دل
او از خداوند غافل بود خصم او در هر دو جهان خداوند تعالی است پس
کسیکه بزبان ذکر میگوید و دلش از ذکر غافلست اینچنین عبادت و
مرور ایشان محول بکار ما قبل اند و اهم عابرین معنی اعتبار باطن را داشته
اند و کوشش در تصفیه باطن کرده اند زیرا که فاضلترین احوال درویش
نگاه داشتن باطن و پاس داشتن اوقات و با سر و دولت از محبت دنیا
تا ازین سعادت که دوام مراقبه است و حضور در طاعات و نگاه داشتن خاطر
بی بهره نماند پس هر که را باید بدین سعادت رسید در دین و دنیا باید صفا و
که قدم در متابعت مشایخ که از خاندان خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق
غجدوانی رحمة الله است ثابت دارد و آنچه داگاه و آنچه فرموده
این راه و آن برگزیده آگاه و آن برگزیده پادشاه و آن مقبول الله
در حال الله شیخ سعد الملة والدین قدس الله روحه قدم متابعت در راه
و روش خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله روحه و طیب الله

سره ثابت داشتند و در نگاه داشت خاطر از غلبات امکان کوشیدند
و ظاهر و باطن خود را از کل صفات ذمیمه پاک کرده اند و بدوام مراقبه جان
ایشان از کدورت بشریت خلاص یافته بود و از فنت بفضل صافی
گشته و دل ایشان بذکر خدا و نیز جان آرمیده بود و از غیر او رمیده
و بدین صفت موصوف گشته که الا بذکر الله تطمئن القلوب و این او
صاف مرد یافتند که بمدد خداوند تعالی و حسن متابعت رسول الله
و فی روی خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمة الله مجاهدات بر ظاهر
و باطن از باطن پاک گردانیده اند که اثری از ان کدورت در باطن ایشان
باقی نمانده باشد و دقیقه ازین راه که امیرالمومنین ابو بکر صدیق رضی الله
رسیده است فرو نگذاشتند و بتمام راه کوشیده اند و در مدت حیات
گرفت جهاد خاطر را او دیده اند و در کل احوال التجا بخدا و ذکر کرده بود و در طرفة العین
باطن ایشان غایب نبودی و هر علمی از علوم باطنی که علم نفی خواطر
و علم بازگشت و علم معرفت دل و صفات دل و اطوار دل و احوال دست

وعلم

و علم بازگشت و تزکیه نفس و تبدیل اخلاق و علم فرق میان
خاطر رحمانی و خاطر ملکی و خاطر شیطانی و خاطر نفسانی و علم مشاهدات
و علم مکاشفات و علم معاینات و علم مقامات و علم احوال
و علم روح که این جمع علوم بواسطه جبرئیل علیه السلام از غیب الغیب در
مقام او ادنی له فاوحی الی عبده ما اوحی و از ولایت نبوت جرعه
از ان جام ها بالامال بر جان سوخته عالم امیرالمومنین ابو
بکر صدیق رضی الله عنه میریختند که ما صب الله فی صدری الا و صببته
فی صدر ابی بکر رضی الله عنه پس این همه علوم را آن سالک طریق
آن و ناسک مناسک حقیقت و آن کاشف مشکلات علم لدنی شیخ
الشیوخ شیخ سعد الملة والدین حاصل کرده بودند و بتمامی این علوم
کوشیدند و بمقامات و درجات عالیه رسیدند پس هر که صاحب دولتی
بود و دست ارادت بدامان الخلیفه مخدوم زند و حق متابعت
و روش ایشان نگاه دارد هر آینه ازین جملت ها نصیب یابند.

و هر روندهٔ راه که مراتب این راه را تمام سلوک کند و مقامات را قطع کند
بدرجات عالی برسد فردا نیز از جماعت جدا نماند و از شمار ایشان
حساب ایشان برآید که من تشبه بقوم فهو منهم رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود که هر که بقوم خود را مانند کند وی از ایشان بود پس آنکه
مردان که در متابعت روش خواجگان کوشیده باشند قدم بر ایشان داشته
آینه فردا با ایشان خواهد بود مسئله رسیده که می گفت حضرت شیخ
قدس الله روحه فرموده اند که محاسبه چنان کردن بود یعنی رونده
را باید که اندیشد که در مدت عمر من چه فوت شده است اگر تقصیرات
بیند عذر خواهد و آنچه بتوفیق باشد شکر گوید و این حال باید که در شبان روزی
دو وقت بود یکی بعد از نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب جای بیکار بنشیند
و فکر می کند که دوش بر من چه گذشته است اگر در شب چیزی رفته
باشد از تقصیر بعث ندامت بود و با استغفار آن مشغول شود تا خدای
تعالی آنرا از وی درگذارد و اگر از توفیق طاعت باشد شکر آن

گوید

گرد از دوام

گوید تا خدای تعالی آن توفیق را زیادت کند و یکی بعد از نماز دیگر
جای بنشیند تا فرو رفتن آفتاب و اندیشه کند که امروز بر من چه
گذشته است اگر توفیق طاعت یافته باشد و از مخالفت فرمان خداوند
دور بوده باشد مر او را دهندهٔ توفیق را شکر گوید و اگر تقصیری بیند توبه کند و باز
خداوند تعالی آمرزش خواهد و بر آن تقصیرات استغفار کند که مرتبه مراقبه
مر رونده را دائم میباید و مرتبه محاسبه در این دو وقت شیخ قدس الله
روحه میفرمودند که هر که نزد یک پادشاه مجازی رود که دفترها ثبت
نکرده باشد و هر چه بر دفترهای حساب نوشته اند واقف نشود و دفترها
مطالعه نکند در آن ساعت که در نظر پادشاه رود و حساب خواهند
دفترها است نکرده باشد پریشان بود و بد الحساب در مانده و بعقوبات
پادشاه گرفتار شود و سهل باشد عقوبت را و جوب بود و با شمتر اما
هر که مرتبه محاسبه را در شبانروزی در این دو وقت رعایت کرده باشد
دفتر عمر را که نامه اعمال است کرام الکاتبین که محاسبان درگاه اند

بر تو می‌نویسند که کراماً کاتبین یعلمون ما تفعلون است نکرده باشد
و بمحاسبهٔ این دو سعادت مطالعه نکرده باشد و تقصیرات را
با عذر و استغفار از دفتر عمر محو نکرده بود و چون بحضرت
پادشاه حقیقی رود که عبارت از آن حال مرگ است و محاسبان
که بر وی موکل‌اند اعمال با تقصیرات و تقصیرات محض را که بر او نوشته‌اند
بحضرت پادشاه عرضه دارند بندهٔ بیچاره خجل شود و حسرت بر روی
مستولی گردد و در آن زمان ندامت سود ندارد و پشیمانی در آن ساعت
دست نگیرد بیچاره با بار حسرت و ندامت و غرامت بعذاب خداوند
در ماند و بعقوبت پادشاه حقیقی گرفتار شود پس این عزیزان که عمر عزیز
کرده خداوندان مرتبهٔ محاسبه را رعایت کرده‌اند و ملوک عمر
خود را با نصفت فرموده‌اند تا در شمار روز این دو ساعت را
بحساب عمر خود صرف کرده‌اند و نامهٔ عمل را از تقصیرات پاک کرده‌اند
تا چون بدان عالم روند از حساب دشوار در امان باشند و از عقوبت ایمن گردند

و بمحاسبه

و بمحاسبه بار گناه را بر خود سبک گردانیده‌اند چون بعرصات قیامت رسند
سبکبار بوند و چون برق از صراط بگذرند و بنعیم ابدی بپیوندند
و بکرامات و سعادات برسند و بمشاهدهٔ خداوند مشرف شوند شما نیز بر کار
باشید و عمر عزیز را در عمارت بنا و خراب مکنید که خداوند تعالی حکم کرده
است بخرابی وی و حکم مبرم است و قضای محکم که این کلبهٔ خراب را
و این خانهٔ پر غم را بعدم باز برد و این رباط خوار و بزلزلهٔ قیامت
خراب گرداند شیخ قدس الله روحه فرموده‌اند که این دنیا خراب است و خراب‌تر
از دل کسی که عمر عزیز را در عمارت او و خراب کند و بهشت آبادی
معمور است و معمورتر از وی دل کسی است که همت بدان عالم مصروف دارد
که وطن اصلی آن عالم است چنانکه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است که حب الوطن
من الایمان یعنی که دوستی وطن از ایمان است پس هر که محبت آن عالم در دل
متمکن شده باشد و بعمارت عبادات وطن آخرت را معمور کرده بود در آینه
دوست داد رفتن آن عالم را شیخ قدس الله روحه فرموده‌اند که اگر

خانه بود که ملک وی بود و بار خانه باشد که در دست وی عاریت
باشد هر آینه باید که عقل این تقاضا کند که خانه ملک خود را بیشتر عمارت
کند از آن عاریتی پس یقین آن خانهٔ دنیا در دست تو عاریت
است و خانه گور ملک تست و هر آینه آن خانه عاریتی دنیا را خواهی ماند
و بدان خانه ملک گور خواهی رفتن باید که عمارت خانه گور کنی که ملک تست
و باز گشت تو بدانجا خواهد بود پس تو کار را بر عکس میکنی و همه عمارت در
خانه عاریتی دنیا میکنی و آن خانه را که وطن اصلی تست خراب میکنی عاقل
چنین نکند پس باید که عملی کنی که بعد از مردن ترا سود دارد و چون
از اینجا در آیند شما را دست گیرد و در وحشت آباد گور مونس شما
بود و هر که در دنیا است مهمان است و آنچه در دست اوست عاریت
است و یقین است که هر آینه نیز عاریت را صاحب او بستدنی
و رفتنی است و هر آینه هر که در دنیا آمده است او را از پس مرگ جستنی
باشد و هر آینه جزای عملی دیدنی باشد که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من

یعمل مثقال ذرة شرا یره پس چون دانستی که جزای هر عملی تو خواهد رسید
و در عمل صالح کوش تا جزای نیکو بتو رسد که جزای نیکو را عمل نیکو می
باید و عمل نیکو آن بود که با اخلاص و با ادب آراسته بود که محققان این
راه گفته اند که ادب در طاعت قوی تر از طاعت و عمل با
اخلاص عمل اهل ادب است و این مرتبه ادب بدوام مراقبه حاصل می آید پس
چون رونده این راه باین مرتبه رسد منظور نظر پادشاه شود
خداوند تعالی ناظر و رقیب بر احوال اوست هر آینه رونده در نظر خالق جز
در مقام ادب نتواند بودن و خواص ارباب مشایخ چنین گفته اند که
من لم یرع الادب فی کل احواله و انفاسه مع الحق سقط عن درجات العارفین
یعنی که اگر رونده کان راه در کل احوال خود و انفاس خود ادب را رعایت
نکند و در عمل ادب ندارد با خداوند تعالی بیفتد از درجات و مقامات
عارفان پس رونده باید که در کل احوال و تصفیه باطن و نگاه داشت ادب
و دوام مراقبه مشغول باشد در هر نفسی باز گشت با حق کند خاشاک و خار و

این گونه بی اعتبار را از خاطر محو کند که کارهای دشوار خواهد بود
و اهوال و افزاع قیامت بغایت صعوبت دارد پناه عمل صالح
گریزند و نفس را در مواظبت خیرات و ملازمت طاعات
تکلیف کنند که نفس مرکب حرونست و چون مرتاض شود که از شهوات
که علف اوست کم کنی و بر طاعات که بار اوست بیفزایی تا نفس سرکش
تو رام شود و ترا بسلامت بمنزلگاه جنت که موعود است برساند
و مجالسه من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین مشرف و مکرم شود
که الصدیقان که بار گناه گران مجاهده و ریاضت مربطه نفسها در جهان
ازین دامگاه دنیا بسلامت گذشتند و در منازل علیین و مساکن جنان برین
نزول کردند چنانکه خداوند تعالی از حال ایشان چنین فرموده که ان المتقین
فی جنات و عیون ادخلوها بسلام امنین تمنا با بروی این عزیزان
که ما مساکین را بدان منزل و مقامات ایشان برسان یا اله العالمین

باب چهاردهم در محبت و صدق بدانکه عبادات و نیکن محبت

ولکن

وآن معنی را باین شرط حواله فرموده اند که ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی خداوند تعالی میفرماید که یا محمد
بگو این امت خود را که اگر شما را محبت خداوند تعالی میباید و او را
دوست میدارید متابعت من کنید تا خداوند شما را دوست دارد
که شرط دوستی خداوند اتباع سنت رسول است پس باقامت سنت
رسول او را بدوستی حق تعالی ثابت باید کردن که چون این عبادت
از دل سالک در وجود آید یحببکم الله جزای او شود ویحبهم ویحبونه
خود دلیل قاطع است و رسول الله در معنی یحببکم الله چنین فرموده است
که من احب رسول الله احبه الله یعنی هر که رسول خدا را دوست
خداوند مران بنده را دوست دارد و دوستی خداوند به بنده نیک
باید که از همه چیزها زیادت بود چنانکه میفرماید که والذین امنوا اشد
حبا لله یعنی آنانکه ایمان آورده اند دوستی ایشان با خداوند نیز
و نیک ستوده است تا بغایتی که جامع تعهاری از بنده کان خدا

و بدلالت این آیت که قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم
انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین
از برای محبت و صدق در دوستی او از سر جان و جاه برخاسته اند
پس چون در دل سالک عمل دل که محبت پیدا شود جزای او این باشد
که نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة یعنی که چون بنده را
دوستی ما در دل او متمکن و آن جز بفضل ما نبود ماییم که دوست
شما باشیم و در دنیا و آخرت دوستی ما شما را در دنیا آن بود که توفیق
اقامت بهای دوستی خویش قرین کردانیم و در آخرت جزای این
دوستی به شما رسانیم که فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین
والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا یعنی
که دوستان ما این جماعت اند که ذکر ایشان درین آیت بیان فرموده
و هر که در متابعت ایشان ثابت بود او نیز از ایشانست و اولیا را
ابدال از آن میگویند که ایشان بدل انبیا اند و در حدیث

میفرما

میفرماید که ثلث من کن فیه وجد حلاوة الایمان من کان الله ورسوله
احب الیه مما سواهما وان یقذف فی النار احب من ان یرجع الی الکفر
علی لسانه وان یحب المرء لا یحبه الا لله حضرت رسول خدا میفرماید که
سه چیز است که در آن سه چیز لذت ایمانست یکی آنکه خدا و رسول خدا را از همه چیز
دوستتر دارد و به نزدیک محققان ایمان محبت خداوند است و کسی که خدا
و رسول او را دوستتر از همه چیزها ندارد وی محب نبود و علامت دیگر
آنست که اگر محب را در آتش اندازند دوستتر از آن دارد که کلمه گوید که رضای
محبوب او در آن باشد و علامت دیگر آنست هیچ چیزی را بحقیقت دو
ست ندارد دیگر که از جهت خداوند را و چون سالک را در نهم رتبه
محبت غالب نشود داعیه جد و جهد در طلب محبوب پیدا شود و دل در محبت
حق راست کرد و در آن عهد اول که عهد الست است ثابت قدم باشد که
در آن روز که خطاب الست بربکم بارواح آدمیان رسید همه بلی گفتند
و بعضی آن عهد را خلاف کردند و فرمان او را امتثال نکردند اما

از عهده آن عهد بیرون آمدند و راستی قول را بوفا رسانیدند چنانکه
میفرماید که رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه یعنی مردان اند که راست
کردند انعهد را که با خداوند بستند و در آیت دیگر میفرماید که یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین ای آنها که ایمان آورده اید
پرهیزکاری کنید و با راست گویان باشید و راست گویی و درست
پیشه کنید که حقیقت ایمان و تقوی همین معنی دارد و سنت الهی
اینست که میفرماید که ان الله مع الصادقین بدرستی که ما که خداوندیم
همراهیم با صادقانیم یعنی آثار فضل و کرم ما با آن طایفه راست گویان
لاحق است پس چون سالک به مرتبه برسد نسبت الهی موصوف شود بحکم
تخلقوا باخلاق الله آنگاه مستعد نیکویها شود چنانکه رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرموده است که علیکم بالصدق فان الصدق یهدی الی البر
یعنی که بر شما باد راستی که راستی راه نماینده است مر رونده را راست
گویی و راست کاری به نیکویها و در حق یار غار فرموده است که ما احب

ابابکر

ابابکر لا بکثرة الصلاة ولا بکثرة صیام ولا بکثرة نفقاته ولکن
بشیء وقع فی قلبه الصدق یعنی که رسول میفرماید که بدرستی که دوست
میدارم مر ابابکر را و آن دوستی من نه از برای اینست که نماز
بسیار میکند و نه از برای اینست که روزه بسیار میدارد و نه از
برای آنکه صدقه بسیار میدهد ولیکن دوستی من مر ابابکر را بسبب آن
چیزیست که در دل او فرود آمده است و آن صدق است شیخ قدس الله
روحه فرموده اند که رونده راه باید که در محبت خداوند صدق عقیدت
ظاهر کنند و در مرتبه دوستی ثبات قدم نماید و هرچه از محبوب بوی رسد
بطوع و رغبت قبول کند که این مقام محبانست چنانکه رسول فرموده
است که ان اشد البلاء علی الانبیاء ثم علی الاولیاء ثم
الامثل فالامثل یعنی که سختترین بلاها بر پیغمبرانست و باز بر اولیاء
الله که دوستان خداوندند و باز بر کسان که بدرجه فروتر نشسته اند
شیخ قدس الله روحه فرموده که هر رونده که بلای خداوند بر وی رسد

و روزگار او همه متابعت سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و در متابعت سنت زیاده
او کرد و او را درجه اولیاء الله بود پس وی شکرانه واجب بود
زیرا که به بندگان میماند و وی را از اهل محبت باشد و بلیات نصیب
اهل محبت بس بچنین کس را از تحمل بلیات و مجاهدات چاره نبود
زیرا که بلاهای خداوند گنجهای محبت است و این گنجها را عطا بدیشان مگر بد
ستان خود چنانکه رسول فرموده است که ان البلاء کنز
من کنوز الله تعالی لا یعطیها الا الولی الله مسئله بر سیدند
که محبت بر چند نوع است شیخ قدس الله روحه فرمودند که محبت
بر سه نوع است یک محبت که بنده مر خداوند را دوست دارد و دوم یک
محبت که خداوند بنده را دوست دارد و دیگر یک محبت که مر دوستان
خدای را دوست دارد و هر یکی ازین دوستیها علامت دارد که
بدان علامات محبت معلوم شود که هست یا نه اول آنکه بنده مر خداوند
دوست دارد آنست که دایم بذکر مشغول باشد و اوقات خود را

بذکر

بذکر مصروف کند و ساعتی از یاد محبوب نگذارد چنانکه رسول
فرموده است که من احب شیئاً اکثر ذکره یعنی که چیزی را دوست
دارد او را بسیار یاد کند پس علامت دوستی بنده مر خداوند را
از آن بود که ذکر بسیار گوید و علامت آنکه خداوند مر بنده را
دوست دارد آنست که به توفیق طاعات و عبادات آراسته گرداند
و هر چیزی و طاعتی که پیش آید به توفیق ادای طاعات و خیرات باید
تا از وی آن عبادات فوت نشود چنانکه رسول الله فرموده
که التوفیق شیء عزیز لا یعطی الا لعبد عزیز میفرماید که توفیق چیزی
عزیز است عطا نمیکند مگر عزیز را اگر بنده که عزیز کرده باشد
از اهل محبت بود و علامت آنکه بنده دوستان خداوند را دوست
دارد آنست که آنچه از دنیا که در دست اوست در خدمت
دوستان ایثار کند دریغ ننماید زیرا که رسول حرمت مال مومن را
همچون حرمت خون وی فرموده است که مال مومن که درم میفرماید

عزت مال مسلمانان همچون عزت خون وی است پس باید که چیزی را که
عزت وی با خون وی برابر باشد در خدمت عزیزان خرج کردن
دریغ نباید پس معلوم شود که دوستان او را دوست دارد و اگر
این سه علامت در وجود وی نباشد و وی دعوی دوستی
دوستان حق کند یا دعوی محبت حق کند آن دعوی او نادرست
بود اما محبت عام آن بود که رسول علیه السلام چنین فرموده است که ایمان یکی
از شما درست نشود تا آنگاه که خداوند و رسول او را دوستتر از
خود و مال خود و اهل و فرزندان خود ندارد و علامت این محبت
عام آن بود که اگر در مقابله محبت خداوند و رسول او نقصان تن
و مال و اهل و فرزندان او شود این همه را روا دارد و ذره نقصان
بجانب المحبت ایشان روا ندارد و باز محبتی است که اهل حق را بود
و آن محبت چنان بود که چون خداوند بنده را بمرتبه محبت
خود مخصوص گرداند علامت وی آن بود که آن بنده را چنان بجود مشغول

گرداند

گرداند که ساعتی در شب نتواند که سر بر بالین نهد زیرا که خواب بر دوستان
حرام است که عجبا للمحب کیف ینام کل النوم علی المحب حرام و مهمات
دنیاوی او بی سعی او مهیا شود و بکمند عنایت آن بنده را دایم بر آستان
کبریای خود دارد و دل او را بطاعات خود آرام بخشد که اگر
ناگاه وردی از وی فوت شود چنان بود که گویا معصیتی کرده است شیخ
قدس الله روحه میفرمودند که خداوند تعالی دلهای دوستان خود را
از دوستی دنیا نگاه می دارد و نمی گذارد تا دلهای ایشان بدنیا میل کند
تا وقتیکه صفای ایشان و محبت ایشان مکدر نشود و نمی پسندد که
دوستان او با دشمن او آشنا شوند و بسازند و حقیقت محبت از این
آیت جمال میگیرد که لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم
میفرماید که خداوند تعالی شما را در توبه بلاد را و دو چیز را
از صحیفه دل شما دور گرداند تا بر فوت این دنیای فانی غم نخورید
و بیافت او شاد نشوید که هر که محبت این دنیای فانی بیحاصل را در دل

خود راه دهد و مهر این جهان بدمهر را در سینه خود وطن سازد دل از یاد خدا
وند بر هر خصلت مخصوص گردانیده **اول** آنست که آن را که دل
بدنیا مشغول کند که از آخرت یاد و نیارد و پیوسته برنج و مشقت
جست جوی او در مانده و آخر را طالب بود نیابد **سه** خلاصش از دام
مشقت مباد هر آنکس که از بهر دنیا مشقت کشد **دویم** آنکه درویشی را
در چشم او تعبیه کنند تا دایم از بی چیزی ترسان بود و هر چند که از آن دنیائی
زیادت شود حرص او نیز زیادت شود و ترس از درویشی نیز
زیادت شود **سیم** آنکه امل دراز در پیش دارد و از مرگ یاد نکند و در
عاقبت کار خود هیچ فکرت نکند بسبب آنکه باطن او از کار آخرت
غافل شده بود و حرص طلب دنیا که مانند آب شور است که هر چند بیشتر
خورد تشنگی غالب شود و چون شهد است که چشیدن او دهان را شیرین
کرداند ولیکن عاقبت او هلاک می کند و ما الحیوة الدنیا
الا متاع الغرور در دل او قرار گرفته و بوی مشغول گشته

پس

پس هر کرا محبت دنیا در دل او باشد و بدین صفات ذمیمه موصوف
گردد و رسول الله فرموده است که چگونه شادی می شوید بدین حیات
او دنیا چگونه بروند که در انگوشتی یک در زنهید و نمی اندیشید که در
فیل صور بر دهان نهاده است و گوش کشاده مر پروردگار را
و جبین بر چین انداخته و منتظر شده که از حق تعالی خطاب آید تا وی در
دمد صحابه گفتند که یا رسول الله چکنیم تا سلامت یابیم و ایمان بسلامت بریم
رسول الله فرمودند که این کلمه را بسیار گوئید که حسبنا الله
و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر **مسئله** پرسیدند که حقیقت محبت
محبت چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که حقیقت محبت آن بود که
محبت محبوب بر جان محب غالب شود که کل صفات او در صفات محبوب
محبوب فانی گردد و محب را از صفات خود هیچ چیز نماند و مراد محب
بکلی در مراد محبوب مستغرق گردد و هر المی و رنجی که از محبوب بمحب رسد
او را خبر نباشد بدان معنی که نظر باطن محب همیشه بمحبوب مشغول بود

و هر بلایی که از محبوب بمحب رسد آن بلا را عطای بزرگ شمارد و چون
محب بلای محبوب را عطا داند بصبر تحمل آن نماید و بقصه اوّل
صبی یا جهان که زنان مصر را چشمها بظاهر ایشان بمشاهده جمال
یوسف مشغول بود و از زخم کارد خبر نمیداشتند پس کسی را که محبت
خداوند حقیقی بود و نظر باطن ایشان بمشاهده محبوب حقیقی و حسن
گشته باشد هر آینه باید که از الم زخم بلای محبوب خبر نداشته و علامت
آنکه محب را محبت در دل محقق گشته باشد آن بود که غم معیشت
دنیا از دل او بیرون رود و آزار خلق بر وی چون شکر شود و غم
و اندوه حق تعالی بر دل او چون رطب گردد آنگاه رونده راه از محبت
خداوند باید شیخ قدس الله روحه میفرمودند که صاحب دلی را که خدا
وند تعالی بمرتبه محبت خود که اعلی مراتب عباد است
نگاه دارد و برساند او را از دین دنیا و تمتعات او هم نگاه دارد
که یکی از شما بیمار خود را از آب کل نگاه دارید پس هر که را باید که تا

بدرج

تا بدین سعادت برسد در صحبت ایشان باشد که ایشان از رعونت
نفس و صورت پرستی رسته اند و از آن اوصاف ذمیمه خلاص یافته
پس صحبت آن عزیزان کیمیای سعادت است که هر مس صفات ذمیمه که
بوی رسد زر خالص حمیده گردد ع گر توانی خود بر بدن با در پهلوی
نیک مردی باش ع آن نیک مردان این مردانند که صفت ایشان را
میفرماید که تتجافی جنوبهم عن المضاجع یعنی ما رانده کامند که محبت
ما خواب از ایشان ربوده است و شب پهلوهای ایشان خوابگاه آرام نمی یابند
این عزیزان این مجاهده را بر نفسهای خود از برای رضای ما نهاده اند
و از برای طلب جنت آخرت خاکسار رسول الله فرموده است اطلب فرحا
لا حزن فیه لاحزن لا فرح یعنی که طلب کنید فرحی اگر در وی هیچ
اندوه نیست یا اندوهی که در وی هیچ نیست یعنی که طلب شادمانی را
در آن شادمانی هیچ غم نیست و آن بهشت است و لقای خداوند پس الفرح
دایم طلب کنید یعنی که در آن هیچ شادمانی نیست و آن نزهه گاه دنیا

ست که در روی هیچ شادمانی نیست پس کسی را که در پیش غم سوال گور
بود اندیشه نام خواندن و اندوه سری دو راه در خاطر باشد
و خوف سنجیدن اعمال در دل باشد و از گذشتن صراط ترسان بود در حصن
زندگانی که چندین غم و اندوه در پیش بود از زندگانی چه فرح و شادمانی
چه حاصل آید شیخ قدس الله روحه فرمودند که فردای قیامت هر وجود
را نمانند تا قدم از قدم برگیرد تا آنگاه که از عهده جواب پنج سوال
بیرون آید اول آنست که سرمایه عمر را که دمی از روی نهانی از او
در چه کار صرف و سوال دوم آنست که جوانی را که عنفوان
زندگانی و بهار عمر است بجز از پیری و ناتوانی در چه رسانیدی
و سوال سیم آنست که مال دنیا را جمع کردی از کجا کسب کردی و در چه کار
صرف کردی و سوال چهارم آنست که بدان علم که دانستی در دنیا
چو عمل کردی سوال پنجم آنست که با بندگان خداوند چگونه زندگانی
کردی و چون بنده از این پنج سوال گذرد هر نیکی را ثواب یابد

و هر بدی

و هر بدی را اگر در دنیا تدارک نکرده باشد عقابی بوی رسد پس ای
صرای دنیا مغرور مشوید که این دنیا را پوست دو دشمن می باید
اما دار السلام را جز با اهل اسلام نمیدهند و در مقصد صدق جز
صدیقان را راه نمیدهند بر کار باشید و خود را گرفتار غرامت مکنید
و اگر توفیق طاعت می یابید شکر کنید و اگر توفیق نمی یابید غم خورید
که دو گیاه از زمین بر می آید بر یکی گل میدهد که بوستان افروز
است بر یکی خار می آید که افروزینه تنور است پس خنک آن صاحب دو
لتیکه توفیق طاعت یابد و در عیب خود بینا شود که رسول صلعم
فرموده است که طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس یعنی که خنک مر آن
آن صاحب دولتی را مشغول گرداند بر عیب خود از عیبهای مردمان
یعنی که چون بینای عیب خود شود دیده او روشن گردد در عیوب نفس
خود مطلع گردد و بعد از آن داند که با سباع همخانه گشته چندان عجب
جانیست آینه کلی العیب [illegible] و حیات و عقارب صفات ذمیمه نفس است

و شیطانست که هرگاه خداوند تعالی بینائی باطن کرامت فرموده باشد
این اوصاف را ببیند در آینه به تصفیه این اوصاف مشغول شود که در
وجود وی عیب خود را بیقین میداند و در عیب دیگران اشتباهست و بشک
حکم ثابت نشود و اگر هزار عیب در دیگران بود ترا از آن باک ندارد
و یک عیب که در تو بود ترا از تو برآرد و بس که شنیدی تا این عیوب از باطن
رونده همچنین گم شوند شناسند مقبولان این بارگاه و علامت
این محبان این باشد است و سیرت اولیاء الله است پس آنکه تمامی
زبان نفس خود را در محل امور پرورد که در اتم کرده الله و هر طبقه نفس اماره
را ریاضت کشیده بود و خلق ایشان با خلق خدای تعالی نیکو شده باشد و احوال
نهانی خود را بصلاح آورده و شر خویش را از خلق دور کرده و دست
بمنفعت مسلمانان گشاده که اجماع این خصال پسندیده و اخلاق حمیده
در وجود رونده دلیل قرب و قبول خداوند است پس در تحصیل این او
صاف حمیده تقصیر نباید کردن که رسول الله فرموده است که خیر الناس

ینفع

ینفع الناس شر الناس یعنی که بهترین آدمیانست که از وی فری
منفعت بمسلمانان رسد و بدترین آدمیان آنست که از وی ضرری
و زحمتی بمسلمانان رسد پس مرد باید که محقق بود تا از هر کلمه او رای معلوم
شود چون رسول الله دو راه بیان فرموده اند که یکی راه بهترین
و یک راه بدترین پس آنمرد که دیده باطن او روشن شود در آن میانه راه
بهترین اختیار کند و اگر قوت آن یابد که بهترین آدمیان باشد
نتیجه آنکه و اگر قوت آن نمی یابد که بدترین آدمیان نباشد
و آنکه دست آزار از مسلمانان کوتاه کند آن نیز عین منفعت مسلمانان باشد
مسئله پرسیدند که کمال محبت چیست شیخ قدس الله روحه فرمو
دند که هرگاه که مر رونده را مرتبه محبت بکمال رسد و ذکر خداوند
قوت او شود و نور معرفت باطن او را بسوزد و از صفات ذمیمه
پاک گرداند بعد از آن عمارت غیبی روی پیدا کرد و او را در مقام
تر ایشان نمیدهند اگر سخن کج بیدار حق گوید و اگر خاموش کنند از برای حق بود

واگر راه رود در رضای خداوند بود جمیع حرکات و سکنات او رضای
خداوند باشد تا چنانکه موت که زوال جان مر عام را و حیات
بقا جان است مر عام را همچنان راحت وصال محبوب باشد و موت
فراق او و محبت زنده خلق را و زنده دارنده و آتش ماتم و بیم فراق
محبوب است آن از شمار مرده کان باشند و چون جان از تن با تن
جدا نبود بحکم وصال آن روز زنده شوند که به دوست پیوندند تا در
حیات باشند دایم دل در اندوه باشد و نه اندوه که از برای طلب
دنیا بود و اندوه ایشان از برای طلب رضای مولی باشد
چنانکه رسول الله فرموده است که ان الله تعالی یحب کل
قلب حزین و تعبیر در این آنست که خداوند تعالی دوست میدارد
دل اندوهگین یعنی دل را که دایم در اندیشه آن بود که آخر
کار تمت بخیر و سعادت شود و کل اوقات خود را درین
اندوه مصروف دارد و علامت این آن بود که هرکه در

میان او

میان او نگاه کند و در باطن او از حق آگاهی پیدا آید آن عزیزان
این مرتبه از آن یافتند که وقت را عزیز داشتند و دل منور خود را
بدین جهان نگذار نکردند و دانستند که هر آینه این جهان را فنای خواهد
بودن و این حیات را موت بر اثر است و این لقا را
و این هستی را نیستی در کمین است و با این جهان جهان دیگر است و امروز را
فردا است و با این دار ابتلا دار آخرت است او هر چیز را
حساب کننده است و هر کار را پرسنده است چنانکه می فرماید
کرو کفی بنا حاسبین شیخ قدس الله روحه فرموده اند که این دنیا بر
مثال بازار است متاع در این بازار دنیا نیکویی و بدی او و
مبایع خریداران و عمر چون سرمایه و فرشته پای مزد نیکوئیها
ست و شیطان دلال بدیهاست و مرد عاقل آن بود که از تمام
عمر متاع موصیت خرد که این متاع درین بازار رواجی ندارد
ع درین بازار اگر سودیست با درویش خرسند است ع خدایا منعم گردان بدرویشی و
خورسندی ع و هر که این متاع به که معصیت در بازار قیامت

زیان بسیار کند پس مرد بازرگان که بولایتی رود که اندیشه کند در آن
ولایت کدام متاع را سود بیشترست از آن برد تا فایده حاصل
آید پس هیچ متاع آدمی را که فردای قیامت در آن گاه اگر با فایده بخشد
حاصل آید پس هیچ متاع عمل صالح نیست که فایده او بسیارست
و ثمرهٔ او بیشمار و ذره ازین متاع ضایع نمیشود که حق سبحانه و تعالی میفرماید
که ان الله لا یضیع اجر المحسنین چون معلوم شد که این متاع عمل
صالح است که رواج بسیار دارد جهد کنید که ازین متاع بسیار حاصل
کنید که در آن روز همین عملست که سود دارد شیخ قدس الله روحه فر
مودند که چون یکی از مومنان روی بسفر آخرت آورد سه رفیق او اعانت
می‌کنند یک رفیق تا دم آخر پیش همراهی میکند و آن مال است که پیش
و روز و در طلب او عمر بسر برده و اوقات نماز را ضایع کرده
و در سرما و گرما از حلال و حرام حاصل کرده چون سر بالین نهی
بحکم شریعت چهار دانگ از دست تو بیرون میرود و چون جان
از تن مفارقت کرد مال قول ورثه باز گشت و یک رفیق دیگر تا

دری خانه

تا دری خانه پیش با تو همراهی میکند و آن اهل خانه تست که از برای
وی عمر ضایع میکنی و حساب قیامت بر خود جمع کرده همین که ترا
بر جنازه خوابانند و روان کنند اهل خانه تا دری خانه بیرون
آیند و باز گردند و یک رفیق دیگر تا سر خاک پیش همراهی
نکند و آن فرزندان و دوستان تواند که تا سر خاک
بمشایعه جنازه بیایند و خواهر را آنجا تسلیم کنند و باز گردند و دیگر
رفیق دیگر آنست که تا در حیات است با تو و چون ازین دنیا بیرون روی
با تو بود و در خاک نیز با تو بود و از خاک با تو بیرون آید و در عرصات
نیز با تو بود و در بهشت نیز با تو باشد و ترا السلام علیک بر سر بهشت
برساند و العمل صالح تست و العمل یا آدمی را رود و فا او بود و آن
عمل مرا آرنده خود را اما عز امت و مذمت بد و زخ بسیار د که یوم
تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود
لو ان بینها و بینه امدا بعیدا یعنی یاد کنید آن روز را که

بیایند هر نفسی الحمد که گشت دیگر از تنگی و تیرگی و چون نعرهٔ العمل فرا بلند
آرزو برند که مسافتی دور بودی میان او و آن عمل شیخ قدس الله روحه
میفرمودند که چون بندهٔ صالح را در خاک نهند ملائکهٔ علا
از جانب سر وی آیند و روزه که در گرما برای رضای خداوند
داشته بود آن فرشتگان را گویند که شما را بر وی راه نیست که او از برای
رضای خداوند گرسنگی و تشنگی بسیار کشیده اند از جانب دست
صدقه و زکوة او را حمایت کنند و گویند که این بنده از برای رضای
آفریده کار بسیار مال خود را بذل کرده است و از جانب پای او در آیند
نماز گویند که الیکم عنه فلا سبیل لکم علیه فقد اطال فی قیام اللیل
گویند که دور شوید که این بنده بسیار بقدم نیاز در مقام نماز از برای
خداوندی نیاز ایستاده است آن ملائکه را گویند هنیئا لک
مرترا که پاک خوش زیستی و پاک خوش رفتی و در نی از بهشت در گور او
گشاده شود منازل او را از ضیاء تابان نمایند ملائکه گویند که مرتن کی

از مخاوف

از مخاوف که در شب عم محفوظ از مکاره هستی شاد باش که ما بکرامات و سعادت
هوستی و شیخ قدس الله روحه فرمودند که هر که را باید که نیکو بمیرد باید که
نیکو زید رسول الله چنین فرموده است کما تعیشون کذلک تموتون
هر که چگونه زید همچنان میرد پس هر که باید که مسلمان میرد مسلمان زید و مسلمان
زیستن آن بود که زنده گاه بر وجه سنت کند تا بسعادت رسند
ما را توفیق بمانانه کرامت فرمای یا اله العالمین **باب پانزدهم**
در تفویض و تسلیم تفویض کار خود کند تسلیم خود را بکسی و چون سالک
در مقام توکل بود در آنچه او را بر خود اختیار نماید و کارهای خود را بحق سپارد
چنانکه خداوند تعالی میفرماید که و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد
یعنی میگوید هر چه که کار خود را باز گذاشته ام بخداوند بر آن تسلیم کند بدرستی
که خداوند تعالی بحال بنده و چون شرایط بندگی قیام نما
ید و بکلی خود را و کارهای خود را بما گذارد ما بخودی خود کار او را بی
منت خلقان بسازیم کار خود گر بخدا باز گذاری حافظ ای بسا عیش

کیمیای بخت خداداده کسی شیخ قدس الله روحه فرمودند که در ابتدای راه
بکسب و تعلق میکردم بدان مقدار که کفاف حال من بودی بعد از آن گفتم
خداوند را رساننده روزی قوی و اگر یک بشارت اثبات انقیاد در راهی
پسندیده بود باقی الرزق علی الله یعنی که روزی بر خداوندست
این مناجات میکردم و بادای وظائف مشغول میشدم و باقی در
کار با ورادی میگذرانیدم که رسول الله چنین فرموده است که من لا ورد
له لا وارد له یعنی هرکرا ورد نیست وارد نیست پس سالک باید
که امور خود را بکلی و جزوی بخداوند تعالی تفویض کند و ترک اختیار خود
گوید و چون بکاری حکم خداوند برسد بکلی و جزوی تسلیم پیش آید زیرا که سالک
بمرتبه تفویض و قبول نرسد که تمامی که از نفس خود نومید گردد و در کل احوال
التجا بخداوند تعالی کند و برسیدن مکاره غمناک نشود و برسیدن
فتوحات شادمانی نکند و در هر دو حال باطن او یکحال باشد و اختیار خود را
بتمامی تسلیم حکم او کند چنانکه در سالک سبح الله نهند از این اجالکی برو گذرد

مثله

نفس است بر آنها تمیز نفس پس ای عزیزان که او را کار فرمای او در اصل خصم
اند و بمخالفت او هوای او را مقهور گردانید تا در آن عیب که
قابض ارواح بیاید کارهای ایشان ناساخته نباشد از برای آنکه این
صدیقان محققان کار برا که هر آینه نیز خواهد آمدن اگرچه نیامده است
ایشان برای آن کار می کار ساختگی آمدن آن کار می کنند پس رفتن
اینعالم رو نیست که هرآینه خواهد آمدن پس آن روز را ساختگی باید بود
اگر کاه بی بیدوز ماند هر ایشان مستعد باشند که هرکه مرد او قیامت آمد
زیرا که رسول فرموده است که من مات فقد قامت قیامته و بار دیگر حضرت
فرموده است که القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران یعنی
آنجا که ای کس شما گور میگوید اگر گور بوستان از بوستانهای بهشت یا گوی است
از گوهای دوزخ پس هرکه مرد و کار او بصلاح بود و اعمال صالح در
زنده می باشید و رضای خداوند تعالی یافته آن گور او را روضه
اندر ریاض جنت گردانند و هرکه مرد و کار او بصلاح نبوده باشد و در ریاض

حق او فوت کرده باشد آن کور او را از کنده‌های دوزخ گرداند شیخ
قدس الله روحه می فرمودند که کردم مرد کرد یعنی که آدمی هرچه میکند از
جزاء آن با خود می کند که ان احسنتم احسنتم لانفسکم و هرچه می کند از بد
او نیز بنفس خود او باز میگردد و باید نکوئی کند تا نکوئی بوی رسد و ان
اساتم فلها پس عاقل آن بود که چون داند هرچه می کند بوی باز میگردد
باید که نکوئی کند تا نکوئی بوی باز گردد و طاعات و خیرات بجا آرد
تا ثواب و درجات یابد و عمر عزیز را که در دنیا یافته بطلب روزی
ضایع مکن که خدای عز و جل میفرماید که و من دابة فی الارض الا علی الله
رزقها می فرماید که ای فرزند آدم از فراین ارزاق هر روز وظیفه
جو می برزق تو می فرمایم تو غم روزی میخوری سالها دراز تجربه کرده
هنوز دلهای شما قرار نمیگیرد و رزاق ضمان روزی کرده است و شما
نه بر ضمان او اعتماد میکنید و نه بر امتحان دل می نهید که و کاین
من دابة لا تحمل رزقها الله یرزقها و ایاکم یعنی چو بسیار از جنبنده که

در روی

مسئله پرسیدند که تفویض صفت و تسلیم صفت شیخ قدس الله
روحه فرمودند که تفویض ماندن تدبیرست بر آنچه نیامده است
یعنی رضا دادن پیش از آنکه قضای او بیاید یعنی که هنوز حکم حق
به وی نرسیده باشد که رونده راه کار خود را باو گذاشته بود
که تفویض این بود اما تسلیم آن بود که دست باز دارد از اعتراض
انجا آمده باشد بوی که آنچه قضای حکم اوست که بر بنده آمده بعد
از آن حکم قضای او اعتراض نکند نه بظاهر نه بباطن که تسلیم این
بود شیخ قدس الله روحه میفرماید که چون رونده راه در مقام
تسلیم روی نماید که نفس خود را که عطا داده خداوند است و
عوض نکند ای خداوند بحکم و قضای تسلیم نماید چنانکه خداوند تعالی فرماید
اذ قال له ربه اسلم یعنی چون گفت مر ابراهیم خلیل الله را پروردگار
وی که تسلیم کن قال اسلمت لرب العالمین یعنی گفت ابراهیم که
تسلیم کردم مر حکم پروردگار عالمیان را که حکم او نافذست در

حق من و این تسلیم را برضا و انقیاد و حکم نام و آنچه حق تسلیم است از
ابراهیم خلیل در کل احوال ظاهر بود اما در دو حال که نفس و دل که عزیز
ایشان تعلق میداشت حقیقت تسلیم را ظاهر کردند یکی در آن حال
که القوه فی النار کان که متابعان او و شیطان بودند آن قصد بر
کردند و گفتند که حرقوه وانصروا آلهتکم یعنی نمرود و گروه او
علیه اللعنه بالقای شیطان قصد کردند که ابراهیم خلیل را بسوزانند و
آتشی بزرگ کردند و نمیتوانستند که ابراهیم را در آتش اندازند
ابلیس علیه اللعنه آن گروه بدیشان منجنیق و ادوات او تعلیم کرد آن گروه
آن ادوات را ترتیب کردند و ابراهیم را در آنجا نشاندند و
در آتش رها کردند چون وجود ابراهیم از منجنیق جدا شد جبرئیل علیه
السلام برسید و گفت که الک حاجة اما الیک فلا یعنی
با جبرئیل حاجت دارم و لیکن با تو نه جبرئیل گفت یا ابراهیم با آنکه
حاجت داری بخواه ابراهیم گفت که حسبی من سؤالی علمه بحالی یعنی

بنده

بنده است علم او مرا از خواستن حاجت نیست پس بخواستن حاجت نیست
پس چون ابراهیم حقیقت تسلیم را رعایت کرد خداوند تعالی در باب آتش
خطاب فرمود که یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم خطاب عزت
با آتش رسید که ای آتش سرد شو سلامت بر خلیل که و ارادوا به کیدا
فجعلناهم الاخسرین یعنی باز گشت بانظار ایشان آن عذر و مکر ایشان
و گردانیدیم ما ایشان را از زیانکاران و یکی دیگر در آن حال که ابراهیم
را بذبح فرزند فرمود چنانکه خداوند تعالی عالم فرمود که یا بنی
انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری یعنی که
ابراهیم خلیل الله علیه السلام در خواب نمودند که فرزند را قربان
کن چون با فرزند گفت که ای فرزند دیدم که ترا در خواب
که ذبح میکنم و این امر از خداوند است پس نظر کن تا چه می
بینی یعنی که در تسلیم این امر خود را چگونه می یابی ابراهیم این سخن را
با فرزند خود تمام کرد اسماعیل گفت که یا ابت افعل ما تؤمر

ستجدني ان شاء الله من الصابرين يعني كه اي پدر من بكن آنچه را كه فر
موده شده است كه زود بود كه اگر حق تعالى خواسته است مرا از
صابران يابي پس ابراهيم در ان حكم پسر را فدا كرد و اسماعيل عليه السلام
از براي حكم قضا سر خود را فدا كرد و در هر دو تسليم فلما اسلما ظاهر
شد خداوند تعالى هر دو را فرح داد و فدا فرستاد كه وفديناه
بذبح عظيم و هر دو را از ان غم نجات داد باين سبب ابتدا دولت
ايشان از انصاف شد كه آن قول اسلمت است بحقيقت فعل ايشان شيخ
قدس الله روحه فرمودند كه سالك بايد كه در بليات چنان تسليم
كند كه ظاهري و باطني اعتراض نكند در ان بليات برضاي باطن
و تسليم ظاهرش آيد و در سلوك راه دين و وصول بعالم اليقين تفويض
و تسليم الوجود لازم دارد و در همه احوال اين دعا را در وجود ورد كند
اللهم اني اسلمت نفسي واهلي ومالي واولادي وازواجي اليك و
وجهت وجهي اليك وفوضت امري اليك رغبة ورهبة اليك ولا ملجأ

ولا منجا

ولا منجا ولا مفر منك الا اليك بكتابك الذي انزلت ونبيك الذي
ارسلت كه اگر ما كه متقاضي روح بر سبيل باري در مرتبه تفويض و تسليم مايد
در رسول چنين فرموده است كه هر مومني كه بخوابگاه آيد بايد كه اين دعا را
بخواند انگاه سر بر بالين نهد شيخ قدس الله روحه ميفرمودند كه در ام
خواب كه محض غفلت است و بعض را نعرها صاحب شريعت تفويض
واجب است پس ازين طريق استدلال معلوم مي شود كه در سير سلوك راه دين
تفويض و تسليم از لوازم باشد مسئله پرسيدند كه تسليم بر چند نوع است
شيخ قدس الله روحه فرمودند كه بر سه نوع است يكي تسليم تدبير است و آن
توكل است بنده بايد كه در هر كاري كه بود اعتماد بر خداوند تعالى كند
و يكي تسليم حكم است و آن رضا بقضا است بنده بايد كه در همه بليات
بقضاء خدا رضا دهد و يكي تسليم تقدير است و آن تفويض است بنده
بايد كه پيش از آمدن بلا حكم او را تسليم كرده باشد كه دوستي اين اقتضا مي كند
كه هر چه از دوست رسد بنده بر ان اعتراض نكند بالقول و بالفعل دوست را راضي

بود چنانکه با فتوح یکی بود و با بلا نیز یکی شود اگر درویشان ایثار کنند و اگر نه
هرگز اعتراض نکند و نفس خود را به بلای او راضی دهد و هر مشقتی
که بوی رسد از برای رضای دوست تحمل کند آن شاید راه یابان گ
شیخ قدس الله روحه میفرمودند که خواجه سلیمان را شبی احتلام افتاد
بود و هوا بغایت سردی بود نفس ایشان را می گفته است که تو سرد است
توقف کن که آفتاب برآید و هوا گرم شود آنگاه غسل آر خواجه سلیمان فرمود
که آنگاه هلی را دیدم و برخواستم و خود را با خرقه در آب انداختم و غسل کردم
و خرقه را تاب دادم و خشک ناشده پوشیدم و با او در اد مشغول شدم
و در آن سرما نفس من بیهوش می شد و باز بهوش می آمد و همه زمستان در
آن مشقت و رنج بودم نفس را از برای یکی گرانی که در کار کرد این جفا
فرمود پس آن نصیحت آن که با نفس خود این معاملت از برای آنکه دشمنی
که او دشمن سخت مردونه را و قصد او با آدمی از قصد قاطع تن بهتر
ست زیرا که هر دشمن که قصد او بر تن میزند یا بر مال اما قصد این دشمن که

نفس

بر روی زمین که از ضعیفی نمیتوانند که روزی خود را بر گیرند ایشان
را ما روزی میرسانیم و شما را که حاصل رزق خود به طریق کسب را
سلوک می کنید و بکد یمین و عرق جبین اسباب معیشت خود می سازید
هم روزی شما میرسانیم پس گویی در عجز قوی با ضعیف برابرند و چنانکه
آن جانوران ضعیف را ما روزی رسانیم و ایشان را قوت
و قدرت حاصل کردن نیست و شما را قوت کسب کردن هست و شما را هم
ما روزی میدهیم و شما پیش ضعیفان برابرید زیرا که اگر قوت از
شما بر داریم با اصل رزق که با راستست از شما که بریم هیچ تدبیر
نمی توانید که دانه از زمین بر آید پس روزی همه بدست ماست ما میرسانیم
شما چندین عمر روزی مخورید عمر خود را بباطل صرف مکنید
و ذکر خداوند تعالی و خواندن قران مشغول باشید و زبان را از لغو
و غیبت نگاه دارید که آنچه میگویید می شنود و آنچه می اندیشید میداند
که و هو سمیع علیم پس توکل بر خداوند کنید اگر برزاق ایمان دارید

وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین و غرامت آخرت خود را امداد دید
وامروز بمخالفت هوای نفس آخرت را معمور گردانیده و خانه
گور را عمارت کنید که بسیار در انجا می باید بودن و توشه انجا
بطاعات و خیرات بسازید و آنجا خانه گور را بیشتر ازین خانه دنیا غم
خورید که گفته‌اند دو در بیره ماه اند برای ماندن خانه دنیا را عمارت
میکنی و غم آن دار آماده میکنی و برای چند قطره باران خانه را استوار
میکنی و با لگاه ستون را خراب نمی‌یابی پس چرا از زمستان
و غم آخر خانه گور را عمارت نمیکنی و از اعمال صالحه توشه انجا
آماده نمیکنی تا در ان ساعت ترا در انجا خواب باشند و همه باز گردند
ترا تنها گذارند که انجا جد و لتان با نفس خود چندین منافقت
از برای آن کردند تا این نفس دشمن را از ان دشمنیها باز دارند و از سعادات
باز نمانند که شیخ قدس الله روحه فرموده‌اند که هر که نفس استیلا آرد
دار امیر و لایت وجود او کردد هر آنکه بیشتر شهوات کرده‌اند در بند فرمان
ولا کتب شده و در زندان مخالفت فرمان خداوند محبوس گردانند چون تو

دل انکس

دل انکس را بچهار چیز مبتلا گرداند اول انکه از فواید راه خداوند
او را محروم تا هرچند که از راه خداوند با او گویند هیچ اثر نکند
دوم انکه از صحبت دوستان خود محروم گرداند تا هرچند که خواهد
بخدمت ایشان بود توفیق نیابد سیم انکه شناخت حرمت
ایشان را خداوند تعالی از دل وی بیرون برد تا هرچند که در
صحبت ایشان باشد آماج صحبت ایشان نشناسد چهارم انکه از متابعت
اولیاء الله محروم بود بسبب انکه کار وی در دست نفس و شیطان
بزبان آمده باشد ولیکن الفصاحب طلب را که الطف ازلی دست گیری کند
صحبت ایشان خوش کرامت کند و سعادت متابعت ایشان ارزانی دارد
تا بسبب متابعت ایشان از فواید راه خداوند تعالی نصیبی تمام یابد و علم شناخت
خاطر رحمانی و شیطانی حاصل کند و علم مخالفت نفس بدست آرد و عمل
مشغول شود و روزگار خود را در مخالفت نفس گذراند چون از مغالم
خشم فرا کند بمنزل جنت نزول کند فرموده که و نهی النفس عن الهوی
فان الجنة هی المأوی یعنی آنها که نفس خود را باز داشتند از خو

از آنچه او را بدان مبتلا نموده و در آن کار رضای ما نمودی و از
برای رضای ما هوای نفس را منع کرده در بهشت با همه نعمت جاء
المتقین است و افضل عبادات ترک گناه است چنانکه رسول الله
فرموده است که ترک ذرة مما نهی الله خیر من عبادة الثقلین
یعنی که ترک گفتن ذره از گناه بهتر است از عبادات آدمیان
و پریان پس بر کار شتابید و عمر عزیز را عزیز دارید تا پشیمان نشوید و از
درجات آخرت محروم نمانید توفیق ما ارزانی از این سعادات
محروم مگردان یا اله العالمین یا خیر الناصرین **باب شانزدهم**
در شکر و توکل بدانکه نعمت شکر آن بود که بقوت آن نعمت در فرمانها
او عاصی نشوید و بقوت آن نعمت پرستید خداوند تعالی فرمود که
واشکروا نعمة الله ان کنتم ایاه تعبدون یعنی شکر گوئید نعمتهای
خداوند را اگر مرا او را بنده می کننده کائید ولیکن شکر چنان باید که
بزبان حمد گوید و دل شکر او مستغرق باشد از دیدن غیر حق و جای دیگر
می فرماید که لئن شکرتم لازیدنکم یعنی اگر شکر گوئید نعمتهای ما را هر آینه

ما نیز

ما نیز نعمت را بر شما زیاده کنیم و فرمان خداوند بر بنده است که شکایت
کنند از پروردگاری نعمت را از ما ببینند و آنچه به شما داده
ایم تا بر شما زیادت شود و دیگر رسول را بیان نعمت می فرماید که
بذکر نعمتها فرمان میرساند که واما بنعمة ربک فحدث یعنی یا محمد داد
حق تو از عهد ابتدای طفولیت تا غایت بلوغ رسالت من المهد
الی اللحد چندین هزار الطاف و اکرام بر ربوبیت خود ترا اعطا
فرمودیم تا نیز چنان مکن که نعمتهای ما را یاد نکنی پس آنکه رسول یک طرفة
العین از شکر او خالی نبودی باز بذکر صریح اشارة می فرماید که
واما بنعمة ربک فحدث یعنی که اگر چه دل مبارک تو بدین نعمتها معتقد است
اما بزبان نیز بگوی از برای تعظیم ما از آن جهت رسالت [illegible] و برای
از نعمتهای ما حکایت کن تا اهل ایمان بشنوند چنانکه ایمان اقرار زبان
است و تصدیق دل نیز شکر گفتن بزبان است و عقیده دل چنانکه
می فرماید که واشکروا لی ولا تکفرون یعنی که شکر گوئید از نعمتهای
ما و مپوشانید نعمتهای ما را انجا موش و این شکر و حمد رسول است فرموده

که لا اله الا الله و افضل الدعاء الحمد لله یعنی فاضلترین ذکرها آنکه
الا الله است و فاضلترین دعا الحمد لله است یعنی که
خواهش کردن از خداوند گفتن الحمد لله است که این کلمه جامع است
مر دین و دنیا را که چون بنده بزبان گوید الحمد لله رب العالمین و دل او
بدان منعم مشغول بود خداوند تعالی آن نعمت را بروی زیاده کرداند
زیرا که در گفتن بر نعمت وعده زیادتی فرموده است که در وعده خداوند
خلاف نیست پس هر که نعمت دین و دنیا از وی حاصل باید این کلمه است که الحمد لله رب العالمین
لاجرم بهترین دعاها این کلمه بود و در حدیث دیگر می فرماید که من لم یشکر الناس لم یشکر الله
یعنی هر آن آدمیان را شکر نگوید خداوند را نیز شکر نتواند گفتن یا نعمت که از خدا
وندست و آن بسبب تو میرسد رسول شکر آن سبب است می فرماید
تا بدانی که کل نعمت از خداوندست و بحکم و تقدیر او چیزی نمیرسد پس اگر
بگوئی که از غیر او میرسد و آن بحکم و تقدیر او بتو میرسد پس آن سبب را نیز شکر
می توان گفتن تا معلوم شود که در شکر مواهب خداوند مبالغت
باید کردن و یکی از اسمای حسنی شکورست و معنی شکور آنست که بنعمت

کنند در شکر

کنند و در شکر و شکر از خداوند مر بنده را رضا باشد یعنی که باندک
عمل چیزی که از بنده در وجود آید خداوند تعالی مر آن بنده را جزای
بسیار دهد و ثواب بسیار کرامت فرماید و آن چیز از برای بنده کا
نست یعنی که باندک عملی از شما در وجود آید و آن نیز توفیق ماست
پس ما شما را شکر می گوئیم یعنی جزای آن عمل و ثواب آن بشما میرسانیم شما
نیز بر این الطاف چندین هزار که از حضرت ما بشما میرسد شکر حضرت
احدیت ما بجهود لازم شمرید مسئله پرسیدند که شکر چیست شیخ
قدس الله روحه می فرمودند که شکر از تعظیم ادا کردن بود بزبان
و از دل و بدیگر مستغنی بود بدل آن یا بزبان که مطلقا شکر دیدن منعم
نست یعنی که چون نظر باطن او بمنعم مشغول باشد و شکر نعمت خداوند را
ادا کرده باشد شیخ قدس الله روحه میفرمودند که رسول فرموده است
که در آن شب که سفر عالم علوی در آسمان هفتم بمقام ابراهیم خلیل الله رسیدم
بر ابراهیم سلام گفتم ابراهیم گفت علیک السلام ایها الولد الصالح والنبی الصالح
و چون جواب اگر داد آنگاه گفت که یا محمد چون بعالم دنیا روی امت خود را

از من سلام برسان و بگوی مر ایشان را که در بهشت خاک خوشبوست و آب
خوش و زمین خالی بسیارست درخت باید نشاند چون رسول الله علیه السلام باز
آمد در بامداد نماز با جماعت بکرد و قصه شب معراج که بمحراب یاران آورد
و سلام ابراهیم با یاران خود در میان آورد که ابراهیم مر امتان مرا این سخن
فرمود که در بهشت خاک خوشبوست و آب خوش و زمین خالی درخت
نشانید یکی از یاران گفت یا رسول الله ما در دنیاییم و درخت
در بهشت چون نشانیم رسول فرمود که در بهشت درخت نشان این
کلمات که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم باز رسول الله فرمود هر آن
مومن که این کلمات ده بار بگوید خداوند تعالی در بهشت بنام آن
بنده مومن هزار درخت بیافریند پس شکر نعمت آفریدگار این
بود که روزگار خود را ضایع نکنی و بر کار باشی که این دنیا بر رهگذر
سیل فناست و بر گذرگاه سیل چه داشتن عمارت اینچنین جایها
پایدار نبود و هر که در دل بنده پایداری نباشد پس خود را حجت

میدهد

میدهد و عمر عزیز را از پی معماری اینجهان ضایع میکنید و دست در
آن سرای دارید که وطن اصلی شماست بسیار خواهید اینجا
بودن و اینجا عمارت مکنید بس بمقدار حاجت عمارت کنید تا گذر
آن راه را زیاد زاد خود بتوانید رفتن و توشه آن راه تقوی است
و عمل صالح است که فان خیر الزاد التقوی پس شکر نعمت خداوند
این شد سبب بعثت الخ کار اینجهان سازی و کار ملک ابد را ساخته
کنی تا در آن روز که صفت آن روز اینست که یوم یفر المرء
من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه شما را دست گیری کند
که آن روز روزی بود که مرد از برادر عزیز خود گریزد و از
مادر و پدر خود گریزان بود و از اهل و فرزند نیز گریزد که در دنیا
صد هزار النفس عزیز خود از برای ایشان ضایع کرده است و اوقات
نماز را فوت کرده است و نمازهای جماعت را از برای ایشان
بباد داده است و از حلال و حرام دنیایی حاصل کرده و وبال

قیامت وحساب وشمار آن روز هر منبر خود جمع کرده از برای
اهل وفرزندان وچون در آن روز فزع اکبر محتاج می شود
ایشان دست کیری نمیکنند واز تو میکریزند تا چنین آورده اند
که فردای قیامت مسلمان را که اعمال خیر وشر آن را بسنجند وبمقدار
روی ناخن از اعمال خیر باید تا کفه خیرات او راجح شود از عذاب
خداوند خلاص یابد آن مسلمان بکرد عرصات برآید واهل خود را
وبرادر خود را از خیر بدان مقدار بخواهد تا خلاص یابد بدهند پس
وهر یکی همین عذر کویند که ما نیز محتاجیم واز تو فرو مانده تریم دیکر
وطاعات احتیاج داریم بسیار پس مصلحت آنست که امروز وقت
وسعادتست از برای ایشان در کار خود نکنی از برای ایشان
رضای خداوند را فرو نکذاری وان کار خود را که فردای قیامت
دست کیری کنند ومونس کور تو خواهند از برای کارهای ایشان
پس نمیکذاری که پشیمان شوی وان پشیمانی در آن روز سود ندارد کار امروز

می باید کردن

وفرزندان خود و[illegible]

می باید کردن که وقت کار است که مرد دهقان که بزراعت مشغول
می شود عقل او این تقاضا میکند که هر چه زمین که ملک او ست
او را تخم بیشتر می خورد وازان زمین که مملکت او از برای معنی
که آن زمین او را ملک نیست چهار دانک آن نفع دیکران می
برند پس این تمثیل بر جهت طاعات وخیراتست زمین که ملک
نفع آن بکلی وجزوی بتو باز میکردد هر چه کارهای دنیاست
زمین مملکه است که یک جزوی بتو میرسد باقی را اهل وفرزندان
می برند اکر عقل داری اندیشه کن که عمر عزیز را در ملک خود صرف
میکنی که طاعات وخیراتست تا در زمین مملکه روزکار میبری
که طلب دنیاست واکر زمین ملک خود را که عبادتست بیشتر تخم وا نکنی مکر
مبارک باشد که بطلب دنیا ومشغولی اکر این قصدی که با جاه خود میکنی
تدبیر این کار نیست که بخداوند باز کردی وعمر را ضایع نکنی وچندان
کنی که آخرت را معمور کنی ناکاه بود که باید رفتن ناساخته کار نمانی

که شیخ قدس الله روحه می فرمودند که بر کل وجود آدمی شکر لازم است
و بر هر عضوی از آدمی شکر هست مناسب العضو و کفران نعمت
آن عضو نیز مناسب آن عضوست که اگر آن شکر را از آن عضو
از عهده آن بیرون نیایی فردای قیامت در مانی پس شکر
اعضا آن بود که هر عضوی را در خوردی شکر گفته شود و از عهده
آن شکر بتمامی بیرون آید تا خداوند را بنده شاکر باشد و شکر این
اعضا آن بود که حق تعالی بنده را دست آفریده و نعمت گیرایی
در وی بنهاده و شکر نعمت گیرایی دست آن باشد که مصحف گیری
و از مال خود بدست خود چیزی در راه خداوند ایثار کنی و
کفران آن نعمت بود که گیرایی را بجایگاه صرف کنی و چیزی را که
نشاید گرفتن بگیری و دیگر چشم آفرید و نعمت بینایی در وی
تعبیه کرد و شکر این نعمت بینایی آن باشد که در روی پدر و مادر
نظر کنی و اندر ولیت بود و در روی علما و مشایخ نظر کنی و کفر

ان نعمت

این نعمت آن بود که نامحرمان را نظر نکنی و دیگر گوش آفرید و در وی
نعمت شنوایی داد و شکر این نعمت آنست که سخن حق را بشنوی
و استماع احکام شریعت کنی و کفران این نعمت آن بود که سخن حق را
نشنوی و گوش به آوازهای حرام داری و دیگر زبان و نعمت گویایی
داد و شکر این نعمت آنست که دایم زبان خود را بذکر خداوند و گفتن
تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید و تکبیر روان داری و کفران این نعمت آن بود
که زبان را بلغو و غیبت مسلمانان گردان کنی و دیگر قدم آفرید و نعمت
روانی در وی نهاد و شکر این نعمت آن بود که به نماز جماعت روی و به زیارت
بیماران کنی و به زیارت اقربا روی و کفران این نعمت است که قدم
از جماعت باز کشی و بیمار پرسی کسی نروی و از ... پای
باز کشی دیگر در تن آدمی صحت داد و شکر نعمت صحت عبادات صرف کنی
و کفران این نعمت آن بود که مخالفت فرمان خداوند کنی و صحت تن را در
معاصی صرف کند بر خداوند تعالی چنین نعمت در وجود تو بنهاد اگر

و بر هر نعمت بر تو شکر لازم گردانیده باید که شکر این نعمتها بشناسی
و از کفران نعمتها دور باشی و عمر عزیز در طلب رزق ضایع نکنی
که هر نفسها که از آدمی در وجود می آید بسبب و نهایت طلب سعادت دیگر
آدمی را از برای نفس است و فرزندان پس قادر علیم حکیم ضامن رزق
شماست و آنچه را که از برای تو آماده کرده است که از روزی تو
بر تو نوشته بدیگری نخواهد دادن و دل فارغ دار و آنچه را که
از برای دیگری پیدا کرده است از روزی او بروی نوشته
بر تو نخواهد دادن زحمت مبین و آنچه را که از خیرات و طاعات
که بر تو فریضه گردانیده است غیر تو ادا نتوانند کردن و آنچه را که
از طاعات و خیرات که دیگران می آرند ترا سود نخواهد شد بر کار باش که
استعمال این اعضا بطاعت سعادت است و ارتکاب معصیت بدین اعضا سبب هلاکت
و زیان است پس شکر این نعمتها آن بود که اسباب سعادت آدمیت را
تفاوت [illegible] سبب طلب و نیاز کار و کار خود بر زبان نیازی و جمله امور

بحق گذاری

بحق گذاری که آنچه قسمت تست از تو در نمیگذرد و آنچه قسمت تو نیست
بتو نمیرسد و بکوشش تو کار بر نمی آید قدم همت در توکل دار
که خداوند میفرماید که فتوکل علی الله و کفی بالله وکیلا
پرسیدند که توکل چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که توکل آن
بود که بنده ترک تدبیر گوید همه در کارها و مصلحت کار خود را بخدا
باز گذارد یا آنکه اصلح عباد بر خداوند واجب نیست ولکن با آنکه
بکرمت خود مصالح بندگان را با تمام میرساند که و من
یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا
خداوند می فرماید که انکارهای خود را بر من که خداوندم
بیار و پسندیده بود مر آن کس را و بر آوردن کارها
ی خداوند شیخ قدس الله روحه میفرمودند که چون بنده مو
من بنور ایمان نظر کند داند که هیچ کاری از ارادت و خواست
خداوند عز و جل بیرون نمی آید آنکه مصالح خود را بحق گذارد که خداوند

عالم سازنده کار مومنان است که و علی الله فلیتوکل المؤمنون و الصفت
کننده موحد خداوند توکل بر خداوند کند در همه کارها بصفت
نزدیک خداوند تنگ محبوب است که ان الله یحب المتوکلین یعنی خداوند
دوست میدارد دانائی که کارهای خود را بحضرت وی سپارند
و رسول الله فرموده است که لو توکلتم علی الله حق توکله لرزقتم
کما ترزق الطیر تغدو خماصا و تروح بطانا رسول الله میفرماید
که اگر شما مصالح خود را بخداوند گذارید چنانکه حق گذاشتن است
بدرستی که روزی داده شوید چنانکه داده می شوند مرغان را که بامداد
از آشیانهای خود می آیند شکم ایشان خالی باشد در شبانگاه که با
خود باز میگردند شکم او پر باشد این تمثیل است که بیان میفرماید که یعنی
این طایرات را کسبی نیست و علمی ندارند که بآن معنی اسباب رزق
ایشان مهیا شود خداوند تعالی این مرغان را از لطایف احسان
میرساند الی الاتی و اسباب و اگر شما آدمیان نیز از برای رضای

خداوند

خداوند بکسب خیر مشغول باشید و از برای اسباب وقت طلب
دنیا و رضای خداوند را فوت نکنید چه می پندارید که خداوند
شما را روزی نمیدهد چنین است که هر که توکل کند بحضرت ما و
کار آخرت سعی نماید و در اسباب رضای ما کوشد و آن اسباب
طاعات که رضای ما در آنست پس ما نیز روزی این بندهٔ
او رسانیم شیخ قدس الله روحه میفرمودند که هر که او توکل درست
شود التفات نکند با آنکه نصیبهٔ او از دست او بیرون رود و دنیا
فتوی بوی رسد یعنی که آن رونده را مقام توکل داده باشند
باطن او بدیدن منعم چنان مستغرق باشد که از رفتن دنیا و
و آمدن او با او مشغول نشود و در هر دو حال یکی بود که با آمدن
فتوح شاد شود و به رفتن تأسف خورد که حق توکل اینست
که بقا و فنای ماسوای الله به نزدیک او یکسان باشد یعنی که توکل حقیقی
آن بود که هر چه جز خداوند در باطن متوکل راه نیابد و هیبت انجز

را به نزدیک آن مقداری ندارد بوجود علم او شادمان و بعملش مغرور نشود
و توکل ایشان متوکل حقیقی بود و شیخ قدس الله روحه میفرمودند که
توکل اعتماد دل بر خداوند و ماندن تدبیر خود و آرمیدن بتقدیر حق
بی اعتراض باطن بنده باید که با حکم او بخصومت بیرون نیاید که
زحمت بسیار بتو رسد و عاقبت تا بحکم خداوند رضا ندهی خلاص
نشوی این آن بود که هم از اول کار بحکم خداوند رضا دهی و امور خود را
بحق حواله کنی و دل در بند رضای خداوند داری و امید از خلق منقطع
گردانی و خود را بکلی تسلیم حکم خداوند گردانی و در کارهای دینی و دنیائی
خود را بحق سپاری و قدم در کوی طلب [illegible] داری و صحبت پیران
را در عبادات خداوند صرف کنی که شیخ قدس الله روحه میفرمودند که
چون بنده در حال صحت و توانائی طریق حسنه را سلوک کرده باشد و بر وظایف
عبادات ملازمت کرده باشد و روزگار خود را ضایع نکرده باشد و عمر
عزیز خود را عزیز داشته باشد و انفاس را بذکر خداوند و تسبیح و قراءت

قرآن را

قرآن را معروف داشته باشد و وجود خود را بجود و سجود مشغول داشته باشد
و خود را معطل و مهمل نگذاشته باشد و چون بیمار شود علت مرض و قوت
را از اعضای او ساقط گرداند پس و بران وظایف نتواند مشغول
شدن و دل خواهش کند که خدمات حق تمام نماید اما تن بار دل نتواند
کشیدن خداوند مر آن ملائکه را که حافظ و رقیب او باشند و کاتب اویند
فرماید در آن اوقات که بنده مومن مشغول بود و بندگی میکرد
وظایف عبادات و خیرات می آورد طاعات او در نامه
اعمال او می نوشتند اکنون نیز نویسند که دل این بنده من بخدمت
منست ولیکن نمیتواند و شما در اوقات طاعات وی و عبادات
وی می نوشتید اکنون نیز نویسید تا آنگاه که قید مرض از وجود او بر
دارم یا او را بجوار خود رسانم که این بنده در حال صحت خود عمر عزیز
ضایع نکرده است و من دانای اسرارم میدانم که این بنده
من تا صحت بودی روزگار خود را ضایع نکردی پس اکنون که بیمار شد

و قوت عبادت نماند و دل او میخواهد و تن او ممتنع بود از کرم من شرم
که او را امام نجست نیک او و شمار در نامه اعمال او نیکوئی نویسند
تا آنگاه که این بنده بیکور از زین دنیا و محنت او برهانیم و او
زین عالم کون و فساد بفضای دل کشای و جنة عرضها السموات
والارض برسانیم و بشارت یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
الی ربک راضیة مرضیة بشنوانیم و چون ملک در اید از مبشران
غیب بشارة لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة بگوش
جان او برسانیم پس هر که عاقل بود انتقال ازین مقام بهان مقام
مصیبت نشمرد و گذشتن از مقام فانی بر وی دشوار نیاید
و چون چشم بر العالم کشاید منازل فردوس را بیند و محال قدس را
مشاهده کند و خود را بیند که از محنت و فکر گذشته است و از مهالک
خلاص یافته است و زندان شکسته است و از مهم دشمنان رسته و بدو
ست پیوسته زبان بحمد پروردگار کشاید و گوید الحمد لله الذی اذهب

عنا الحزن

عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور ربنا ما را و جمله مسلمانان را ازین مردان
نصیب کنی و در دار السلام جمع گردان یا اله العالمین یا
خیر الناصرین در معرفت خداوند عز و جل بدانکه
معرفت شناختن بود و این شناختن بر سه قسمست یکی معرفت عام
و یکی معرفت خاص است و یکی معرفت خاص الخاص است اما
معرفت خاص عام معرفت التوحید است فمنهم ظالم لنفسه آن و معرفت
خاص الخاص طایفه ایست که و منهم مقتصد اند و معرفت خاص خاص معرفت
آنگروه است که و منهم سابق بالخیرات باذن الله و خداوند میفرماید
که و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفون یعنی آفریدم
آدمیان را و پریان را تا ما را بشناسند و ما را که آفریدگار ایشانیم
بینم بر سبیل شیخ قدس الله روحه میفرمودند که اگر برای معرفت
عجم دنیائی [illegible] که بر سد خیزش از اسباب و الات بود وان
مختلف المعانی چون زمین که تخم اندازند و چون آسمان که [illegible]

و آفتاب از وست و چون هوا که سبب اعتدال است میان دی
زمین و گرمی آفتاب و چون شخص که تخم انداز و دهقی که حرکات
کند و آهن و چوب و رسن که آلت حرث است و باز این آلات
را چندین خلق دیگر بکار می‌باید و چون درو زیگر و آهنگر
و رسن تاب و باز این خلق چندین کسی دیگر بکار می‌آید تا ایشا
ن بدین کار برسند پس اگر بحقیقت نظر کنی این دنیا و هر چه در د
نیاست از آسمان و زمین و فلک و ملک و ماه و آفتاب و ستاره
کان و حیوانات و نباتات و جن و انس بجمله در کار می‌باید تا یک
تخم بکمال رسد و ثمره او حاصل آید ابر و باد و مه و خورشید
و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری همه از بهر تو
سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
پس بحقیقت دنیا و آخرت و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت
و دوزخ و هر چه هست این کارها می‌باید تا این تخم معرفت بکمال ثمره

کی رسد

کی رسد و از این تخم معرفت ثمرات بحاصل آید اما معرفت بر سه قسم است
یکی معرفت عقلیست دوم معرفت عام است و درین نوع معرفت
کافر و مسلمان را شرکت است زیرا که بذات الوهیت جمله اقرار دارند
چنانکه میفرماید و لئن سالتهم من خلق السموات والارض لیقولن
الله و این نوع معرفت موجب نجات نیست مگر آنها که عقل ایشان
موید بود بنور ایمان و مقر بود به نبوت انبیا و باوامر شرعی
قیام نمایند و از نواهی اجتناب کنند و درین نوع معرفت
عقلی بمدرکات حواس ظاهری و قوای باطنی و نظر عقل حاجت است
تا بحواس ظاهری بعالم محسوسات نگرد و بقوای باطنی بنظر عقل
استعمال کنند و عقل حکم کند که این مصنوعات را صانعی هست
و این موجودات را خالقی باشد و قدرت در هر نوعی
از موجودات مشاهده کنند و از آنجا استدلال کنند که آن همه اینچنین
از فعال لما یرید صادر شود و هر که اینچنین کند قادر علیم حکیم باشد

پس هر که را نظر عقل صافی تر بود و عجب او کمتر باشد و هر که را عجب
کمتر باشد ریاضت و فکرت او بیشتر باشد و استدلا
لات او از انواع مصنوعات در اثبات صانع زیادت
باشد و دلایل او در وحدانیت آفریدگار واضح تر بود و لیکن رو
ح آدمی بقالب او از برای حاصل کردن این نوع معرفت
نفرستاده اند زیرا که این نوع معرفت طلب کردن دلیلست
و در ادله تفاوت بسیار می افتد اما معرفت دوم نظرست
و این معرفت حاصل است که چون تخم روح بزمین بشریت
افتد آبی تخم را از قانون شرع تعیین پرورش دهند و آنچه را
که در ملک و ملکوت است از تصرف تصرفات اهل علم مدرکات ظاهری
و باطنی ادراک کنند و نقاب حجاب از چهره او بردارند و جمال
آثار حق را بنظر او عرضه دهند و از هر آنچه دل او بر یکتایی آفریدگار
حاصل کنند که فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و این آن قسمت

که سالک

که سالک را در مقام تحقیق پیدا شود که در هر چیز که نظر کند جلال
و جمال خداوند را مشاهده کند که ما نظرت فی شیء الا و رایت الله
فیه و اگرچه این مرتبه بلندست و این مقام نیک شریف است اما این
مخدره غیب را هیچ مشاطه از انبیا و اولیا نقاب غیرت
از رخسار او بر نینداخته اند و همواره او را به نقاب عزت
و استار عظمت متواری داشته اند تا دیده نامحرمان اغیار
بر کمال جمال او نیفتد و چشم زده اهل زوال نشود که العین حق
اما معرفت سیوم معرفت شهودیست و این معرفت خاص الخاص است
که خلاصه موجودات ایشانند و کونین در خافقین تبع وجود ایشان
صاحب دولتان است و فایده تعلق روح بقالب بتحقیق این
معرفت بود که رسول الله می فرماید که من عرف نفسه فقد عرف
ربه و هر سالکی را که این نوع معرفت آید علامت او آن بود
که اگر بروی آب رود تواند چنان که رسول الله می فرماید که

لو عرفتم الله حق معرفته لمشیتم علی البحور ولزالت بدعائکم الجبال یعنی اگر
شما بشناسید خداوند را چنانکه حق شناختن است بقدم صدق اگر
بر روی دریا سیر سلوک کنید قدم شما تر نشود و اگر دعا کنید
و از خداوند درخواست کنید که این کوه را از جای بیرون آرد
که خداوند آن دعای شما را اجابت کند و کوه را از جای
او بیرون برد شیخ قدس الله روحه میفرمودند که چون سالک راه
خداوند منازل قطع کند و مسالک راه چنانکه طریق شیخ است
سیر سلوک کند و همت بر رفعت درجات و در مقامات ثابت دارد
و شب و روز کوشش راه ملازمت کند آنچه بر همه مقامات برسد
مسئله در بیان علامت معرفت چیست شیخ قدس الله روحه
فرمودند که علامت معرفت آنست که چون رونده راه را
معرفت که شناختن خداوندست حاصل آید این رونده از
شناختن غیر او بتمامی اعراض کند مگر از شناختن آنانی که شناختن

ایشان

ایشان از اینست باز جمعی از عارفان را علامت معرفت ایشان
آن بود که دنیا را مانده باشند و عقبی را نجویند منزلهای ایشان
طاعات بود از طاعتی بطاعتی میروند و رضای خداوند را مطلبند
تا آنگاه که بمرادی که میدارند برسند و باز عارفان باشند که
معرفت ایشان آن بود که در بیشتر اوقات ایشان بفکرت
مشغول باشند و بیشتر شغل ایشان بطاعات بود و بیشتر سخن ایشان آن
بود و در بیشتر اوقات ثنای حق گویند و الفاظ ایشان بذکر معروف
بود و دایم نظر ایشان بر لطایف صنع خداوند باشند و باز طایفه باشند
از عارفان که علامت معرفت ایشان آن بود که در کل احوال اعمال
ایشان از میل بغیر حق فارغ گشته بود بیشتر حالات ایشان مستغرق
خداوند بود از ما سوی الله بر خاطر ایشان نگذرد و در دل
ایشان از غیر او اثری نمانده باشد **مسئله** رسیده که حقیقت
معرفت چیست شیخ قدس الله سره فرمودند که حقیقت معرفت آن بود که کل صفات

عارف را از دو نسبت باشند تا از صفات خود فانی شود و بصفت حق باقی
شود آنگاه مشاهدهٔ خداوند بر جان او غالب شود و علامت آن
حال آن بود که تن او از خلق و صحبت ایشان گریزان شود و دل او
از خلق وحشی گردد و عرشی شود و دنیا و آخرت به نزد او
مقداری نماند و به هر دو عالم سر فرو نیارد و بجز خداوند
وصل اندیشه نکند بیت منکه سر در نیاورم به دو کون مص گردنم زیر
بار منت اوست بیت تو و طوبی و ما و قامت یار مص فکر هر کس بقدر
همت اوست و در طاعات و عبادات او به طمع بهشت نباشد
و از خوف دوزخ نیز نبود و مراد ذات او همه مراد حق شده
باشد و خداوند او را بکمند عنایت خود در خدمت خود
میدارد و نگذارد تا زمانی از حضرت او غایب شود و عنایت
پادشاه بود و در حق وی مسئله پرسیدند که کمال معرفت چیست
مر سالک را شیخ قدس الله روحه فرمودند که رونده را کمال معرفت

اول

اول آن بود که این رونده آفتاب صفت شود که بر همه عالم یکسان
بتابد و فرق نکند میان هیچ چیزی و زمین صفت شود
که بار کل موجودات را کشد یعنی اعراض و آتش صفت شود که جمله
روشنائیها از او بود و همه خامها بصحبت او پخته شود و آب
صفت شود که زندگی همه چیزها در صحبت او بود و پاکی
همه ترکیبها از او حاصل آید و هر چیزی که مکدر بود چون بوی
رسد صافی گردد و هر کجا قدم این چنین عارف رسد ترکیبهای ظلمانی
بروشنائی موافقت بدل شود و نظر باطن او بمشاهدهٔ
خداوند چنان مستغرق بود که او را پروای خود نباشد چنانکه
یکی از صدیقان که هفت سال موی روی خود را شانه می
نکرده بود و او را پرسیدند که چرا موی روی خود را شانه
نمیکنی الصدیق گفت که هفت سال تمام شد که مرا پروای خود
نبوده است و شرم داشته ام که در نظر پادشاه که در حضرت پادشاه

تباه نکردن موئی روی خود مشغول شوم این عزیز کردگان بعزیز
داشتن چنین اوقات چنین عزیز شدند که بیکاران این
قدح رنگی نیست پس آن صوفیان قدم میزنند و منزل قطع میکنند
و میروید که سفر این عارفان بقدم همت بود منزل ایشان بقرب
کرامت باشد و هرچند که زاهدان بقدم طاعات روند این عارفان
که بکمال معرفت رسیده اند و بقدم اخلاص و نیاز و شکستگی روند
پس چون فیل عارفان و پشه قدم زاهدان باشند پیر زاهد
بر همه یک روزه راه پیر عارف بر همه تا تخت شاه مسئله پرسیدند
که رونده بدین معارف مخصوص گشته بود صفت او چه باشد
شیخ قدس الله روحه فرمودند که چون سالک قدم در راه نهد
و در سلوک راه استقامت کند و گشاده این راه او را استقامتی حاصل
آید بدین عارف خبیر گردد و علامت او آنکه ذره از معرفت
خداوند را بهزار فردوس اعلی برابر نکند و در مجاهده و ریاضت

چنان

چندان کوشیده بود که نفس را بمقام فنا رسیده باشد و چون نفس بفنا
رسد و در وجود انسان این علامت پیدا شود که در هر که
نظر کند او را بهتر از خود بیند که تا رونده را تمام نفس او
مقهور نشود این سیمائی در وی پدید نیاید و چون رونده
راه بدین مقام برسانند بعد چون خاموش شود نیت آن خاموشی
این بود که جز حق نگوید و چون چشم بر هم نهد مراد او آن بود
که جز بلقای خداوند باز نکند و چون سر بزانو نهد مقصود او این بود
که چون الصور و میدان اسرافیل سر بر نیاورد و این همه از آن بود
که انس بسیار یافته بود با خداوند که صفت عارفان حقیقی این
بود مسئله پرسیدند که عبادت عارفان چیست شیخ قدس الله روحه
فرمودند که عبادت عارف حقیقی آن بود که دائم مراقبه
احوال مشغول بود که نگاه داشتن انفاس چنان مستغرق شود که
در کل احوال و اوقات خود نگذارد که هیچ نفسی از وی غافل برآید

بی یاد دوست زیرا که محققان این راه چنین گفته اند که هر دمنده که
یکنفس از وی بغفلت بگذرد پایی با وحق فرو آید چون بود
حیات النفس بالروح وحیات الروح بالذکر یعنی زنده گانی
تن بجان است و زنده گانی جان بذکر پس چون جان را که نسبت
زنده گانیست از تو باز میگیرند و تو فوت می شوی پس ترا حق
کالبد جان را که ذکرست دران نفس که از جان باز گیری و بغفلت
نفسی براری یا فرو آری پس چنان بود که در طریقت گرد
بود که دایم مراقبه احوال خود کنند تا نفسی از ایشان بیکار نگذرد

[illegible]

مسئله پرسیدند که نور معرفت چیست شیخ قدس الله روحه
فرمودند که در باطن هر مومن چهار نور است که بسبب مخالفت فرمان
حق آن انوار در حجابست یکی نور ایمانست و یکی نور
اسلامست و یکی نور توحیدست و یکی نور معرفت و این انوار
که در حجاب ظلمت عصیان مانده است و چون بنده مومن را پشیمانی

پیدا شود

پیدا شود و آتش ندامت در باطن او پدید آید جمیع نجاسات را از وجود
او ناچیز کند و این انوار حجاب بیرون آید و بعد از آن نور ایمان
و اسلام و نور توحید در باطن او شعله زند و بدان روشنائی
انوار بیند که چندین گاه در زندان بوده است و توبه کند و قدم
در راه نهد و بمجاهده و ریاضت مشغول شود آن زمان تمامی
از حجب بیرون آید و نور اسلام و نور ایمان و نور توحید ظاهر او را
معمور شرعی گرداند و نگذارد بر ظاهر او خلاف شریعت رود
و نه قولی و نه فعلی که مخالف آنها همه بکفر میکشد مه عارف
کسی که شریعت شعار مه آنگاه نور معرفت شعله زدن آغاز
کند و چون قدم بر جاده شریعت ثابت دارد و کوشش
بسیار کند نور معرفت بر باطن معرفت روز بروز غالب شود و الهامات
شیطانی را از رحمانی بنور معرفت شناسد که الخاطر الشیطانی نفسانیست یا از
رحمانیست بنور الخاطر شیطانی را دفع کند چنانکه این شیطان را

بران رونده و نشاید که مراد از نور معرفت بینش است مسئله
رسیده‌اند که همه مؤمنان خداوند را شناخته‌اند و وحدانیت او
اقرار کرده‌اند ایشان عارفند و باز جماعتی را مخصوص میگردانند
و میگویند که ایشان عارفند تخصص را چه فایده است شیخ قدس
الله روحه که فرموده‌اند که در حروف در هر حرف معنیست که آن
معنی در آن جماعت که ایشان عارفند بود در باقی مؤمنان
آن معنی نبوده باشد که خلاف فرمان خداوند و خلاف
شرع محمدی بود صلی الله علیه و آله و سلم و در حرف دوم که علامت است
و روی معنی آنست که آن وجود که نام عارف بروست دایم
نفس خود را در عبادت خداوند دارد که اگر نفس فارغ ماند
هر آینه آن نفس بیکار آدمی را در فسادی کشد لاجرم دایم
نفس را در عبادت دارد و حرف سیم که رمیست از وی
معنی آنست که نفس در ریاضت رام کند که آن مرکب حروف آن

جز ریاضت

جز ریاضت رام نشود و حروف چهارم فیست و درین
حرف معنی آنست که نفس فانی نمی شود و راه گشاده نمیشود و حروف
پنجم سیست و درین حرف معنی آنست که مخالفت نفس باید کردن
که هوی را مقهور کنند که مقصود جمله رونده کان این است و آن
جماعتی را که عارفان میگویند ایشان می باید که بدین اوصاف
موصوف باشند اما عارفان این زمان برخلاف این اوصاف
حمید را بدل کرده‌اند بصفات ذمیمه که ضد این صفاتست چنانکه در حرف
میم معنی آنست که مقاومت کننده نفس بود عارفان زمانه میم را
از مراد گرفته‌اند و الم بر مراد نفس قدم میزنند و آنچه را که
نفس ایشان می فرماید بر آن می روند بسبب آنکه کار فرمای
نفس نمی‌شناسند و در حرف عین معنی آنست که نفس را دایم
عبادت دارند عارفان زمانه عین را در عزت گرفته‌اند دایم
عزت و جاه نفس مطلبند و اگر جمعیتی در آیند که ایشان را تعظیم

نکنند چنان منغص شوند که از خود شان خبر نمانند و در حرف ری
معنی انست که نفس را بریاضت رام کنند عارفان زمانه ریا
را از ریا گرفته اند و هیچ عملی را بریا منسوب نکنند لاجرم در هیچ
عملی ایشان را ثواب نبود و در حرف فا معنی انست که فانی
گردد عارفان زمانه فا را از فخر گرفته اند و بر همه خلق تفاخر
میکنند و هیچ بنده را از بنده گان خداوند بالاتر از خود
نمی بینند و در حرف نا معنی انست که نفس مقهور شود و عارفان
زمانه نا را از نهمت گرفته اند و با این چنین اوصاف ذمیمه
و خصال ناپسندیده و اخلاق نامرضیه که در وجود ایشان
هست همتهای بزرگ شده اند و در عالم نمی گنجند که ما عارفانیم و مکملیم
از نفس بیرون نمی روند و شب و روز در طلب دنیا عمر ضایع میکنند
و محبت دنیا که سر همه خطاهاست در باطن ایشان محکم
گشته بود و بسبب بی علمی از علم حقیقت خاطرهای بی نصیب بود

کارها

کارهای ایشان و عملهای ایشان بیشتر شیطانی و نفسانی بود و در بیشتر
اوقات ایشان در دست نفس و شیطان اسیر مانده بس هر که
بدین اوصاف موصوف بود و گوید که ما عارفانیم بدرستی که در
راه دین نیست زیرا که عارفان آن طایفه اند که در ازل حق تعالی
بارواح جمیع خلایق خطاب فرمود که من سرای آفریدهام
که نام آن سرای دنیاست بروید و بدان نظر کنید ارواح
بجای مدند و دنیا را دیدند نیک خرم و دلکش بود ارواح همه
که جلوه دنیا بغایت خرم و خوش شد این را بقای
خواهد بود فرمان آمد که این سرای فانیست اما سرای دیگر آفریدهام
که نام آن سرای بهشت است و آن باقی خواهد بود بروید و بدان
سرای نظر کنید ارواح بهزار فریق شدند و نهصد و نود و نه
فریق بدین سرای آرام گرفتند و آن یکفریق باز گشتند بسوی
بهشت فرود آمدند و نعیم بهشت را دیدند و حورای و قصور دار

دانجار و ولدان و غلمان را مشاهده کردند گفتند که خداوندا این سرای
خرم و خوشتر و با نزهت تر نیست این سرا را بقا خواهد بود
فرمان آمد که این سرا نیست که او را فنا نخواهد بود و باز ان ارواح
بعضی فریق شدند و بودند فریق به بهشت فرود آمدند و به نعیم
آرام گرفتند و یک فریق از بهشت باز گشتند و گفتند که با نعمت
آن بهشت و منعم را ماندن نیکو نباشد فرمان خداوند عز و جل
رسید که شما را در این سرای دنیا میل شد و بدین فانی نیز
سر فرو دمی آرید چو می طلبید آن ارواح گفتند که ترا می طلبیم
که دنیا سرای فانیست و آخرت سرای باقیست ولیکن با نعمت آرام
گرفتن و منعم را ماندن نمی توانیم خطاب آمد که ای بندگان شما را بعضی
از شما بدین دنیا مشغول شد و بعضی فرود آمدند و شما
بهر دو سرای التفات نکردید و جز ما را نخواستید و اجزا می
طلبید بشما رسانم پس ایشان عارفان باشند که هم از قدم اول این دنیا

و بعضی نظر نکردند و از بهشتها و فلک و بهشت در گذشتند و همه را گذا
شتند و جز بحضرت خداوند آرام نیافتند و چون بعالم دنیا
آمدند بهمان همت عالی که می داشتند بدنیا مشغول نشدند و بظاهر
امتثال فرمان حق کردند و باطن طالب العالم می بودند
و محنت با انتظام امور آخرت مصروف داشتند تا بدولت
ابصحبت مع الله رسیدند شیخ قدس الله روحه منقر بودند که از عارفان
بعضی عارفند بالله و بعضی عارفند فی الله اما العارفند بالله الذ
صفت الطائفه این است که هر نعمتی که بایشان رسد آن نعمت را از حق
دانند و هم شکر نعمت بجا می گویند و هم بدین عزم حق مشغول نشوند
و باطن ایشان بمنعم حقیقی بود و باز اما آنکه عارف فی الله اند صفت
الطائفه این است که بمقام مشاهده میرسند و هیچ جزی التفات و هیچ
نظر سبب نمیکنند باطن ایشان مستغرق حق بودند که دیگر چیزی در باطن
آن طائفه راه نیابد ایشان از جماعت باشند که رسول الله در حق

آنطائفه این فرموده است که الآخرة ما و ملک الآخرة و هم الفقراء
العارفون یعنی که زاهدان پادشاهان آخرتند و بهشت از آن
عارفانند زیرا که مدارج و مقامات بهشت جز بعمل صالح
حاصل نمی آید و زاهدان و عارفان دایم ایشان باقامت
خیرات و آوردن حسنات میکوشند پس برآینه ایشان بهشت را در
مملکت باشد و چون سالک در طلب رضای خداوند تعالی بنهایت جا رسد
و بمعرفت حقیقی که معرفت خاص الخاص است برسد و در دنیا بهیچ
چیزی سر فرود نیارد و جز بمشاهده خداوند تعالی و در عقبی نیز بهیچ چیزی
التفات نکنند جز بدولت معاینه پس ملک بهشت باو در حالت
او در مقابله ملک معاینه جز درویشی نباشد که شیخ قدس الله روحه
می فرمودند که چون سالک راه این منازل و عقبات را بقدم صدق
و اخلاص سیر سلوک کند باین مرتبه رسد المعارف ان العارف
لا یکون الدنیا فی عینه خطر و للآخرة علیه اثر و لیس علی الله بدل

یعنی عارف آن بود که دنیا در نظر او مقداری نباشد و آخرت را
در باطن او اثری نبود و حضرت خداوند را به نزدیک او بدل
نباشد و صورت دیگر می فرماید که والعارف نطق الحق عن سره
وهو ساکت چون خداوند تعالی خواهد که بنده را این
مراتب رساند او را توفیق اتباع سنت رسول الله را کرامت
تا به برکت رسول بمقام فاتبعونی یحببکم الله برسد و اوصاف
حمیده در وی جمع آید بطفیل معاینه حضرت رسالت پناه او را
بدولت مشاهده مشرف گردانند خدایا ما را از سعادت
کان بنده کان خاص خود را عطا فرمودی نصیبه تمام ارزانی دار
یا اله العالمین و یا خیر الناصرین **باب هژدهم** در اخلاص
و ریا و عجب و سمعه بدانکه اخلاص پاک کردن چیزی بود از
آمیزش یعنی که چون سالک بندگی خداوند کند باید که
عمل خود را پاک گرداند و از شوایب آفتهای عجب و ریا و سمعه و حقیقت

واخلاص آنست که خداوند تعالی مر رسول الله را فرموده که قل انی امرت
ان اعبد الله مخلصاً له الدین یعنی که بگوی یا محمد بدرستی که من
فرموده شده ام با آنکه پرستم خداوند تعالی را پرستیدن خالص و آیت
دیگر میفرماید که انا انزلنا الیک الکتاب بالحق فاعبد الله مخلصاً له
الدین الا لله الدین الخالص یعنی بدرستی که ما فرستادیم بتو
نامه یعنی این قرآن را بتو براستی و فرستادیم پس پرست
مر خداوند را که سزای پرستش است پرستیدنی که پاک بود از
این شوایب که عجب است و ریا و سمعه و در آیتی دیگر میفرماید که
وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین این ذکر عام است
یعنی که فرموده نشده ایم مگر با آنکه بنده گی کنیم و پرستیم خدای را که سزای
پرستش است و بنده گی او مخلصان باشیم یعنی که خاص حضرت خداوند
را پرستیم چنانکه در آن پرستش هیچ شایبه راه نیابد و رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرموده است که من اخلص لله تعالی اربعین صباحاً ظهرت ینابیع الحکمة

من قلبه

من قلبه علی لسانه یعنی هر که بصدق و اخلاص چهل صباح را که خاص
از برای خداوند تعالی بیدار باشد خداوند تعالی پیدا کرد آن
چشمهای حکمت در دل آن بنده و از دل او بر زبان و آن که اند
شیخ قدس الله روحه مقرر موده اند که چهل صباح بیدار بودن آنست
ولیکن آن شرط نجات و خوارق است و لیکن هر صاحب سعادت
را که از اتباع روش خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی
رحمة الله علیه کرامت کرده اند هر آینه این سعادت که اخلاص
است در اعمال نصیب او خواهد بود زیرا که اخلاص در اعمال نتیجه
خاطر التعلق میدارد و بازگشته است و این علوم که علم بازگشت و علم
شناخت خاطر شناسیست و علم نگاه داشتن نیت و از وقوفست بیان
و نفقات این همه علوم در روش خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی
رحمة الله علیه و متابعت آن قدوه رجال و آن نقطه کمال و آن
آفتاب تعالی در ظلمت و آن زبده کل شیخ المشایخ شیخ سعد الملة و

والدین که خلیفهٔ این خانوادان بودند و خلف این مخدومان بود حاصل
میشد زیرا که هر سعادت که در صحبت ایشان میسر شده بود و بصدق
وارادت در متابعت ایشان کوشیده اند و درین زمان
که بدعت و ضلالت غالب گشته است و نفس و شیطان بر رونده کار
راه دست یافته است و هر یکی ازین خاندان آن مخدوم در
علم مقتدای عالمی اند و هر که درین زمانه چنگ در دامن فضل و کمال ایشان
زند که ایشان ازان مردان اند که میگویند که صفت ایشان
این است که رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله تا آخر
راه راست یابد و ازان سعادات این عزیزان نصیب یابد
بحکم این حدیث که رسول الله فرموده است که اصحابی کالنجوم فبایهم
اقتدیتم اهتدیتم پس درین وقتیکه غفلت بر خلق غالب و ظاهر
گشته است این عزیزان از آن خواجگان یادگار مانده است همچو
ستاره که اند بهر کدام ایشان که اقتدا کنند راه راست طریق

مستقیم

مستقیم که روش خواجه بزرگ عبد الخالق غجدوانی است قدس الله روحه
حاصل شود و این روش بر قانون شرع محمد صلی الله علیه و سلم است
و هیچ بدعتی و مخالفتی راه درین روش خواجگان نیافته و راه نداده اند
و بر جادهٔ که از ابابکر صدیق رضی الله عنه باینشان رسیده
بود و سلوک کرده اند و هر که نیز بدین راه رود و بر ره راست رفته است
و چون راه راست روند در متابعت این روش تمامی کوشند هر آینه از
علوم بهره یابند و اخلاص و اعمال حاصل کنند پس سالک باید که بدین کوشش
که در وظایف اعمال خود حاصل کنند که این اخلاص آنگاه حاصل آید که
رهرو راه را نیت عمل را تواند که از آمیزش نفس و شیطان نگاه
دارد که اگر نیت را نتواند نگاه داشتن اخلاص حاصل نیاید شیخ قدس
الله روحه می فرمودند که رسول الله چهل صباح بشرط اخلاص
فرموده است و اخلاص آن بود که آن عمل خالص از برای رضای خداوند باشد
و هیچ نیت دیگر در العمل نباشد که اگر مقصود از چهل صباح زنده داشتن آن بود که آن

و حکمت حاصل شود و عمل خالص نباشد اگر عمل بسیار ملازمت کند اخلاص
نباشد و مقصود بر نیاید که حاصل کردن اخلاص امری بغایت
صعب است که رسول الله صلعم فرموده است که الدنیا کلها ظلمة الا
العلم والعلم کله حجة الا العمل والعمل کله هباء منثورا الا
الاخلاص والاخلاص موقوف علیهم ما ختم به یعنی که این دنیا همه
ویران و تاریکیست مگر که در دلی و جایی که روشنایی علم است و همه علم
بر آدمی حجت است مگر آن علم که بوی عمل کرده باشند و همه عمل عبارت
پراگنده است مگر عملی که در وی اخلاص بوده باشد والعمل باخلاص
موقوف است که تا بر ایشان اخلاص تمام میشود یا ناگاه دزدان
راه میزنند پس معلوم شد که حاصل کردن اخلاص نیک دشوار است و نگاه
داشتن اخلاص از آن دشوارتر است که بی اخلاص هیچ کار بر نمی آید
پس سالک باید که در کل احوال رعایت این امر را بر خود واجب داند و جهد
آن کند که نیت را از شایبه نفس و شیطان نگاه دارد تا اخلاص در اعمال

حاصل

حاصل آید که بنده مخلص از شر شیطان ایمن است و وسواس او در
بنده مخلص اثری نیست زیرا که در آن روز که شیطان را داغ لعنت
بر پیشانی مبارکش نهادند از حضرت عزت درخواست کرد که
رب فانظرنی الی یوم یبعثون گفت ای پروردگار من مرا ز
مان تا بروز قیامت خداوند تعالی در جواب او فرمود که فانک
من المنظرین الی یوم القیامة الوقت المعلوم یعنی که ترا زمان دادم
تا بوقت معین معلوم چون آن بدبخت زمان یافت گفت که
فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین سوگند یاد
کرد که بعزت تو که همه را گمراه گردانم مگر بندگانی را که در بندگی
تو مخلص باشند یعنی که استثنا کرد ایشان را خداوند تعالی
را باخلاص بیاراستند و بس که تواند در اعمال خود این گوهر اخلاص
را حاصل کردن وی بنده مخلص باشد مر خداوند تعالی را و شیطان را
با بندگان مخلص او کاری نیست و علم که اشرف صفات بشریست

شود وی بعمل موقوفست و سری قبول عمل باخلاص بازبسته است
و باز اخلاص مهملست تا بر وجه تمام شود پس درین باب جز
بدوام مجاهده و ثبات قدم بر جادهٔ شرع شروع کردن ممکن نیست
زیرا که حاصل کردن اخلاص از فرایض روشنست و به نزدیک اهل
شرع اینقدر که داند که این عمل که می آرد سنت است یا فریضه این از وی
حضور بود و چون حضور حاصل شود او را اخلاص پیدا شود و اهل طریقت
گفته اند که در هر عملی که از نفس و شیطان اثری نباشد آن عمل باخلاص باشد
و دفع خاطر شیطانی بعلم بازگشت تعلق میدارد تا اخلاص حاصل آید
مسئله پرسیدند که عجب چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که
فریفته شدن بود مر رونده را باعمال خود این رونده راه اعمال
خود را مقداری بیند جز بالقای شیطانی نباشد و چون رونده
را در اعمال القای شیطان راه یابد اخلاص را در آن اعمال خود نباشد
و علامت آنکه شیطان در اعمال راه یافته بود دانست که بنده اعمال خود را

صلاحیت

صلاحیت قبول حق ندانند و هیچ کس را از قبول و رد او معلوم نیست
پس اگر گوید که این اعمال من قبول است وی بخلاف اراده و
یعنی که محبت و رضای خداوند کرده گفته باشد هر که جز خواست
خداوند ندانند لیکن این نیک نامی بدیده بود و همچنان این راه همچنین
فعل را شرک خفی گفته اند و رسول الله این معنی را خبر فرموده و وحی
رسید و خداوند تعالی به برادرم داود پیغامبر فرستاد
و فرمود که یا داود و که یا داود بشر المذنبین اذا تابوا و
انذر الصدیقین اذا عجبوا یعنی که داود و پیغمبر را فرمود که یا داود
خبر ده مر آن گناهکاران که چون توبه کنند ایشان را بیامرزم
و بیم کن مر صدیقان را یعنی بترسان مر الصدیقان را که چون عجب آرند
در عمل عملهای ایشان را باطل گردانم شیخ قدس الله روحه فرمودند که
عاصی با عذر مطیع است و مطیع با عجب عاصی است یعنی که چون
عاصی پشیمان شود توبه کند خداوند تعالی فرماید کرام الکاتبین را

تا نامهٔ اعمال او گشایند و سیئات وی را محو کنند و بجای هر یکی حسنات نویسند
که الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم
حسنات پس عاصی که بعذر و استغفار مشغول میشود خداوند تعالی
گناهان وی را بطاعات بدل میگرداند و اگر مردی است و در
عبادات و طاعات بود و سر موی عجب در باطن او راه یابد خداوند تعالی
همه طاعات او حبط گرداند لاجرم عاصی با عذر مطیع بود و مطیع با عجب
عاصی باشد که بدترین صفات ذمیمه مر بنده را آنست که عجب
که مبطل اعمال بنده است و عمل آدمی را خود چه محل آن باشد با نظر آدمی
اعتماد بنده در عمل خود نظر کنند که ملائکه را خداوند تعالی صفت
خدمت ایشان را چنین فرموده که لا یعصون الله ما امرهم
و یفعلون ما یؤمرون یعنی ملائکه را در آنچه فرموده است در
امتثال امر خداوند هیچ تقصیر نمیکنند و در عبادات و عبودیت
تا بغایت مطیع اند که هر وظیفه که فرموده شده اند در کل صفات

ایشان را

ایشان را از آن امر غیبت نمیشود با ختم عبادات او از ایشان
اینست که دائم بعجز بیچارگی و مسکنت نیاز میگویند که سبحانک
ما عبدناک حق عبادتک یعنی پاکی تو از صفات حدوث ما
ترا نتوانیم پرستید چنانکه حق پرستیدن است پس آدمی که در
عبادات و طاعات او هزار تقصیر باشد و در دور که هست نماز یافتن
خود را بی برینیا نیافته تا بدین چنین اعمال و عبادات اعتماد
گردن جز عجب نیست ° طاعت ناقص ما موجب غفران نشود
راضی گردد بعلاوت عصیان نبود مسئله پرسیدند که عجب را گفت
خفی بحر معنی گفته اند شیخ قدس الله روحه فرمودند که هر عملی که
از آدمی در وجود می آید توفیق آوردن آن از خداوند
تعالی است مر بنده را و آن توفیق از اعمال سابق تست زیرا
زیرا که توفیق ندهد بنده نتواند که عبادتی آرد پس از اینجا است
که طاعت خبر را که می آرد از خود نبیند نفی توفیق کرده باشد

وهر که توفیق وطاعات از خداوند نداند شرک بود پس بنا بر این معنی عجب را
شرک خفی گویند پس بنده باید که ضمیر خود را پاک دارد و از
شائبه عجب و عمل را بتوفیق خداوند داند و آنعمل را در نظر نیارد
یعنی بر آنعمل اعتماد نکند و بعد از ادای آنعمل باستغفار مشغول
شود و خود را در آوردن عمل مستغرق بیند و نیت را از آمیزش
لوث نگاه دارد تا در آنعمل اخلاص بود تا که امید قبول است
و در هر نظر عملی که بنظر اعتماد در آن عمل نظر کنی و آن عمل را قیمتی داری
و نیت را با سوء ملوث شده باشد آنعمل را افتد در ریا
نیز شرک خفی گفته اند و عملی که بر ریا آورده باشد و در آن امید قبول
نیست خداوند نباشد شیخ قدس الله روحه میفرمود که خداوند
هفت آسمان آفریده است و هر آسمان دری پیدا کرده است
و بر هر دری فرشته نصب کرده است تا اعمال بنده گان
را سره کنند چون از بنده مومن عمل خیری باید فرشتگان سره کرده

که حفظه

که حفظه اعمال اند آن عمل خیر را باسمان رسانند طرف که بر در آسمان
دنیاست آنعمل را سره کنند و گویند که این عمل شایسته حضرت
خداوند نیست اینعمل را باز گردانید که آرنده این عمل تمام بود
عمل او را بگذارید تا بر آید چون عمل دیگر آرند که در این
عجب نباشد ازین آسمان گذر نند باسمان دوم رسید آن طرف
که در آسمان دوم است گوید که اینعمل را باز گردانید که شایسته
حضرت تو نیست که مرا خداوند تعالی این امر فرموده است
که هر عملی بیارند و آرنده عمل منفعت از خلق باز دارنده بود
نگذاری تا عمل او را بر آرند چون عمل دیگری بیارند که این دو عیب
در وی نباشد ازین دو طرف گذر کند باسمان سیوم رسد
آن طرف که بر آسمان سیوم است آنعمل را سره کنند و گویند که این
عمل را باز گردانید که اینعمل لایق حضرت احدیت نیست
که مرا خداوند تعالی این امر فرموده که هر عملی بیارند که آرنده

اين عمل خسر خورده باشد نگذاري تا عمل او را برارند چون عمل ديگري
بيارند كه ازين عيبها پاك باشد باسمان چهارم برند انصراف
كه بر آسمان چهارم است گويد كه اين عمل شايسته نيست مر حضرت آفريننده
كار را اين عمل را باز گردانيد كه مرا خداوند تعالي اين امر فرموده است
كه هر عملي بيارند كه آرنده اين عمل را بخورنده باشد نگذاري كه تا
برآيد چون عمل ديگري بيارند كه ازين چهار عيب پاك باشد
باسمان پنجم برند آن فراشته كه بر آسمان پنجم است گويد اين عمل را باز
گردانيد كه اين عمل حضرت حق نمي شايد حفظه اعمال كه جها
فراق سره كرده اند عجبي يافته اند و فرشته گويد مرا خداوند
تعالي امر فرموده است كه هر عملي بيارند كه آرنده اين عمل غيبت
كننده نباشد نگذاري تا برآيد چون عملي ديگري بيارند كه
آن عمل ازين هيچ نقصانها پاك باشد باسمان ششم برند كه آن
فراشته كه بر دري آسمان ششم گويد كه اين عمل را باز گردانيد كه اين عمل

لائق

لائق نيست مر حضرت آفريننده كار را كه مرا خداوند تعالي اين امر
فرموده است كه هر عملي بيارند كه صاحب آن عمل حسد داشته
باشد بر بنده گان خداي نگذاري تا برارند چون عملي ديگري بيارند
كه همه ازين فتنها صافي بود باسمان هفتم برند فرشتگان آسمان
هفتم همه شادمان شوند كه از دنيا عملي برآمد انصراف كه بر آسمان
هفتم است گويد كه اين عمل را باز گردانيد كه شايسته حضرت آفريننده گار
نيست كه مرا خداوند تعالي اين امر فرموده كه هر عملي كه بيارند
آرنده اين عمل كه آزار رسنده پدر و مادر باشد نگذاري تا عمل او را برانند
چون عمل ديگر بيارند همه فراشتگان كنند و هيچ عيب و نقصان
نيابند آن عمل را از آسمان در گذرانند و چون بعرش رسد
خطاب عزت در رسد كه عمل را باز گردانيد و برروي آرنده
آن بزنيد حفظه اعمال اين هفت طرف نهم گويند كه خداوند
بر آن عيوبي كه ما را مطلع گردانيدي هيچ از آن عيوب درين

عمل نیافتیم این عمل بجهت نقصان رد میشود حضرت ایشان فرمایند که شما
را اطلاع بر ظاهر او ست و لیکن من مطلع بر سرائر او و میدانم
که در وقت آوردن این عمل نیت او خالص از برای من
نبوده است و این عمل را بر ما آورده است این عمل را بر روی او
زنید که در این عمل غیر را با من شریک کرده است اگر بظاهر در خدمت
من مشغول بوده است اما بنظر باطن بغیر التفات کرده است
که آن ریا میگویند پس عجب و ریا را شرک خفی باین معنی میگویند و بآور
دن عمل باخلاص که مهم ترین کارهاست و اشرف اوصاف عبادات است ا
مکان هست بشناخت خواطر حاصل می آید و شناخت خاطرها
باطن و در متابعت روش خواجگان روی نماید پس کار او در حد
بحقیقت در این روش خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی
رحمت الله علیه است که با میزان شرع راست ع برو تو
ترک ریا کن که در ریا هرگز هزار ساله عبادت بنیم جو نخرند

مسئله

مسئله پرسیدند که ریا چیست و سمعه چیست حضرت شیخ قدس
الله روحه فرمودند که ریا از رؤیت گرفته اند و رؤیت بمعنی دیدن
باشد یعنی هر عملی که کند از آن عمل نیت او دیدن مردمان باشد
تا دیگران آن عمل اعتبار کنند و عزیز دارند و گویند که مرد عابد است
و سمعه آن بود که خیال در عمل نیت او رضای حق نبود و در شنیدن
علم بحق مقصود او ارشاد خلق نباشد و مقصود و نیت از بیان
علم و فضل و طلب جاه بود و حاصل کردن دنیا باشد پس و سمعه این
بود که علم از برای اظهار فضل و طلب جاه خود گوید و بیان علم
را دام دنیا ساخته باشد و ریا آن که عمل را از برای دیدن
مردمان آرد شیخ قدس الله روحه فرمودند که آرنده عمل را
با ریا و سمعه رسته است با منافقان چنانکه منافقان نماز را از
برای دیدن خلق می آمدند بی عقیده باطن منافقان در طاعات
و خیرات موافقت مؤمنان با ایشان را رسول الله و صحابه نیکو داشتند

چنانکه خدای تعالی منافقان را جای بداده است که ان المنافقین فی
الدرک الاسفل من النار مرائی را نیز جای بد نهاده است که
فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون الذین هم یراءون
یعنی ویل که اسمیست در دوزخ که آن را ویل میگویند و آن ویل
جای بازگشت آنهاست که در نماز سهو کنند و علم اصلاح آن ندانند
یا آنکه بیکرا اعمال خود را بمردمان نمایند تا کان باشند و در ان
نمودن مقصود ایشان غیر رضای خداوند تعالی باشد بحکم حدیث
رسول الله انجا مرائیان فردا در دوزخ بلند اقران
باشند که رسول ع فرماید که من تشبه بقوم فهو منهم پس چون
جماعت مرائیان را مشابهت است بمنافقان هر آینه فردا با ایشان
باشند رونده راه باید که در ان کوشد که باطن او ازین صفت دور
و منزه پاک شود تا آنگاه در عمل و اخلاص پیدا آید اما بعضی
از مشایخ گفته اند چون بنده مومن در خلوت احتیاط عمل کند در جمعیت

بطریق خصوصیت عمل کند و این معنی غیر ریا بود بخبر که اگر کسی در خلوت
احتیاط سلوک کند و در حسن عمل کوشد و در ملا ان احتیاط بجای
نیارد این ریا نباشد که اگر ریا بودی بایستی که بر روی خلق
احتیاط کردی و به تنهائی نکردی اما به نزدیک خواجگان
ما قدس الله روحهم اینقول نا معلوم است زیرا که بنده بحسن عمل ما
مور است که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا
خداوند تعالی می فرماید که بدرستی که گردانیدیم ما بر زمین زینتها را
از شهوات و هواجس نفسانی تا بیازمائیم این آدمیان را که
کدام است ایشان که بعلم نیکو باشند پس بنده را باید که حسن عمل
در خلا و ملا یکسان بود و در بندگی خداوند تعالی و در امان
تنهائی و جمعیت فرق نباشد که کمال بنده آن بود که در هر حال
باطن بغیر میل نکند و این صفت برعایت باطن است آنکه بقدر ریا
جز باین وجه ممکن نباشد زیرا که سفر در وطن و خلوت در انجمن کار

مردان شیخ قدس الله روحه میفرمودند که سفر در وطن آن بود که
بر سر سجاده نشسته بکوشش بوجه سنت از صفات ذمیمه بصفات
حمیده نقل کند که سفر حقیقی اینست بنشین بنشین سفر کن
که بغایت خوبست با منت باکر و جهان گردیدن و خلوت در
انجمن آن بود که باطن با خداوند تعالی چندان انس گرفته باشد و غلبات
ذکر باطن او را چنان مغلوب گردانیده باشد که هر چند در انجمن نشسته باشد
او را خلوت بود و آن غلبات خلق و تشویش ایشان باطن او را
نتواند مشغول کردن چنانکه خواجه اولیا قدس الله روحه حکایت
بر سر بازار قرافان بخارا چه خاطر آوردن و انکار چنین
مردان است که باطن اینچنین مردان را که باین علم هیچ پیوند نمانده
و بکلی بدان حالی که از مشاهده حق مشغول می باشند که پیش
ایشان آنکه بروای بازار و خلق بود شیخ قدس الله روحه فرموده
علم سبب مهمنت بنده کان خداوند را و وقت راحت مرده

١٥١

کار دارد که فرموده است که انا عند ظن عبدی یعنی من
نزد گمان بنده خودم یعنی که آثار رحمت نزد بنده من است
که بمن بچه گمان بود بهمان گمان او با او کار کنم و آنکه
در حق خود بد گمان بود بنا بر اخلاص باطن او بود زیرا که این
صفت بنده خود را مفلس داند چه صفت مخلص باشد که خود را
و طاعات خود را درین راه قدری نه بیند و در هر که این صفت
پیدا شود آن از نور باطن او باشد و اخلاص بدان نور حاصل آید
که شناخت خطر است و هر بنده را که اخلاص حاصل شد وی
مخلص بود و رسول الله مخلصان را خطر عظیم نشان داده است که
والمخلصون علی خطر عظیم شیخ قدس الله روحه فرمودند که خطر
عظیم را وجوهات بسیار است و لیکن وجوه را از خواجه خود معلوم
در بان و سالکن کعبه سبحانی خواجه سلیمان قدس الله روحه شنوده بودم
که نگوه است که خطر عظیم مخلصان آن بود که دایم در خوف نگاه داشت

این باشند که نباید که وزد شیطان از جانب در آید و شایبه در اعمال در افتد که ایشان در ان حال با خود نباشند و بگوجه دیگر آن باشد که مخلصان را خطر و خوف بر ان بود که نباید که در مرتبه اخلاص زوال افتد یعنی خوف ایشان از زوال آن مقام باشد زیرا که خداوند تعالی با نیابت باندک تقصیری که از بنده کان خاص شود مر ایشان را بگیرد کوه کوه از عوام بگذارند ذره ذره از خاصه کان کم ندارند پس آنکه باید که مقام او هر چند بلندتر رود خوف او نیز بیشتر بود زیرا که هر که با فتاب نزدیکتر بود حرارت آفتاب در وی اثر بیشتر باشد نزدیکان را بیشتر بود چرا که ایشان بند ریاست بجای پس نتیجه این فتنه که در اعمال پدید می آید سبب عجب و ریا و سمعه بود خالص محض آن باشد که عمل از بیم ثواب خالی باشد و آنکه اعمال ثواب صافی بود و آن بحسن نیت حاصل آید و حسن نیت باز بسته نگاه داشتن است که نیت را تواند نگاه داشتن و این نگاه داشتن بدوام بماند

کنت

ولیکن شرط است که در میان علم نیت صافی بود و از سمعه تا ممال علم و نشر احکام از وسبب مذهبیت دار شاد و شود مر رونده کان و از ان گفتن علم مر عالم را این سعادت حاصل الله که رسول الله فرموده است که هذا کرت العلم ساعة خیر من عبادة عشر الف سنة مر فرماید که نشر احکام شرع و رسانیدن علم بکساعت از ثواب فتنها صافی بود که بهتر از عبادت ده هزار ساله باشد

مسئله پرسیدند که ریا فتیح تر است یا عجب شیخ قدس الله روحه فرموده اند که هر علما که از آدمی در وجود می آید که ریا بود آن عمل را خداوند تعالی قبول نمیکند و لیکن از ان عمل خیر که بر با بود از ان عمل بمنفعت بملان برسد آرنده آن عمل را بدعای آن مسلمانان امید رحمت بود شیخ قدس الله روحه میفرماید که هیچ عمل از ریا بر دن اجازت نیست مگر جوان مردی را زیرا که در ان کار منفعت مسلمانا نست و رسول الله فرموده که جمیع اعمال الابرار دخال

سرور فی قلب المؤمنین کتفلة فی البحر می فرماید که جمیع اعمال
خیر در مقابله آنکه شادی بدل مسلمانان رسانی همچون آبی
بود در دریا او را خداوند تعالی بیامرزد اگرچه آن خیر را
بریا کرده باشد اما عجب خودبینی ست و نقصان این صفت در
عزازیل اثر کرد که مردود ابد شد پس عجب بدتر از ریا بود
اما ریا اگرچه مقبول نباشد و لیکن غیر را بر آن اطلاع هست
مر و برآن مردم ائی کلان نیکوی می برند و او را از برای خدا
وند تعظیم میکنند و نیز جماعتی بحسن و عقیدت در حق خود دراز
یابند و شاید که بسبب آن نیکوی مسلمانان در اعمال و باخلاص آراسته
شود و بصلاح باز آید اما مرد معجب در حق مسلمانان بدگمان بود
و طاعات و خیرات همه کس را ریا داند و آن سبب عجب باطن
او بود پس سالک باید که در حق همه خلق نیکوگمان بود مگر در
حق خود و طاعت خود بدگمان باشد و گمان نیکو بحضرت آفریدگار

کار

مقهور کند بدین صفت سالکی موصوف شود و صفت دیگر القدوس است
و معنی قدوس آنست که منزه پاک است پس چون سالک را علم شناخت خاطر
حاصل شود و اعمال خود را نوازند که از القای شیطانی پاک گرداند
و بدین صفت قدس وی موصوف گشته باشد و صفت دیگر السلام
است و معنی سلام آنی بود که سلامت دارنده بندگان
از آفات دنیا و عقوبت عقبی چون رونده خود را بمجاهدات
و ریاضت تواند که از مکر شیطان و نفس نگاه دارد و از شر
دشمنان سالم ماند بدین صفت سلام موصوف گردد و دیگر صفت
المؤمن است و معنی مؤمن آنست که امان دهنده و ایمان
دهنده چون سالک بتزکیه ظاهر و تصفیه باطن مشغول گشت تا بمقام فنای
نفس رسید و چون نفس فانی صفت گرد و از شر او ایمن گردد
بدین صفت مؤمنی موصوف شده باشد و صفت دیگر المهیمن است
و معنی مهیمن آگاهی بود بر حال بندگان چون رونده در اوقات

بازگشت حاصل مے آید و دوام بازگشت بسته بطهارت باطنست
و این طهارت باطن موقوفست بر هفت چیز و آن هفت
موثر نباشد تا ده طهارت دیگر حاصل نیاید و کل این شرایط
را در باب شناخت خاطر شرح کرده است تنها اعمال ما را
از شوایب گناه و از ریا و باخلاص مزین گردان یا اله
العالمین بالخیر انشاء بر من **باب نوزدهم** در تخلقوا باخلا
ق الله بدانکه تخلقوا باخلاق الله آن باشد که بنده قدم در راه
دارد و بمجاهده و ریاضت اوصاف خود را بجای رسانیده باشد
که بصفات خداوند عز و جل موصوف شود و سالکان راه خداوند
که اصحاب طریقت و ارباب حقیقت اند باین معنی که شیخ
قدس الله روحه میفرمودند که صفات خداوند تعالی بر دو وجه است
یک وجه آنست که صفات خاص است بر غیر او اطلاق نتوانند
کرد آن چنانکه صفات الوهیت و وحدانیت و امثال این صفات

خود آگاه بود دوام مراقبه حاصل کرده باشد و بدین صفت بعینی موصوف
باشد و صفت دیگر العزیز است و معنی عزیز غالب بود و چون
رونده بریاضت بر نفس و هوای او غالب آید بدین صفت
عزیزی موصوف شود و صفت دیگر الخالق است و معنی خالق
آن بود که هست از نیست کند و نیست را هست کند چون رونده
را توفیق یافته باشد و توبه نصوح کرده باشد خدای تعالی سیئات او را
که هست شده باشد و موجود گشته از وی درگذرد و بعد از آن
بجای سیئه حسنه در اعمال او ثبت فرماید کما قال فاولئک یبدل الله
سیئاتهم حسنات پس رونده بتوبه نصوح سیئات هست شده را
نیست گرداند بحسنات بدل گرداند بدین صفت موصوف شود
و صفت دیگر الباری است و معنی باری آن بود که نکوکار چون
رونده راه باعمال صالح مشغول شود نکوکاری پیش گیرد
هم در حق خود هم در حق خلق بدین صفت باری موصوف شود

و دیگر

دیگر صفات که در این صفات تعلق بتخلق امکان نیست و در بعضی صفات حق
بنده بتقلید شروع کردن و آن نیز باثر توفیق او باشد چون سالک
درین راه منازل قطع کند و در هر مقامی بصفتی از صفات
حق موصوف شود و چون رونده بنهایات و مقامات رسد آن صفت
بتمامی در وی جمع آید آنگاه معنی تخلقوا باخلاق الله در سالک را ثابت شود
و از آن صفات که بتغیر اطلاق توان کردن اول صفت رحمانیت و معنی
رحمان بخشاینده است و چون رونده قدم در راه نهد بر تن ضعیف خود
بخشاید چون داند که این تن تحمل آتش دوزخ نتواند کردن و توبه
نصوح بر خود بخشاید بدین صفت رحمان موصوف شده باشد و صفت دیگر الرحیم
است معنی رحیم بخشایش کننده بود و چون بنده توبه کرد و بعد از آن
بر تن خود بخشایش گری کند به ثبات بر توبه بدین صفت که رحیم است
موصوف شده باشد و صفت دیگر الملک است و معنی ملک آن بود که متصرف
بر جای بود و چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود و نفس خود را تواند که

مقهور کند

دیگر المصور است و معنی مصور آن بود که صورت کننده چون سالک
بقوت مشاهده نقوش صفات حمیده در باطن ثبت گرداند
بدین صفت مصوری موصوف شده باشد و صفت دیگر الغفار است
و معنی غفار آن بود که نیک آمرزنده چون سالک باین مرتبه
رسد که بر خیانات و ترک ادب که از یاران در وجود آید
در گذارد و از خداوند تعالی نیز آمرزش خواهد مر آن آزارنده
خود را بدین صفت غفاری موصوف شده باشد و صفت دیگر القهار است
و معنی قهار آن بود که قهر کننده چون رونده تواند که آرزو را
از نفس خود باز دارد و با نفس قهر کند بدین صفت موصوف شده باشد
و صفت دیگر الوهاب است و معنی وهاب آنست که بسیار بخشنده
چون سالک را شفقت بر خلق غالب آید و دم و قدم و درم از
برای رضای خداوند تعالی از بنده گان او دریغ ندارد و اجزا
نفقه کند بر خلق بی ریا بود و بی منت بدین صفت وهابی موصوف

بنده باشد وصفت دیگر الفتاح ست و معنی فتاح آن بود که گشاینده
چون سالک را علوم حاصل آید و تواند که مشکلات را بر خلق گشاده
و دست و کیسه و پیشانی و دری بر بندگان خداوند تعالی تواند
گشادن و بدین صفت فتاحی موصوف گردد وصفت دیگر العلیم
ست و معنی آنست که بغایت داننده بود چون سالک درین
راه بمرتبه رسد که هیچ سالک دقیقه از و بر وی پوشیده نماند
و در شناخت خاطر بکمال رسیده باشد و بصفت علیمی موصوف شده باشد
و دیگر المعز المذل و معنی معز و مذل آن بود که عزیز کننده و خوار
کننده چون رونده راه را مقام خواری نفس دهد یعنی که تواند
که نفس خود را خوار گرداند از برای رضای خداوند تعالی و روح
او را عزیز کند بطاعات بدین صفت معزی و مذلی موصوف شود
وصفت دیگر السمیع ست و معنی سمیع آنست که شنونده بود چون
راه روی سخن حق شنود و از هر که گوید مانع نباید و او را اگر کسی ورد بود

کرمانع

کرمانع شود او را شنود و سخن حق را از هر که باشد بدین صفت سمیعی
موصوف شود وصفت دیگر البصیر ست و معنی بصیر آن بود
که بینا چون سالک را صفات ذمیمه محو شود و بصر بصیرت او منور
منور گردد و سبهای عجب خود شود و بدین صفت بصیری موصوف
گردد وصفت دیگر العدل است و معنی عدل آن بود که راستی
کننده چون سالک راه تواند که میان روح و نفس راستی
کند یعنی مخالفت نفس کند و موافقت روح که راستی میان
نفس و روح اینست و در نماز تعدیل ارکان بجای آورد
و هر چیزی را بجایگاه وی نهد بدین صفت عادلی موصوف شود
وصفت دیگر الخبیر ست و معنی خبیر آن بود که آگاه از حال بنده
گان چون رونده راه را با وقات خود آگاهی باشد و در
افعال و اقوال خود رعایت کند از مخالفت شرع در سر و
علانیه بدین صفت خبیری موصوف شود وصفت دیگر الحلیم ست

ومعنی حلیم آن بود که برد و بار چون رونده را از نامرادی که از خلق
بوی رسد و هر آزاری که از بندگان بروی آید در همه صورتها
بحلم برد و باری پیش آید و آن آزار بنده را در میان نه بیند بدین
صفت حلیمی موصوف شده باشد که رنج بیشت آید دیگر الحکیم
نسبت بکس نگیرد که انها خدا کند و صفت دیگر العلی است و علی
آن بود که بلند قدر نه از روی مکان چون سالک در طلب رضای
خداوند تعالی همت عالی دارد و بهر مرتبه سر همت فرو نیارد بدین
علی موصوف شود و صفت دیگر المقیت است و معنی مقیت آن بود
که قوت دهنده چون سالک تواند که لشکر روح را که صفات حمیده است
قوت دهد چون سالک باقامت حسنات بر نفس بدین صفت موصوف
گردد و صفت دیگر الحسیب است و معنی حسیب آن بود که حساب کننده
چون رونده را مرتبه محاسبه را رعایت کند بدین صفت حسیب
موصوف شود گردد و صفت دیگر الرقیب است و معنی رقیب آنست که نگاه

بان

بان چون سالک را مقام رقابت الکاتبین آن بود بدین صفت رقیب موصوف
گردد و صفت دیگر الحکیم است و معنی حکیم آن بود که صاحب کار
چون سالک را مقام اخلاص حاصل آید اعمال او با اخلاص آراسته
بود بدین صفت حکیم موصوف باشد و صفت دیگر الولی است و معنی
ولی آن بود که دوست مومنان چون سالک بکوشد در راه
در راه محبت دنیا را و غیر او را بتمامی از باطن محو کرده باشد و محبت
حق در دل محکم گشته بود بدین صفت الولی موصوف گردد دیگر
المحصی است و معنی محصی آنست که شمار کننده نفس بنده که چون سالک
انفاس خود را ضایع نگذارد و دایم بپاس داشتن انفاس خود مشغول
شود بدین صفت محصی موصوف شود و دیگر المحیی است و معنی محیی آنست
که زنده کننده چون سالک باقامت سنن رسول الله قیام نماید
و زندگانی او بر وجه سنت رسول الله بود بدین صفت محیی
موصوف گردد و دیگر الممیت است معنی ممیت آن بود که

میراننده چون سالک قدم در مخالفت نفس دارد و هوای نفس او مرات
در زیر قدم آرد و نفس را بکلی خاک گرداند بدین صفت ممیت موصوف
گردد و صفت دیگر الحی است و معنی حی آن بود که همیشه زنده
چون سالک ذکر او بجان رسد و جان او ذاکر او شود بدین صفت حی موصو
ف شود و صفت دیگر المنتقم است و معنی منتقم آن بود که کینه
کشنده چون رونده راه مجاهده کینه مخالفت از نفس تواند کشیدن
بدین صفت منتقم موصوف شود و صفت دیگر الهادی است و معنی ها
دی آنست که راه نماینده چون سالک راه بمقام دعوت رسد
و خلق را تواند راه بری کردن و راه راست نمودن بدین صفت
هادی موصوف شود و صفت دیگر الباقی است و معنی باقی آن بود
که پاینده همیشه چون سالک از صفت ذمیمه فانی شود و بصفات حمیده
باقی گردد و آن مرتبه نهایت حال است که مقام مشاهده است
بدین صفات باقی موصوف گردد و صفت دیگر الصبور است و معنی

صبور

صبور آن بود که باز دارنده عقوبات از بندگان چون سالک بیت و
از آزار خلق کوتاه کند و منازل را قطع کند و انبیا و اولیا صحبت و تحمل
را باهتمام و ملال حاصل کند تا در تحمل بار خلق او بصبر بیش آید و هیچ چیزی
که موجب آزار بود از وجود او در وجود نیاید و اگر گاه گاه از راه بشریت
خواهد که قولی یا فعلی از و موجود شود که در آن آزاری بخاطرها
رسد وی بقوت ربانی همه از اول القول یا فعل را پیش از آن باز دارد
که هیچ غباری بخاطر مسلمانی رسد و بدین صفت صبوری موصوف
شده باشد تبارک ما را ازین سعادات بهره تمام روزی گردان و
بشفاعت عصابین یا اله العالمین **باب سیم** در مشاهده
و معاینه بدان که مشاهده را معنی آن بود که بنده بدیدن سر بیند
رحمتها را و حقیقت بر دو نوع است یکنوع آن بود که در خواب
بیند و یکنوع آن بود که در بیداری بیند و این وجه که در بیداری
بینند بر دو نوع است و یکنوع را مشاهده گویند و یکنوع را معاینه

گویند که آن بود که بدیده روح بیند و آن نوع ولیکن دولت معاینه
در دنیا جز حضرت رسالت را ممکن نشده است زیرا که اگر دولت
وصول این مقام کسی دیگر را ممکن بودی موسی پیغامبر را بودی و در سؤال
ارنی انظر الیک جواب لن ترانی نیامدی پس محققان
این راه را معلوم شدی که درین جهان این دولت یافتنی
میسر نخواهد شد اگر این سعادت معاینه صورت نمی بندد
و قدم صدق در راه طلب ثابت بود و همت در اتباع سنت رسول
الله را بر طریق استحباب بر خود فریضه داشته اند تا مومنان
خداوند بطفیل رسول الله این راه را نهایت حال که مقام مشاهده حضرت
جلال است رسانید و این دولت را که ماوای [illegible] عنایت
شرطا قوی فرمود و زبان بران شرط ناطق است چنانکه میفرماید
تعالت آلاؤه وعظمت کبریاؤه فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل
عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا میفرماید که هر که

امید میدارد

هر که امید میدارد که در دنیا بمشاهده ما برسد و در عقبا بمعاینه ما
مشرف شود پس بروی باد که باعمال صالح اشتغال کند و در
بندگی پروردگار خود کسی را شریک نکند یعنی در وظایف عبادات
ریا و عجب از خود دور دارد اعمال خود را از زوال دور و شرایط آن
معتبر که عبادات از شوائب خالی بود گفته شده است باید که
بجای آن شرایط قیام نماید تا عبادات از این عیبها پاک شود و
حقیقت لا یشرک بعبادة ربه او را حاصل شود چون رونده
این راه این شرایط محقق شود و در دنیا سر او بدولت مشاهده
مخصوص گردد و در آخرت بر موافقت آیات و لیالی بسعادت
معاینه واصل گردد و پس چون سالک را سر او بمقام مشاهده مشرف
شود و شوق حق در باطن او شعله زند مسئله پرسیدند که
شوق چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که شوق اضطرابی بود
در قلب جزی و چون آن اضطراب در سالک زیادت شود

عمل کند و بمقام انفعال رسد بعد از آن تجلی در رو پدید شود و بیافت
چنانکه خداوند در قصه کلیم از این حال خبر میدهد که و عجلت الیک رب
لترضی یعنی که موسی پیغامبر علیه السلام می گفت که شتابی کردم تا که
پروردگار منی آوردیم رضای ترا یعنی بطلب محبوب خود شتافتم تا
نیابم بیافت رضای دوست و راضی نمی شوم جز بانکه بیان
دولت وصال و تماشای او و اصل کردیم پس چون سالک بمقام شوق
برسد ایشه در باطن او اضطراب که عبادت از شوق است پدید
آید و چون آتش شوق و تمنای وصل در سالک زیادت
شود که چون موسی پیغامبر علیه السلام تشریف کلام یافت شوق او
زیادت شد در مقام قرب طالب رویت شد که ارنی انظر الیک سالک هم
بمقام قرب نزدیک شود بریافت او که شوق عبارت ازین معنی است
بعد از وصال الست وصال نشود و موت راحت جان از برای آنکه داند لقای
دوست درین خاکدان دنیا مسلم نیست و چون داند که اینجا نیز

برت

ممکن نیست بیشتر آنکه طالب دوستان او شود که دیدن جمال دوستان
خداوند مرهم دل ایشان است **مسئله** پرسیدند که علامت آنکه سالک
بمرتبه شوق رسیده باشد چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که هر که
که بمرتبه شوق رسد علامت آن بود که آن التهاب سوختن باطن پدید آید بود
و گرمی دل و پاره شدن جگر از غایت شوق خداوند و علامت
دیگر آن بود که رونده بی آرام شود و از شیوه باطن جمع دور از
سر و پای خود خبر ندارد و صد هزار منزل نزدیک او یکقدم شود
و جمله کونین در نظر او چون ذره شود زنده کار آفرین رضای خدا
و بندگی کند عمر روی تلخ شود و مرگ خوش آیدش مردن را طالب شود وقتی
بدان عالم پروانه ان گردد و شب و روز منتظر بود و غرق شده بود
بدان عالم دنیا و آخرت را ابد و قدم کند **بیت** دو قدم
راه شوق دلی **هست** تو در اول قدم هی بازی **مسئله** پرسیدند که
میان شوق و اشتیاق فرق چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که

فرق میان شوق و اشتیاق آنست که بیافتن و دیدن شوق آرامد
ولیکن اشتیاق بیارامد و در هجران و وصال یکسان بود و بسیار از
رونده گان را مقام شوق دهند ولیکن مقام اشتیاق کسی را
ندهند شیخ قدس الله روحه فرموده‌اند که رسول فرموده است که
من احب الله اشتاق الی لقائه یعنی هر که خداوند را دوست
دارد نهایت بود بلقای خداوند پس شوق و اشتیاق در هر دو حال
از برای دیدن آن بود اما چون لقا یابد ساکن شود و اشتیاق
در هر دو حال بکمال باشد و شاید نیز که در حالت اشتیاق صعب‌تر بود
مسئله پرسیدند که اشتیاق چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند
اشتیاق عاجز شدن جانست از تحمل غلبهٔ حلاوت ذکر در وقت
یاد مذکور یعنی که در آن وقت سالک بذکر مشغول شود چندان حلاوت
ذکر بر جان ذاکر غلبه کند که جان ذاکر از تحمل آن غلبات حلاوت
عاجز آید و هر رونده را که این مقام اشتیاق دهند صاحب اسرار گردد

کازوی

کازوی اثری باقی نماند و از صفات خود بکلی فانی شود و هر که از
صفات بشریت فانی شود بصفات روحانیات باقی گردد و هر که
بصفات روحانیات باقی شد سیر او را بمقام مشاهده دهند و روح
او بقرب حق تعالی انس گیرد که علامت اشتیاق انست مسئله
پرسیدند که انس چه باشد شیخ قدس الله روحه فرمودند که انس انبساط
محبت است با محبوب چنانکه ابراهیم خلیل الله علیه السلام گفت رب
رب ارنی کیف تحیی الموتی یعنی که ای پروردگار من بم
نمای که چگونه زنده میکردانی مرده را و این سخن گفتن از ابراهیم
از غایت انبساط بود و علامت انس انست که آثار جذبات حق
نسیمی از مهب مشاهده بروح سالک وزد که راحت آن نسیم و لذت
آن شمیم سکونتی در خاطر آن سالک پیدا آرد چنانکه آثار
فضل نامتناهی از برای آن یعقوب علیه السلام بر یوسف پیغمبر چون
پیراهن او را از مصر بیرون آوردند نسیم صبا بوی پیراهن یوسف را

بمشام یعقوب علیه السلام رسانیدند تا یعقوب که در مقام شوق یوسف بود
فریاد برآورد انی لاجد ریح یوسف پس یعقوب علیه السلام امید وصال
بآن نسیم روح انگیز یافت تسکین اضطراب یعقوب بکون آن شد
وبدان نسیم باطن یعقوب آرامی حاصل آمد زیرا که این نسیم پیراهن یوسف
اثری بود از عالم اتصال بنابران معنی خاطر اسرائیل تقاضا یعقوب را
بدان نسیم انسی ظاهر گشت و موسی پیغامبر علیه السلام را که بعد از آنکه مدت سالها
شعیب پیغامبر علیه السلام بسر آمد با اهل خویش روی بجانب مصر آورده
بود و شبی بمنزل نزول کرده بود و هوا بغایت سردی بود و باد تند
حرکت آمده بود و گرگان در اغنام تصرف آغاز کرده بودند
و اهل موسی را درد ولادت پیدا شده بود و موسی کلیم الله بآتش
محتاج گشته بود از میان سنگ و آهن بحرکت موسی و اختصاصی که
در سنگ و آهنست ظاهر نشد حیرتی تمام بر موسی مستولی شد در آن
حیرت دیدن دیده را بجانب سفری فرمود که ناگاه از جانب طور آتشی

بچشم موسی

موسی نمود بران امید که مقصود حاصل آید آرامی بخاطر مبارک موسی
پدید آمد دران اضطراب سکونی یافت چنانکه مفسر باید که فال
لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او اجد علی النار
هدی یعنی که گفت موسی علیه السلام مر اهل خود را درنگ کنید که
من این آتش که مینماید قرار گرفت تا بروم و ازین آتش بیارم
بنزدیک شما و چون موسی بآن آتش رسید تشریف خطاب حق تعالی
یافت و باستماع کلام حق تعالی مشرف شد پس آن آتش نموداری بود
از تجلی خطاب حق تعالی عز و جل لاجرم موسی را موانستی در خاطر
آمد همچنین سالک در مقام حیرات افتاده است که اتصال محبوب مقدور
بشر نیست مگر بمواهبت خداوند تعالی داند و کشف میسر شود پس اگر ناگاه
نسیم از مهب وصال حق فی زمان اعار کند روح و راحت کی نسیم بر
سالک اثر کند سالک را بران نسیم ره بمهبت ید خدا و نمودار اوی آید
آید خاطر سالک را بران امید انسی حاصل آید و آن انس از آثار ثمرت

هدایت یابد. مسئله پرسیدند که کمال انس چیست شیخ قدس الله روحه
فرمودند که علامت مقام انس مر سالک را بکمال رسیده بود آنست
که آن باطن رونده را بر غیر خداوند وحشت پدید آید و چون سالک
بسعادت انس واصل گردد خاطر او بغیر خداوند آرام نگیرد و این
معنی از آثار مشاهده حق بود که روح سالک را پدید آید و آن را
از مشاهده مر رونده را در قرب دست داده باشد یعنی که بکمال محبت بحضرت
حق تعالی قرب یابد و آن قرب از روی مکان نباشد بلکه یا آثار عنایت
و فضل خداوند باشد قرب نه بالا و پستی و مسافت است قرب حق
از بنده هستی رستن است و آیت نحن اقرب الیه من حبل الورید
مر که این قول است و معنی قرب آگاهی بنده است از بزرگی و عظمت
و جلال آفریدگار و یافتن مدد از لطف ... و الخاص ... که
هر که را بدین مقام رسانند و بدین اوصاف موصوف گردانند علامت
آن بود که آن سالک را کمال این حال حاصل شده باشد چنان که در راه قرب

گویند

گویند مسئله پرسیدند که کمال القرب چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند
که کمال مقام قرب آن بود که تن سالک در خدمت بود و دل او
در مقام محبت باشد و سر سالک بمقام مشاهده رسیده بود و روح
سالک را بمقام قرب رسانیده باشند و این سالک را بدین مقامات
چنان مستغرق گردانیده باشند که اگر زبان تن او را از خدمت
دور کنند تن او هلاک شود و اگر ساعتی مشاهده سر او باز گیرند
سر او هلاک شود و اگر چشم روی روح او را از مقام قرب باز دارند
روح او هلاک شود پس چنین سالک کمال القرب حاصل شده باشد
علامت وی این بود نوم او قلیل بود و اندوه او طویل بود
و زبان او ذکر او کلیل بود و پیوسته مناجات او یا رب جلیل بود
بسیار صحبت ... این رونده آنست که خواب او اگر بود از که
بنده بدین مقام قرب رسیده بود با خفا سر بالین ننهند و زبان
او بغیر کمی نبود زیرا که چنین بنده که بمقام قرب یافته باشد بغیر حق سخن نگوید

مگر بقدر ضرورت و دایم زبان او بذکر دوست گردان بود و هرچه
با او گویند و هرچه شنود از و شنود و از اندوه او گریان بود و آن
اندوه نه از غیر وی بود و این سالکی بود که بصفت بود و آن
نشان قرب او بحضرت خداوند تعالی و امتنان فاصحاب رسول الله
که طالبان سعادت مشاهده اند از رسول الله از مقام قرب پرسیدند
خداوند تعالی در جواب آن عاشقان این آیت فرستاد که و اذا
سالک عبادی عنی فانی قریب یعنی ای محمد چون ترا
پرسند بندگان ما از تو ما را که آفریننده کار ایشانیم بگوی یا محمد
که خداوند تعالی با شما است و هو معکم اینما کنتم و این آیت
از علامت قرب است و مرتبه نهایت حال تا که شیخ رضی الله
عنه می فرمودند که چون رونده راه با ضعف نفس رسید که و خلق
الانسان ضعیفا قدم در راه خداوند عز و جل نهاد الیتم بخود در راه
طلب رضای خداوند عز و جل جد و جهد نماید خداوند تعالی با کمال کرم

و رحمت

و رحمت خود بنده را انجذب کوئی می بمقام قرب رسانند و در خلوت
سرای مشاهده فرود آرد چون سالک بقدم صدق و اعتقاد
صافی فرمان که و جاهدوا فی الله حق جهاده را امتثال کند و بمقدار
قوت خود انقیاد فرمان نماید و به نهایت حال و قدرت خود مستعد
برآید آثار جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین هر دو
دشواری که براهست بران سالک آسان گرداند و هر چیز
خداوندست از پیش خاطر او محو کند پس چون رونده راه از
تقاضای مسافت کند بمقام قرب حق تعالی مخصوص گردد و در خلوت
خانه اتصال تجلیات محبوب مشرف شود که مقصود کل سالکان راه
اینمقام [illegible] از برای تعیین مشتاقان حضرت و دریافتن
مقام مشاهده و معاینه طالب است از محرومان راه را نومیدی و عید
فرماید که ان الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحیوة الدنیا
و اطمأنوا بها والذین هم عن آیاتنا غافلون اولئک مأویهم

آنها ربما کانوا یکسبون می فرماید که آنانی که امید نمیدارند بلقای
خشنود شدند باین زندگانی دنیا و دلهای ایشان بدین دنیا آرام
گرفته است و آنانیکه ایشان و نشانهای ما غافلند همه ایشان را
جای بازگشت دوزخست و بانچه کسب کرده اند یعنی بسبب آنکه زندگی
دنیا را بر لقا و رضای ما اختیار کرده اند لاجرم جزای ایشان آنست که
بدیشان آتش دوزخ شد پس ازین معنی دلالت لازم می آید که
الطائفه بختیاران که بدیدار خداوند امیدوار باشند در جهات
و طلب رضای خداوند مشغول باشند و عمر عزیز را در راه خداوند تعالی
صرف کرده اند خداوند تعالی ایشان را در دنیا بکرامات ایشان
مکرم گردانند و در عقبی بدوام معاینه مشرف گرداند و آنها خاص
حق اند جز بدین نعمت ها در هر دو سرا سر فرو نمی آرند و در دنیا
جز بمقام مشاهده و در آخرت جز بمقام معاینه قانع نشوند
و رسول الله صلعم فرموده اند که لیس للمؤمنین راحة دون لقاء الله

کان قد کان

کان قد کان میفرماید که هر که در فتوح و سعادت که
در هر دو جهان موعود است بجز لقای خداوند تعالی امید
ندارد و از جمله لذتها که بغیر او تعلق میدارند مستغنی گردد و رسول
الله فرموده است که دیدم خداوند تعالی را بی چون و بیچگونه اگر
تحقیق این نگاه در بصر لا تدرکه الابصار گفته اند که ادراک دیگر
است و رویت دیگر ادراک در یافتن کیفیت و ماهیت
چیزی بود ولیکن رویت دیدن مجرد است و خداوند از
کیفیت و ماهیت منزه است پس ادراک محال باشد
اما رویت که دیدن مجرد است جایز است و خداوند تعالی
ممکن الرویت است پس آنکه رسول الله فرموده است که دیدم خداوند
تعالی را او دیدار بدید و لی بعض از حاسدان و منافقان گفتند که
این سخن محال است نماید دروغ میگوید خداوند تعالی این آیت را
فرستاد که ما کذب الفؤاد ما رای یعنی که دروغ نمیگوید رسول

ایشان اول او دیده باشد بسی سعادت که از مدارج بایست شاه
هر سالک را تحصیل کمال آنها مدارج از موهبت حق باشد
و موهبت خداوندانا زهد به بود پرسیدند که جذبه
چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که جذبه کشش است
مرده را بجود آن کشش بعضی را سبب بود و بعضی را سبب آن
گشتن از استغراق تمام شده نیست زیرا که جذبه چون آفتاب
در ترقی بود که ناگاه بر سالک تابد و بر غیر سالک نیز تابد
در حضور شیخ قدس الله روحه فرمودند که سالک مجذوب کی است
مقتدائی را شاید فرمودند که مجذوب سالک هم را شاید و
مقتدائی را نشاید زیرا که در راه منازل بسیار است و مخاوف
و مجاهدات از آن جمله خبر نداشته برای آن راه است نبودی در
راه نبوده است منازل مخاوف راه با خبر نبود ناگاه
موهبت خداوند که جذبه عبارت از آن معنیست و کشش

حق است

حق است او را دریافته است و از آن منزل غفلت او را بوده
و به مرتبه بلند رسانیده بعد از آن قدم در راه نهاده است و سلوک
راه مشغول شده و از آن باقی راه بیخبر بود مقتدائی را نتواند راه بری
کردن که از مخاوف خبر نباشد پس مجذوب سالک را رهنمائی
شاید و لیکن مقتدائی نشاید اما سالک مجذوب را شیخی و مقتدائی
شاید و مبتدی را راه رهبری تواند کردن زیرا که سالک مجذوب
حسب آن را میگویند که وی اول دست ارادت به دامن شیخ جهد و
لنی زده باشد و منظور متوفی شده باشد و سلوک و ریاضت
و مجاهده قدم زنند و منازل راه قطع کنند و مخاوف راه معلوم
کنند و بر همه آگاه باشد و توقف نماید و در علم خاطر شناسی بکمال رسیده
باشد و بر فنا گذر نه سلوک کند که ناگاه موهبتی رب او را
از و ربایند تا این موهبت که جذبه است مر این سالک را از
غایت سلوک و استغراق شده باشد روح او بود پس چنین سالک مقتدا را

نمی‌رشاید و هر که چنین کس را قصد کند شاید هر آینه راه رست یابد
و حصول قدم ثابت دارد و در مطالعت این چنین نسخ نهایت
کوشد و بدرجات و مقامات عالی رسد و مرتبه انس یابد و خالی بر و بلا
آید که از کل ما سوا داقه نفور کند که انس حقیقی اینست شیخ دین الدین
روح فرموده‌اند که خداوند تعالی در اجابت دعا فرموده است که
ادعونی استجب لکم یعنی دعا کنید تا اجابت کنیم و در دو عشق خداوند
عز و جل خلف روایت کم هر آینه هر کرا توفیق دعا گفتن دهند
از اجابت محروم نکردانند پس رونده کار این راه باید که
در اوقات شریفه این دعا را بسیار خواند اللهم زین ظاهرنا
بخدمتک و باطننا بمعرفتک و قلوبنا بمحبتک و اسرارنا بمشاهدتک
و ارواحنا بمعاینتک و لنا انک ان توتینا خیر الدنیا و خیر
الآخرة و ان تصرف عنا شر الدنیا و شر الآخرة برحمتک یا
ارحم الراحمین هر آینه خداوند تعالی او را اجابت کند و بر سالکان راه بحق

ارحمة

خود را آراسته کردانند و باطن او را بمعرفت خود مزین کردانند و دل
او را بمحبت خود آراسته کردانند و باطن او را بمعرفت خود منور
کردانند و سر او را بمقام مشاهده رسانند و روح او را بمقام معاینه
کرامت فرمایند جامه ابروی مردان با کرامت و سعادت که
ار آیان سعادت برسان یا اکرم العالمین

بکلم در معنی
خرقه که الخرقة صورة الفقر و کسوة الفقراء و لباس العرفاء و حلیة
الصلحاء و هو خیر الثیاب یعنی خرقه صورت درویشی است
و پوشش درویشان است و خلعت عارفان است و زیور اهل صلاح
است و این خرقه بهترین جامه‌هاست و نیکوترین پیرهنهاست و بعضی
گفته‌اند که خرقه را از خرق گرفته‌اند و خرقه جامه دریده بود و بعضی
گفته‌اند که خرقه مشتق از خلقانست یعنی جامه کهنه و بعضی گفته‌اند
پاره پاره یا اصل نیم زنده پاره‌های کهنه یا که بریشم دوخته باشند
که عبارت از آن بود اما اصل خرقه درویش خواه از کرجو عبد

الحاق تعجب روانی قدس الله روحه از آن جاست چون آیت یا ایها الناس
انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید نازل شد که می فرماید
که ای آدمیان ای خوب رویان شما درویش نیستید و بر تقاطع
که شما محتاج جانبید بخداوند تعالی و خداوند شما را ببو اکری اطلاق
نموده و ستوده است و صفت جلال وی این است که هو المحمود
بکل لسان یعنی ستوده است بهمه زبانها پس حضرت آیت بیامد رسول
تاملی کرد بالهام ربانی رسول معلوم گشته که این آدمیان درویشی
اسم و صفت ایشان است حقیقی و خداوند مر آدمیان را باین
صفت وصف کرده فرمود که انتم الفقراء الی الله و رسول
الله جمیع صفات حمیده انبیا و رسل را جامع بود زیرا که اولئک
الذین هدی الله فبهداهم اقتده وارد است که ... جنبت
خداوند تعالی ذکر انبیا و رسل میفرماید که آن بنده کان خاص
ما راهر یکی را یک صفت خاص کرامت فرمودیم و ترا که محمد

برگزیده ترین ایشانی فرمودیم که تا همه اوصاف و شمایل ایشان را
که در کل ایشان بود در وجود خود جمع آری تا باجماع
آن افراد شرف و منزلت تو بر همه ایشان پیدا شود و رسول
الله جمیع صفات ایشان را جمع کرده بود و بهیچ صفت فخر نکرد و مگر بدین صفت
فقر فخر کرد که الفقر فخری رسیدند که فقر
جهت شیخ قدس الله روحه فرمودند فقر نعمت است چنانکه
رسول الله فرموده است که الفقر سواد الوجه فی الدارین
یعنی درویشیست که سیاه رویی هر دو سرا است باز فرموده است
کاد الفقر ان یکون کفرا یعنی درویشیست که بکفر نزدیکست
و باز حضرت فرموده است که الفقر فخری یعنی که درویشی
که فخر منست ... رسیدند که درین سه حدیث
لفظ درویشی را ذکر کرد و معنی متفاوت چگونه باشد شیخ قدس الله
روحه فرمودند که آن درویشی که سیاه رویی هر دو جهان تو

آنست که چون بنده را بی نوائی پیدا شود ولیکن بجنابی که خواست
حاجت نیست آن درویش سخت حریص و نهادهٔ بر او مسجد تا خرد
واز خداوند تعالی پس بنده گان او گله کند وان مذکرست سوال بجاه
روی دنیا است بر خود نهد بحاجت چون بعرصات قیامت
حاضر آید خداوند حضرت خطاب فرماید که کجایند آنانی که در دنیا در مسجدها
پس بنده گان ما از ما گله میکردند از هیبت این خطاب خجالت شرمنده شوند
که گویا روی ایشان سیاه شد پس الفقر که سیاه روی در دو
عالم شد اینست وان درویشی که بکفر نزدیک است آنست که
در بی برگی و بی نوائی مسکین است و عجز شد بر بسیار است چون
بنده بدین بلیت مبتلا شود سبب ضیق و تنگ حال خود و سبب بی
علم بدان مقامات و درجات مر درویش را خیال افتد که او دکان لفوا کفران نعمت
انجام او بود بگویند او را خبر نباشد مگر که در نفس اخر معلوم شود پس
ولیکن سود ندارد پس آن درویشی که رسول الله بدان درویشی بدان

و لیکن سود ندارد و پس آن درویشی که فقر رسول ... بکفر نزدیک است

پس آن بود ... بکفر نزدیک است درویشی

درویشی فخر کرده است است که اگر چه دست از مال دنیا تهی
بود ولیکن دل او را از محبت مولی پر بود اگر چه از دنیا چیزی
ندارد ولیکن چون از عباد است او با خلاص آنکه بسیار دارد
از صفات ذمیمه در باطن او هیچ نمانده بود که عبارت از درویشی
آنست که هیچ نباشد در ظاهر و در باطن نیز از صفات ذمیمه هیچ
نمانده باشد چنانکه ذکر مذکور هیچ چیزی را در باطن او اثری نماند
که الفقر فخری اینست و هیچ طاعتی را بحضرت خداوند تقربت
که فقر را این فقر فخر رسول الله است مسئله پرسیدند که سالک
که بدین فقر موصوف شده باشد علامت وصف او باشد چیست گفتند
و موجود را چون سالک را این فقر که فخر رسول الله است حاصل آید
علامت او این باشد که هیچ چیزی را هیچ کس اعتماد نکند جز بحق و با کمال
درویشی توانگری نماید با کسی که سیری ظاهر کند با ضعیفی جود
در طاعت قوت نماید و در عبادت سستی نکند و در رضای خداوند

عز و جل ملالت طبع خود راه نده هو تا چیزی نیابد شکر گوید خداوند
تعالی را و چون چیزی یابد هم از برای رضای خدا ایثار کند زیرا که
داند درویشی تاج دولت متقیان است و جمال مطیعان است
و پیرایهٔ مصلحان است و قبای لطف ربانی است م زینت درویشی در
بزرگی شنیده‌ایم تاج درویشی ترک عالمین است و باطن او
چنان از ذوق و محبت آفریدگار پر بود که اگر توانگری باطن ایشان
را بر همه درویشان جهان قسمت کنند توانگر شوند و اگر درویشی ظاهر
ایشان را بر همه توانگران جهان قسمت کنند همه درویش شوند و اگر
چه چیزی داشته باشند با خلق نگویند و اگر بدهندشان قبول نکنند زیرا
و دل ایشان از میل دنیا فارغ گشته بود و سر ایشان از غیر خداوند
پاک گشته باشد و نظر ایشان جز در لطایف صنع آفریدگار نباشد
پس چون سالک باین جمیع اوصاف موصوف گردد الفقر فخری
او را مسلم بود و رسول الله در حدیث محبت المتحابین فقرا اشارت

فرموده

فرموده است که من احب الفقر والفقراء [illegible] من طلبه یعنی هر که
دوست دارد درویشی و درویشان را شیطان از سایه او گریزد پس
[illegible] دوست دارد و باید که این صفات در وی باشد تا مر این جهات
[illegible] بر شیطان زند و اگر سالک باین اوصاف موصوف شود
نماید الکاه الفقر فخری او مسلم بود و رسول الله در حدیث محبت
المتحابین فقرا اشارت فرموده است در دست نفس و شیطان اسیر بود و در همه
کارها متابع شیطان بود و بسبب [illegible] اعتقاد [illegible] باطن ایشان
چنین نفس و شیطان را از جهان اعتقاد کند چون صورت [illegible]
اعتقاد [illegible] ظاهر و باطن او [illegible] صفت موصوف گردد که کاد
الفقر ان یکون کفرا شیخ قدس الله سره فرموده‌اند که [illegible]
و [illegible] و [illegible] که میان ظاهر تمیز کنند [illegible]
بیدار مانند که [illegible] کار او [illegible]
[illegible] منزلت و درویشی [illegible] کشف کرد [illegible] بودن [illegible]

معنی می فرماید که توفنی فقیرا ولا توفنی غنیا یعنی مرا در پیش فقیران توانگر و
بمیران که با تسلیم روح من در درویشی بود و در دعاء دیگر می فرمود
که اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین
یعنی دیگر خدایا مرا مسکین بمیران و مسکین زنده دار و در زمرهٔ مسکینان
برانگیزان و اینهمه را ازان میگفتند که در شب معراج عالم با
حور و جاه و ثروت مشاهده کرده بودند و این دعا از رسول
ازان بود که درجات درویشان از درجه رسول فقیرتر است
و لیکن این الفاظ از غایت تواضع و حسن خلق آن بود که
گاه بودی که رسول الله به در خانهٔ بیوه زنان فقیر و کنیزکی محمد را
بدعا یاد آرید و در بیابان هر بیوه زن مسکین و بیمار که در وقت
دعا یاد آورید و هر بلال را می فرمود که اذکرنی صالح
دعائک یعنی یا بلال مرا در دعای خیر خود یاد کن پس همه از
تواضع ایشان بود و در آن خلق عظیم که مراتب را بود و صاحب رتبه

فرماید

که وانک لعلی خلق عظیم مسئله رسیدند که اصل خرقه درویشی
از کجا پیدا شده است شیخ قدس الله روحه فرموده که اصل خرقه
از آن امیر خانقاه صفا ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و اول
چنان بوده است که چون بتوفیق ربانی چهل هزار دینار و
دیگر نهانی در رضای خداوند تعالی انفاق کرد و چهل هزار دینار
دیگر نهانی داد و گلیمی پوشید و به نزدیک آمد و نزد رسول الله
رسیدند که یا ابابکر اهل و فرزندان را چه ماندی ابابکر گفت
الله و رسول الله او را در حال جبرئیل در رسید خرقه پوشیده
و خرقه دیگر آورده در پیش رسول الله نهاد و رسول الله فرمود که
یا برادر این چه جامه است جبرئیل گفت الله تعالی بعد السلام
یا محمد خداوند تعالی سلام گفت و بعد از سلام و درود فرمود یا محمد
بدانکه در ازل خداوند تعالی خانه پیدا کرده بود و بر دست
راست عرش و در آن خانه را مهر کرده بودند و هفت فرشته

بعد از نسبت کردانجی نسبت چون ابوبکر صدیق رضی الله
عنه از سر و مال آزاد آمد و در راه رضای خداوند تعالی
در باخت کلیمی اختیار کرد خداوند تعالی فرمود که بر همه امت فضیلت
ابوبکر صدیق رضی الله عنه را خلعت بوشانند و در آنجا نه مر خداوند
تعالی فرمود که یک خرقه از نزدیک رسول بر او نیز بوشید رسول الله
آن خرقه را بوشید و با انجام ملازمت فرمود چون وقت
خرامیدن باین عالم رسید بحکم فرمان که ان تؤدوا الامانات
الی اهلها امانت خرقه را با امیر المؤمنین علی رضی الله عنه تسلیم
کردند از برای آنکه امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فقیر بودند
و لباس فقر خرقه است با امیر المؤمنین علی رسید و از آن
خرقه متفرق شدند و بعد از آن که امیر المؤمنین علی بحضرت خداوند
تعالی رفت آن نتایج خرقه بجعفر صادق رضی الله عنه رسید از برای
آنکه ذکر دل را که از رسول الله صلی الله علیه و سلم با بکر صدیق رسید بحکم آن

بر جعفر

بر جعفر صادق و اسم فقر بر وحدت آمد و بولادم تلقین خرقه
با ایشان رسید و چون جعفر صادق بعالم آخرت تشریف بردند آن
نتایج خرقه السلطان العارفین سلطان بایزید بسطامی قدس الله
سره العزیز دادند از برای آنکه سلطان بایزید از مقامات حقیقت
شیخ و کذشته بودند بعد بیرکه اقتدا کردند چند کاه مجاهده و ریاضت
میکشیدند که از کوشش ایشان عنایت ازلی قرین کشته
بایزید از مقامات آن بزرکوار ابنده اند برادر الشیخ آدم
تر از و بودی سر بر دیده از هفتاد و پیر کذشته بود و پیر آخرین
سلطان بایزید جعفر صادق است رضی الله عنه که خرقه از جعفر
صادق بسلطان بایزید رسید و چون سلطان بایزید بسطامی
بعالم آخرت رفت فرزندان و اصحاب ایشان در انتظار می بودند که
کرا تلقین بکه خواهد رسید که ناکاه سلطان العارفین سلطان
بایزید بخواب ایشان آمدند فرمودند که ای یاران فرزند و بیت که در فلان

کرد و مرا ابو الحسن خرقانی میگویند و خرقه مرا با او دادند و در سجاده
من او را آن نشاندند و خادمی گفت با جمع مشایخ او را احترام
کنیم سلطان گفتند که شما خرقه را او در سری می‌نهید چون مشایخ
نشان آن بود که خرقه من بواسطه دستی در سری در آید
و چون سلطان بعالم آخرت رفتند و در همان روز ابو الحسن خرقانی
را رحمة الله علیه نام نیک بشد در خرقان و او را آن گاه در شیخ
بیرون آمدند و روی به بیابان نهاد و سی سال در بیابانها می‌نهاد
می‌گشتید و ریاضت بسیار بر نفس نهاده چنانکه در مدت
سی سال از طعام سیر نیافته بوده است چون سی سال تمام شد
آوازی شنود که یا ابو الحسن بسر تربت بایزید رو که
کار تو تمام از آنجا خواهد بود ابو الحسن از بیابان بر سر تربت سلطان
آمد و ده سال دیگر بسر تربت سلطان ملازمت کرد
و گشادهای بسیار یافت و در خرقان تا غایت طعام سیر نخورد

دران ده سال که در ملازمت تربت بوده است هر شبی از خرقان
آمدندی و در صومعه تربت تهجد میگذاردندی و نماز با مداد را نیز
در آن صومعه میگذاردندی و بازمی گشتندی و آن سه فرسخ
راه را القهقری میرفتند تا پشت سوی تربت نشود زیرا که ادب
ادبست و چون ملازمت بدین طریق کردند گشاد راه تمامی
حاصل شد و تنی چند از ادای وظایف از تربت سلطان العارفین
آواز شنید که یا ابو الحسن کار تو تمام شد و باز گرده خرقه مارا که پیش
و خلق را بحق دعوت کن ابو الحسن گفت که هنوز آن جماعت
مرا برهان می‌باید باز آوازی آمد که هر مطلبی که گوی ابو الحسن گفت
هر دعوی را دو گواه میطلبم می‌باید من نیز دو گواه میطلبم برین
آواز رحمانیت یا نه یک گواه این میخواهم که در خوردی دو دبیر
سنتار تعلیم و قرآن کفایت و دست ملازم میباید که مرا
قرآن حفظ شود و گواه دیگر آن میخواهم که هر افکار را ملک شود با آواز

می شنودند که برد و برهان را اگر گواه خواستی بتو دادیم کار با من چنین
که گفتی یافتی ابوالحسن خرقانی از آنجا برون و بخانقاه سلطان بایزید
آمد چون قدم در آستانهٔ خانقاه نهادند خرقهٔ سلطان بایزید از سر شیخ
روان شد و در سر ابوالحسن درافتاد از بسطام بیرون آمد و قرآن خواندن
آغاز کردند تا بخرقان رسیدند و قرآن را ختم کردند که در همان نفس اول نفس را
گرفتند و بذکر مشغول گشتند هزار بار در آن نفس خداوند را یاد کردند
و بعد از آن که بگوشش دعوت خلق مشغول شدند الحال داوقات بر ایشان
گذشته است در قلم نمیتوان آورد و چون کشتی ابوالحسن خرقانی رحمة الله علیه از بحر
دنیای دنیا که موت عبارت از آنحال است رسید و اصحاب خود که
مریدان و متابعان ایشان بودند نظر کردند شیخ ابو یوسف همدانی
را قابل یافتند و جهد فقر حقیقی یافتند خرقهٔ سلطان بایزید را بشیخ محمد
دادند از برای آنکه ایشان در مقام دعوت بودند پوشیدند خرقه را و در حقایق
یافتند او در ترقی کشف آن خرقه با ایشان رسید چون بیوسف همدانی ابد

بقا رحلت

رحلت ایشان نیابت خرقه را بخواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله
سره سپردند از برای آنکه ایشان سبق کردن از خواجه خضر علیه السلام
رسیده بود درین طریق که در باب مراتب مقتدای کفیه شده است
پس چون کسی که سبق کردن از خواجه خضر علیه السلام رسیده باشد آن خرقه فقر
در وجود حیثیت آید و چون خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی
آن نشانه خرقه را با عزاز و اکرام پوشیدند با آن خرقه کوشیدند
تا بدرجه رسیدند که فرشته را از آسمان چهارم بنسبت تقدیری که رقم
رفته بود خداوند تعالی او را باسمان دنیا فرستاده بود و آن فرشته را
بخواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی نشان دادند که بران عالم الطاف خداوند
تعالی تقدیری ترا در گذارد و در مقام خود رساند آن فرشته
به نزدیک خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی آمد و درخواست
کرد که مرا دعا گوید که خداوند تعالی مرا بجای مرزد و باز بمقام خود
برساند خواجه عبدالخالق دعا کردند خداوند تعالی تقدیر آن فرشته را

بدعای ایشان در گذشت و بمقام وی باز رسانید و بعد از آن خواجه
عبدالخالق از دنیای پر وحشت رو گردانیدند و بعالم روح و راحت
رفتند و خرقه را در میان سه یار منتهی ماندند و یکی خواجه احمد صدیق و
یکی خواجه عارف ریوگری و یکی خواجه اولیا رحمة الله علیهم کبیر و هر سه یار
را اجازت کرده بودند بدعوت خلق و چون خواجه بزرگ خواجه
عبدالخالق قدس الله روحه رفتند خرقه را خواجه احمد صدیق پوشیدند
از برای آنکه پیش قدم تر بودند و یار بعد از آن که خواجه احمد صدیق
بعالم بقا رحلت فرمودند همان اجازت آن خرقه را خواجه عارف
پوشیدند از برای آنکه خواجه عارف از خواجه اولیا بسال کلان تر
بودند و بعد از آن خرقه بخواجه اولیا رسید و مدتها بدین طر
یق مستقیم سلوک میکردند ناگاه فرمان کل نفس ذائقة الموت نازل
شد خواجه اولیا بر موافقت برخود در اصحاب نظر کردند چهار یار را
در مقام دعوت یافتند آن چهار یار را اجازت کردند و خرقه را در میان

ایشان

ایشان ماندند و بعالم بقا رحلت فرمودند و آن چهار یار یکی
خواجه دهقان قلتی بودند و یکی خواجه سوکمان بودند و یکی خواجه
عزیز و یکی خواجه سلیمان بودند قدس الله ارواحهم و این چهار یار
عزیز بر موافقت یاران پیش قدم زندگانی کردند و چون خواجه
اولیا از میان ایشان بیرون رفتند خرقه را خواجه دهقان قلتی
پوشیدند و بعد از آن خواجه سوکمان پوشیدند و بعد از آن خرقه بخواجه عزیز
رسید و بعد از آن بخواجه سلیمان بردند و خواجه سلیمان باجازت خواجه
اولیا آن خرقه را پوشیدند و بسیاری کوشیدند تا مرتبه ایشان
بمقام رسیدند که مقتدای عالی شدند و در صحبت ایشان ابدالان حالات
عالی رسیدند و چون خواجه سلیمان دنیا بدرود ساختند سیر بحضرت
خداوند فرستادند و گفت خداوندا امانتی از امیر المؤ
منین علی رضی الله عنه فرمانبر قرن بمن رسیده بود و مرا الحضرت
خود منجواهی این امانت را بکه بسپارم تا رسانند در حضرت خداوند و بد

کسی از مریدان ایشان رسید خرقه را و اجازت دعوت از ایشان
و دو مرید بالغ روان کردند یکی خواجه بارسا بود با اجازت خواجه
سلیمان مدت مدید خلق را راه راست می خواندند و درین راه می کوشیدند
و چون عمر باخر رسید در همین راه جان بحق تسلیم کردند و فرزندان ایشان
نیز بر همان راه میروند توفیق بر مریدان با دو دیگر ضعیف که ازین جمع
خواجگان ما قدس الله اسرارهم باقی مانده بودند و خرقه که شجره
این خانواده است و یادگار این عزیزانست با ایشان رسید آن منور حضرت
و مقدس صمدیت و صاحب مقام استقامت و عالی همت با همت و از مقبولان
امانت و المخصوص بالکرامت شیخ سعد الملة والدین رحمت الله علیه اند
ایشان جمع صفات که مر شرایط خرقه راست در وجود مبارک ایشان
جمع بود و بتمامی آن اوصاف موصوف بودند آن خرقه را با اجازت خواجه
سلیمان پوشیدند و نهایت و روش خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق
عجدوانی کوشیدند و تمامی راه سلوک کردند و مریدان ایشان اقتدا کرده باشند

ازین اوصاف

اوصاف حمیده و خصال پسندیده بتمام حاصل کرده اند چون خطاب ارجعی
در رسید که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک آن کار در دم
و آن بر بیدار جواب استمعنا و اطعنا گفتند و این دنیای فانی
را گذاشتند و روی بعالم آخرت آوردند و سر از خلوتخانهٔ عشق
کشیدند و بوصال حقیقی مخصوص گشتند و نسبت خرقه را و اجازت که از آن
مشایخ کبار با ایشان رسیده بود بدین ضعیف مسکین حسن گذاشتند تا
به برکت این جمع مردان را که حضرت تست که ما را با حکم سلطان نفس تا دران
آخر دم از آب روی این جماعه اگر دران مسئله رسیدند که بروند از صفت
باید که خرقه کبود باید پوشید شیخ قدس الله روحه فرموده اند که هر کرا
خرقه پوشید باید که اول خرقه کبود پوشد از برای آنکه رنگ کبود را کسی پوشد
که او را مصیبتی میرسد و مرده را اوقات فوت شده است باید که کبود را
پوشید خرقه کبود این است که مصیبت اوقات فوت شده را و تمام
انفاس ضایع شده را میدارم چون در ضعیفت بود او را که کبود بخشند تا پوشد

مسئله پرسیدند که رونده را چه صفت باید که خرقهٔ کبود شاید پوشیدن شیخ
قدس الله روحه فرمودند که رونده راه را که خرقه پوشد باید که اول خرقه
کبود پوشد از برای آنکه این رنگ کسی پوشد که او را مصیبتی برسد و رونده راه را
اوقات فوت شده است و انفاس ضایع شده رامیدارم چون در این صفت بود او را
رنگ کبود شاید پوشیدن مسئله پرسیدند که رونده راه را چه صفت باید که تا او را
خرقه سبز تواند پوشیدن شیخ قدس الله روحه فرمودند که چون رونده راه روی
در راه نهد و مصیبت اوقات ضایع شده پیش گرفت بعد از آن اوقات
روزها بیکار نماند و انفاس خود را ضایع نکند و دایم بگفتن تسبیح و تهلیل و تحمید
و تمجید مشغول باشد و گفتن تسبیح بر وجود او غالب شود از برای آنکه رنگ سبز پوشیدن
صفت فرشتگان است و صفت فرشتگان است گفتن تسبیح بر ایشان غالب است
پس هر رونده که باین صفت تسبیح بر وجود او غالب آید و بیشتر اوقات رونده
بگفتن تسبیح مستغرق باشد آنگاه او را شاید که رنگ سبز پوشد مسئله پرسیدند
که رونده را چه صفت باید که بود تا او را خرقه سرخ شاید پوشیدن شیخ قدس الله

روحه

روحه فرمودند چون رونده راه با مجاهده بسیار و ریاضت بسیار صفت
ذمیمه را از باطن محو کند و بصفات روحانی موصوف گردد و از صفات نفس خلاص شود
و نوری در باطن او ظاهر گردد که آن نور بمنزله شمعی بود فروزنده چون
در خلوت ادبی آید که سبب آزار خاطر این عزیزان بود و نور باطن او ان
بیچارگان بزند و پروانه وار آن بیچارگان را بسوزد و ناچیز گرداند و بعدم
باز برد که عبارت از آن حال است که اینچنین رونده را قتال صفت میگویند
پس هر گاه باین صفت بر رونده غالب بود او را شاید که رنگ سرخ پوشد
مسئله پرسیدند که رونده را چه صفت باید که او را خرقه سفید شاید پوشیدن
شیخ قدس الله روحه فرمودند که رونده راه بآن مقام رسیده باشد که کاتبان فرشته
بر دو جانب وی است که می‌نویسد آن فرشته از نوشتن باز ایستند و همه اعضای
ظاهر او از اخلاق شریعت پاک شده باشد و همه باطن او از نقوش
صافی شده باشد نامه اعمال او را از سیئات پاک کرده باشند پس اینچنین رونده را
که باین صفت گشته بود او را شاید که خرقه سفید پوشد مسئله پرسیدند که

رونده راه را چه صفت باید که او را خرقه‌ها بارها از هر رنگی باید پوشیدن
شیخ قدس الله روحه فرموده‌اند که رونده باید که در سیر سلوک چنان گوش بسته
باشد و به ریاضت نفس را درین راه به جایی رسانیده بود که اگر از هفتاد و دو
ملت آدمی او را دشنام دهند هیچکس نشنود سری موی او را از راه برون [illegible]
بلکه او را قوت او باشد از هر ملتی که او را دشنام دهند همه را همرنگ خود گرداند و او
با همه رنگ کسی نشود پس این چنین رونده را که در این صفت بود شاید که خرقه‌ها
از هر رنگی پوشد مسئله پرسیدند که رونده را چه صفت باید که خرقه از هر رنگی
شاید پوشیدن شیخ قدس الله روحه فرموده‌اند که هر رونده که نفس را شناسد
و داند این نفس دشمن اوست بعد از آن به قهر این دشمن مشغول
شود هر که دشمن او را که نفس اوست خوار دارد و در جای خطر الا که خصوص
ملکند و اگر بعد از آن جمله بر آن جامه هست از خلق بود اگر از سر تحمل آن آزار
نتواند کردن بد اگر تغیری در ظاهر و باطن او پیدا بود آن آزار رونده را
بحل کند و از صدق و تمام آن رشتن خواهد پس رونده که در این صفت بود او را شاید که خرقه

بزار میخ

پوشد مسئله پرسیدند که رونده راه را چه صفت باید که تا خرقه سیاه پوشد شیخ قدس الله
روحه فرموده‌اند که چون رونده بر قانون صراط مستقیم که راه شریعت است سلوک
کند و از منازل راه گذرد و به مخالفت نفس مشغول شود و به تدریج هوای نفس را
زیر قدم آرد و نفس را کلی مقهور گرداند تا نفس فانی شود و نفس را در رونده
را هیچ تصرف نماند و آن رونده به صفای نفس رسد که انتهای مقام
رونده گشت بعد از آن پیش جفای خلق در رونده اثر نکند و مدح و ذم
خلقان در وجود او یکسان شود که از مدح خلق در باطن او شادی پدید آید
و نه از ذم در باطن او اندوهی پیدا شود و این صفت بدان معنی بود که از
عالم نفسانیات در وجود او اثری باقی نمانده باشد پس چنین رونده به صفت
موصوف گشته باشد خرقه سیاه پوشد شیخ قدس الله روحه فرموده‌اند که شیخ باید که
مریدان را در این اوصاف سیر سلوک فرماید و در همین اوصاف مریدان
را پرورش دهد تا جمیع صفات ذمیمه نفسانی از باطن او محو شود و به جای هر صفت
از صفات ذمیمه نفسانی صفتی از صفات حمیده روحانی پدید آید و حقیقت تخلقوا باخلاق الله

ق الله در مریدان او ظاهر گردد و صلاحیت آنکه طالب را تواند در راه آرد
پیشوائی کردن در ایشان ظاهر گردد و صلاحیت آنکه بر این جماعت پیشوا شود
بود خرقه سیاه پوشند از برای آنکه مرید را خرقه پوشانیدن نیز از اهل حقیقت
اجازت کردن است پس شیخ باید که تا مرید را وقت دعوت خلق پدید نیاید
شیخ او را خرقه نپوشاند که بعضی از مشایخ مرید را خرقه می پوشانند باز چون
بی ادبی از ایشان در وجود می آید خرقه را از ایشان بکشند شیخ درین
الله روحه فرموده اند که شیخ باید که احوال مریدان بینا بوده باشد که مرید را
وقت خرقه پوشانیدن شده است یا نه اگر شایسته خرقه شده است بپوشاند
تا باز بیرون نکشند حاجت نیاید که آن پوشانیدن اول بنای بی نور
پس شیخ فرموده اند که تا اول آخر مرید الشیخ ابن شیخ مرید را قبول
نکند چون شیخ را آن بینایی حاصل آمده باشد که وقت خرقه پوشانیدن شده است
آنگاه مرید را خرقه بپوشاند که جامه فقر است که [illegible] پوشیدن
کاسه فقر روی درست آید و آن وجود در عالم فقر حیثیت آید و عالم [illegible]

اوامر

با اوامر شرعی آراسته بود و در نگاه داشتن اوامر شرع بکمال بود
و باطن او با وصاف روحانی مزین شده باشد و در نگاه داشتن سنت
رسول الله بغایت مبالغت کند اینچنین مردی را خرقه شاید پوشانیدن
ربنا بحرمت آن مردان راه که ما را از آتش دوزخ دور دار یا اله
العالمین باب بیست و دوم در اوراد شب و روز بدانکه حق تعالی
الهی ابتدا اوراد از شب کرده اند چنانکه می فرماید که یولج اللیل فی
النهار و در ذکر شب و روز شب را تقدیم فرموده است و امثال این معنی
در قرآن بسیار است که هر کجا ذکر شب و روز کرده است شب را بر روز
تقدیم کرده است زیرا که در شب عبادت و طاعت بجز مردان نتوانند
خواستن و [illegible] مقام مردان قوم رسند که درین راه کار
اجتناب [illegible] عمل و عمل با اخلاص را چنانکه می فرماید که من عمل صالحاً
من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة یعنی هر که دائما
با نماز [illegible] برابر نبود و لیکن آن دانایان که در شب از برای مساجد قیام

بودند از بیم عذاب فراق با امید رحمت و لقا چنانکه میفرماید
که أمّن هو قانت آناء اللیل ساجداً و قائماً یحذر الآخرة
و یرجوا رحمة ربه قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون
و حق بنده آنست که در جمیع حیات طرفة العین از بندگی غافل نشوند
و کل اوقات شب و روز را در بندگی او مصروف دارد و لیکن آدمی را
آن قوت قدم برون نیست باری ازین مقام [illegible] راه رونده راه
را چاره نیست و این اوراد که هلان ست کا از فزون تر
باید که باشد و فروتر نباشد اما بلندتر ازین راه نهایت همانست که فی
باید که کانوا قلیلاً من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون و فی اموالهم
حق للسائل والمحروم ط لفظ از بندگان خود [illegible] ستایند با صفات
حمیده یعنی بعضی از بندگان ما در صفت [illegible] که از شب اندکی می
خفتند و جانهای خود را از برای رضای ما بیدار کرده بودند شب را در عبادت
میگذرانیدند و چون سحر می شد باستغفار حال خود مشغول [illegible] حال خود

نصیبه نهاده

نصیبه نهاده بودند از برای محتاجان اگر میخواستند یا نمی خواستند
خبر ایشان بهمه رسید و رسولان با این امور مأمور بودند که در شب
برخیزند و عبادت کنند و نماز تهجد بر رسول فریضه بود چنانکه می
فرماید که یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلاً نصفه او انقص منه قلیلاً
او زد علیه و رتل القرآن ترتیلاً یعنی ای در سر در گلیم کشیده
برخیز [illegible] گویا آن اندک را بیان می فرماید که او انقص
منه قلیلاً او زد علیه یعنی کم نیمه شب برخیز یا کمتر از نیمه شب یا بیشتر
شیخ قدس الله روحه فرموده اند که اگر بر نصف اختصار کردی شاید که کافی
داشت نیمه شب بر رسول دشوار بودی در متابعان نیز گران
پس کمتر از نیمه شب یا بیشتر فرموده تا هر که خواهد که بنده گان او برخیزند
خداوند خوانند [illegible] چون برخیزی قرآن خوان که ورتل القرآن
ترتیلا و رسول الله فرموده است که اشراف امتی حملة القرآن و قوام
اللیل یعنی که بزرگان امت من قرآن خوانند و مراد از حملة القرآن حافظان

قرانند یعنی کسانیکه خواب بسیار بر نفس خود نهاده‌اند و قران را در گذارند
و با آنچه از معنی قران که معلوم کرده‌اند بعمل رسانیده‌اند و از برای رضای خدا و نیم
شب نماز میگزارند و در حدیثی دیگر می‌فرماید که افضل العبادات
قرأة القرآن یعنی فاضلترین عبادات خواندن قرآن است و باز
رسول الله به تهجد ماموربوده‌اند که ومن اللیل فتهجد و
واگرچه ازین آیات مراد رسول الله است اما اتباع سنت رسول الله
بر امتان واجب است پس رونده کار آن کند که صدق است که کثرة النوم تمیت القلب
یعنی کم بسیار خواب دل را میمیراند بنابرین معنی سالکان در شب ساعتی از برای دفع
ملالت سر بر بالین مینهند و از برای خدمت برود که از بستر برخیزد
و آواز [illegible] شنیدن است که رونده را [illegible] راست برخیزد
که خدای تعالی در همه چیز راست دوست میدارد اگر نفس [illegible]
را که بوقتی باید که بیشتر قدم راست بنهد رسول الله چنین فرموده است که
ان الله تعالی یحب التیامن فی کل شیء حتی التنعل والترجل وچون

برخیزد

برخیزد و نخست زبان بنام خداوند تعالی گوید بسم الله الرحمن الرحیم
و بعد از ان حمد گوید مر خداوند تعالی را از بنده کردن مر العبد از آنکه مرده
بود که خواب برادر مرگست و فرموده که النوم اخ الموت پس چون
از خواب بیدار شود چنین گوید که الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی
و الیه النشور [illegible] بعد از ان وضو ساختن بهر چند روز از آنجا باید
ساعتی [illegible] خود را [illegible] پاک گرداند و بار آب استنجا کند
که این فعل بنزدیک خداوند تعالی محبوبست چنانکه در [illegible] آمده است
می فرماید که فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین قبیله در حق
که آن قبیله را قبا میگویند و روزی رسول الله بر آن قبیله بمسجد در آمد علیه السلام
[illegible] گفت که خداوند تعالی میفرماید که در بجای مردان این قوم
دوست [illegible] خدای تعالی دوست میدارد کدام [illegible] از رسول الله
فرموده که [illegible] القوم را صفت کرد خداوند التیبان مردان
خواستن المحبین تعریف و رحمت ان فرموده مرا لبعضی که صفت این قوم

اینست که چون بعضی از اعضا بیرون می آیند و از انجا که ما زمین اند
خود را بکلوخ پاک میکنند و با آب می شویند و بعد از استنجا فارغ شوند
این دعا می خوانند که اللهم طهر قلبی من النفاق وحصن فرجی
من الفواحش الحمد لله الذی جعل الماء طهورا والاسلام نورا
آنگاه مسواک کنند که در مسواک کردن رسول صلعم فرموده اند که السواک
مطهرة للفم ومفرحة للملائکة ومرضاة للرب یعنی در مسواک
پاکی دهان است وشادمانی فرشتگان است وخشنودی حق تعالی است
پس در نگاه داشتن سنت مسواک بجا بت مبالغت باید بعد از مسواک
این دعا بخوانند که اللهم اجعل تسوکی هذا محیصا لذنوبی ومرضاة لک
یا سیدی وسندی وبعد از ان بوضو مشغول شوند
را بشویند این دعا بخوانند بسم الله العلی العظیم اللهم ثبتنی علی الاسلام
اللهم ثبتنی علی دین الاسلام وعلی سنت نبیک محمد رسول الله
علیه الصلوة والسلام وچون دهان را شویند این دعا بخوانند که اللهم اعنی

علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک وتلاوة کتابک الکریم وچون بینی را شویند این
دعا خوانند اللهم ارحنی رائحة الجنة وارزقنی نعیم اهل الجنة وچون
روی شستن آغاز کنند چنین نیت کنند که ان توضاء والاستباحة
للصلوة وازالة الحدث وامتثال امر الله تعالی واین دعا بخوانند که اللهم
بیض وجهی بنورک یوم تبیض وجوه وتسود وجوه برحمتک وکرمک
وچون دست راست شویند این دعا بخوانند که اللهم اعطنی کتابی
بیمینی وحاسبنی حسابا یسیرا وارزقنی نضرة وسرورا وچون دست چپ
شویند این دعا خوانند که اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء
ظهری وچون مسح سر کنند این دعا بخوانند که اللهم اغشنی برحمتک
وانزل علی من برکاتک وچون مسح گردن کنند این دعا بخوانند که اللهم
اعتق رقبتی من النار واعوذ بک من السلاسل والاغلال وچون مسح گوش کنند این دعا خوا
نند که اللهم اجعلنی من الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه وچون قدم
راست شویند این دعا بخوانند که اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل

فیها لا اقدام وچون قدم چپ را بنهد این دعا را بخواند که اللهم اجعل سعیی
مشکوراً وذنبی مغفوراً وعملی مقبولاً وتجارتی لن تبور برحمتک
یا عزیز یا غفور بعد از آن روی سوی آسمان کند واین دعا بخواند که
سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً عبده
ورسوله آنگاه این دعا را بخواند که اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من
المتطهرین واجعلنی من عبادک الصالحین واجعلنی من الذین لا خوف
علیهم ولا هم یحزنون بازسه بار سوره انا انزلناه بخواند آنگاه دو رکعت
نماز شکر الله وضو گذارد وبعد از این دو رکعت نماز هر دو ای کم
بیکی شک اجابت می شود وچون [illegible] نماز
[illegible] در خانه گذارد و در رکعت اول [illegible] الکافرون بخواند
و در رکعت دوم قل هو الله احد بخواند [illegible]
شود چهل بار این تسبیح را بخواند که سبحان [illegible] سبحان الله العظیم وبحمده
رسول [illegible] فرموده است که کلمتان خفیفتان علی اللسان

ثقیلتان

ثقیلتان فی المیزان حبیبتان عند الرحمن یعنی دو کلمه است که خفیف
است بر زبان سبک است وفردا در ترازوی بغایت گران است
واین دو کلمه نزد خداوند دوست داشته شده است
وبعد از این تسبیح این دعا را سه بار بخواند که اللهم لک الحمد لا اله الا انت
ربی وانا عبدک وآمنت بک مخلصاً لک دینی اصبحت علی
عهدک ووعدک ما استطعت واتوب الیک من سیئات عملی واستغفر
لذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بار چهارم این دعا بخواند که اللهم
اصبحنا نشهدک ونشهد حملة عرشک وملائکتک وجمیع خلقک انک انت
الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک وانه [illegible] محمد عبدک ورسولک
وانگاه [illegible] بسوی مسجد رود وچون بدر مسجد این دعا را بخواند
که اللهم [illegible] سائلک [illegible] مسکینک [illegible] کریم و[illegible]
ارحم [illegible] غفور آنگاه قدم در مسجد نهد وگوید بسم الله
والسلام علی رسول الله اللهم افتح لی ابواب رحمتک وابواب مغفرتک

رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک
سلطاناً نصیراً رب انزلنی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین
و چون فریضهٔ نماز بامداد بجماعت گذارد و اوراد بخواند تا آنگاه که
آفتاب برآید برخیزد و چند رکعت نماز گذارد و باشتغال معیشت
فرزندان که در ذمهٔ وی است مشغول شود تا بوقت نماز پیشین
و جهد آن کند که قدم از جماعت باز نکشد و هر شغلی که بود جهد کند که پیش
از نماز دیگر خود را فارغ گرداند تا چون نماز دیگر گذارد از جای نخیزد
بیرون آمدن حاجت نیست و چون نماز دیگر بجماعت سورهٔ عم یتساءلون
بخواند رسول الله فرموده است که من قرأ سورة النبأ بعد العصر
سقاه الله تعالی شربة من الکوثر قبل ان [illegible] یعنی که بعد از نماز
دیگر سورهٔ عم را بخواند خداوند تعالی او را در حالت [illegible] کوثر سیراب گرداند
بعد از آن باستغفار گفتن و تسبیح مشغول شود [illegible] تا از جای
دیگر برخیزد و چون نماز شام گذارد جهد کند که چند رکعت نماز گذارد

الکافرون

آنگاه بخانه آید و چون نماز خفتن شود برخیزد و بجماعت حاضر شود که
رسول الله چنین فرموده است که بشر المشائین فی ظلم اللیل
الی المساجد بالنور التام یوم القیامة می فرماید که مژده باد
مر آن قدم زننده گان را در تاریکی بسوی مسجد که ایشان در روز قیامت
در روشنائی تمام باشند و در حدیث دیگر می فرماید که من صلی
العشاء بالجماعة کتب الله تعالی بکل رکعة سبعین رقبة من اولاد
بنی اسمعیل ولو مات الی وقت الفجر مات شهیداً یعنی هر آن
بنده مومن که کاهلی نکند و نماز خفتن را بجماعت گذارد و خداوند تعالی
او را بهر رکعتی ثواب هفتاد بنده آزاد کردن که از فرزندان
اسمعیل پیغمبر [illegible] در نامهٔ اعمال او نویسند و اگر در آن شب
بمیرد در حکم شهیدان بود و چون نماز خفتن گذارد در سجده گاه
و سه بار بگوید که سبحان الملک القدوس و سر بسجده نهد و پنج بار بگوید که
سبوح قدوس رب الملائکة والروح و سر از سجده بردارد و [illegible]

گویند که توکلت علی الحی الذی لا یموت سبحان الله والحمد
لله رب العالمین باز این دعا بخوانند که اللهم ان دخل
شک فی ایمانی بک ولم اعلم به تبت عنه واقول لا اله الا الله
محمد رسول الله اللهم ان دخل الشرک فی توحیدی ایاک ولم اعلم
به تبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل
الکفر فی ایمانی بک ولم اعلم به تبت عنه واقول لا اله الا الله
محمد رسول الله اللهم ان دخل النفاق فی قلبی من کثرة الذنوب
ولم اعلم به تبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم
ان دخل الکذب والغیبة فی العمر ولم اعلم به تبت عنه واقول لا اله
الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل الکبر فی جسدی
ولم اعلم به تبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله
اللهم ان دخل الریاء والسمعة فی عملی ولم اعلم به تبت عنه
واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم انی اسلمت نفسی الیک

ومالی

ومالی واولادی وازواجی الیک ووجهت وجهی الیک وفو
ضت امری الیک رغبة ورهبة الیک لا ملجأ ولا منجا ولا
منجا منک الا الیک امنت بکتابک الذی انزلت وبنبیک الذی
ارسلت انگاه سر بر بالین نهد و همت بدارد که اگر صباح یابد برخیزد و بدین
وظائف مشغول شود و این ترتیب ورد خود سازد که ورد کاملان
است اما ورد کسانیکه میانه روند انست که چون سحر برخیزد بترتیبی
که گفته شد طهارت سازد و دو شکرانه گذارد و بگذاردن نماز تهجد مشغول
و نماز تهجد دوازده رکعت به شش سلام و در هر رکعتی فاتحه یکبار و سه بار قل
هو الله احد بخواند و بعد هر سلام یکبار این آیت بخواند که من اللیل فتهجد
به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و چون نماز تهجد را
تمام کند این دعا بخواند که اللهم زین الظاهر بخدمتک والباطن بمحبتک واحینا بمعرفتک
اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا
وارزقنا اجتنابه یا عظیم الرجاء یا واسع العطایا یا من لا ینقطع

تشتهی ان توتینا خیر الدنیا وخیر الآخرة وان تصرف عنا شر الدنیا و
شر الآخرة برحمتك یا ارحم الراحمین انگاه برخیزد و در چهار رکعت
نماز تسبیح شروع کند و ثنا برخواند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سوره
برخواند که بیست آیت بود انگاه پانزده بار گوید سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر انگاه برکوع رود و سه بار گوید سبحان ربی العظیم
و ده بار همین تسبیح را گوید و چون از رکوع برآید سمع الله لمن حمده
ربنا لك الحمد گوید و دست بایستد و ده بار دیگر همین تسبیح گوید
وانگاه سر بسجده رود و سه بار گوید که سبحان ربی الاعلی و ده بار همین تسبیح
را ده بار گوید و سر از سجده بردارد و بنشیند همین تسبیح را ده بار
گوید و باز سر بسجده نهد و سه بار سبحان ربی الاعلی بگوید و همین ده بار
تسبیح را گوید انگاه بقیام رود و برخیزد و [illegible] پانزده بار
همین تسبیح را گوید و در باقی ارکان همان ترتیب ده بار همین تسبیح را
گوید و چون بقعده رسد و پانزده بار همین تسبیح را گوید انگاه

التحیات را خواند

التحیات را بخواند و آن دو رکعت دیگر را همین ترتیب تمام کند و بعد از
نماز این دعا را بخواند که اللهم اغفر ذنوبی وخطایای وانعشنی واجبر
نی واهدنی لصالح الاعمال فانه لا یهدی لصالحها ولا یصرف سیئها الا
انت اللهم اغفر لی ذنبی کله دقه وجله اوله وآخره علانیته وسره
یا غفار الذنوب اغفر لی ذنوبی یا غفور یا رحیم برخیزد و چهار رکعت نماز
تسبیح دیگر گزارد و در رکعت اول فاتحه و الهاکم التکاثر بخواند بعد
این تسبیح را گوید که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ملاء المیزان ومنتهی العلم ومبلغ
الرضاء وزنة [illegible] و در کل ارکان این چهار رکعت نماز این تسبیح
را بخواند [illegible] بر آن چهار رکعت گفته شد و چون
نماز تمام [illegible] بخواند که بسم الله افتتحت و علی الله توکلت
و فوضت [illegible] بسم الله ما شاء الله ما بنا من نعمة فمن
الله ما شاء الله لا یاتی بالخیر بسم الله ما شاء الله لا یصرف

السؤال الا الله بسم الله ما شاء الله لا یسوق الخیر الا الله بسم الله
ما شاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعد از این خرد
و دو رکعت نماز دیگر گذارد و نماز استغفار بهمین ترتیب نماز
و در هر دو قیام پانزده بار گوید که استغفر الله ذو الجلال
والاکرام و در باقی ارکان ده بار گوید و قرائت این نماز بعد از
فاتحه یکبار سوره اذا جاء نصر الله بخواند و بعد از نماز ده بار گوید که
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم غفار الذنوب ستار
العیوب وکشاف الکروب والقلوب واتوب الیه چون صبح دمد برخیزد
و سنت نماز بامداد را گذارد و صد بار بگوید که سبحان الله وبحمده
سبحان الله العظیم وبحمده استغفر الله لا حول ولا قوة الا بالله هو الاول
والآخر والظاهر والباطن وهو یحیی و یمیت بیده الخیر
وهو علی کل شیء قدیر سه بار بگوید اللهم لا تشمت بی عدوی ولا
تسوء بی صدیقی یا رحمن و یکبار بگوید که یا حی یا قیوم یا لا اله الا

انت

انت وحدک و بار این دعا بخواند که اللهم انی اصبحت الیک فقیرا
خائفا مستجیرا فلا تبدل جسمی ولا تغیر اسمی ولا تجهد بی بالبلاء
انک علی کل شیء قدیر اللهم انا اصبحنا فی عافیة منک ونعمة
وستر فاتمم علینا عافیتک ونعمتک وسترک فی الدنیا والآخرة
اللهم انی اصبحت اشهدک واشهد حملة عرشک وملائکتک وجمیع
خلقک انک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک
لک واشهد ان محمدا عبدک ورسولک الکافه پس روان سوی مسجد
شود و با سکینه و نرم نرم در راه کلمه لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم را بسیار گوید و چون بمسجد رسد آستانه مسجد را ببوسد و بهمان
ترتیب که گفته شده به مسجد در آید و بذکر و تسبیح مشغول شود
تا آنگاه که جماعت برپا شود و برخیزد و فریضه نماز بامداد بجماعت
و رسول الله چنین فرموده است که من صلی صلوة الفجر
بالجماعة کتب له الف حسنة ومحی عنه مائة الف سیئة ورفع له

تعالی مائة الف درجه یعنی هر آن بنده که نماز بامداد را بجماعت گذارد
خداوند تعالی همه آن بنده را صد هزار نیکی و پاک گرداند از نامه اعمال
صد هزار بدی و بنا فرماید مر آن بنده را صد هزار منزلگاه در بهشت
و چون توقف کند آفتاب برآید ثواب چهار بنده آزاد کردن در نامهٔ
او ثبت کرده شد آنگاه برخیزد و دو رکعت نماز اشراق بخواند و در هر
رکعتی بعد از فاتحه یکبار این آیت را بخواند که واشرقت الارض
بنور ربها ووضع الکتاب وجیء بالنبیین والشهداء وقضی
بینهم بالحق وهم لا یظلمون ووفیت کل نفس ما عملت وهو اعلم
بما یفعلون و باز برخیزد و دو رکعت نماز استعاذه بگذارد
و در رکعت اول بعد از فاتحه قل اعوذ برب الفلق بخواند و در رکعت
دوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس یکبار بخواند بعد از فراغ نماز
این دعا را بخواند که اللهم انی اسئلک العفو والعافیة
فی الدنیا والآخرة باز برخیزد و دو رکعت نماز گذارد
از جمیع

ولا تسلط علینا من لا یرحمنا

از جمیع بلاهای ناگهان و در هر رکعتی بعد از فاتحه این دعا را بخواند که
اللهم احفظنا وتفضل علینا اللهم انصرنا علی اعدائنا ولا تسلط علینا
من لا یخاف اللهم عافنا من کل بلاء الدنیا وعذاب الآخرة
و بعد از آن بخانه آید و بر اهل خانه سلام کند که رسول الله فرموده
است که سلام علی اهل بیتکم یکثر خیر بیتکم آنگاه در خانه خود دو رکعت
نماز گذارد و از برای نگاه داشتن خانه را از آفتها و بلاها در امان ماند
و در هر رکعتی بعد از فاتحه انا اعطیناک خواند و بعد از نماز این
دعا را بخواند که اللهم افتح لنا الی کل خیر بابا واجعل بیننا وبین کل
شر حجابا اللهم اجعل الهدی امرنا واجعل التقوی زادنا و
اجعل الجنة مآبنا ... رضاک عنا والمعافاة فی الدنیا والآخرة
و بعد از آن بکسب مشغول شود تا وقت
چاشت ... رکعت نماز گذارد و در هر رکعت
بعد از فاتحه ... سوره والضحی بخواند و بعد از آن این دعا

بخواند که اللهم انت ربی کما احب فاجعلنی عبدا کما تحب یا رحمن
الدنیا والاخرة علی من لیس له الدنیا والاخرة اللهم یا مقلب
القلوب والابصار ثبت قلبی علی دینک وطاعتک واجعل عاقبة
امری محمودا باز برخیزد وچهار رکعت نماز گذارد ودر اول رکعت
سوره والشمس بخواند ودر رکعت دوم بعد از فاتحه سوره
واللیل بخواند ودر رکعت سیوم والضحی ودر رکعت چهارم سوره
الم نشرح بخواند وبعد از نماز این دعا بخواند که اللهم اغننی بحلالک
عن حرامک وبطاعتک عن معصیتک وبفضلک عن سواک اللهم
احیینا علی الاسلام والسنة وامتنا علی الایمان والتوبة والمغفرة
والشهادة باز برخیزد وچهار رکعت نماز گذارد ودر هر رکعت
بعد از فاتحه قل اللهم مالک الملک بخواند و [illegible] اللهم
یا ذا المن والفضل یا راحم المذنبین [illegible] ارحم الراحمین
عبدک [illegible] العظیم والمسلمین کلهم اجمعین واجعلنا من [illegible]

والمرزوقین

والمرزوقین مع الذین انعمت علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
برحمتک یا ارحم الراحمین بعد از ان بکسب مشغول شود تا نماز پیشین
چون وقت نماز پیشین جهد کند که از نماز مسجد جامع آید وچهار رکعت
نماز گذارد ودر هر رکعت آیة الکرسی یکبار وسه بار قل هو الله
احد بخواند وسنت گذارد وبذکر مشغول شود تا آنگاه که جماعت
بر پای شود ونماز پیشین بجماعت بخواند وسنت گذارد وبر خیزد
ودو رکعت نماز گذارد ودر رکعت اول این آیت را بخواند که
ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم
استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا وا[illegible]
القمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر [illegible]
العالمین ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه
لا یحب [illegible] ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها
وادعوه [illegible] طمعا ان رحمت الله قریب من المحسنین

در رکعت دوم این آیت را بخواند که قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما
تدعوا فله الاسماء الحسنی ولا تجهر بصلاتک ولا تخافت بها وابتغ بین
ذالک سبیلا وقل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی
الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا بعد نماز این دعا
بخواند اللهم انی اسئلک الصحة والعفة والامانة وحسن الخلق
والرضا بالقدرة والتوجه قلوب الناس بالعفو والغفران
اسئلک الامن والامانة والثبات علی الایمان برحمتک یا ارحم
الراحمین باز نجانه آید وبکسب مشغول شود تا وقت نماز دیگر
شود بر خیزد وبجماعت رود وچهار رکعت سنت نماز دیگر گذارد در هر
رکعت سوره والعصر بخواند وفرض بجا [illegible] آنگاه
آیت الکرسی بخواند وسوره عم یتساءلون [illegible] استغفار [illegible] مشغول شود
تا نماز شام ونماز شام بجماعت بگذارد [illegible] در رکعت اول این آیت را بخواند
که الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذین

من کفروا

کفروا بربهم یعدلون هو الذی خلقکم من طین ثم قضی اجلا و
اجل مسمی عنده ثم انتم تمترون وهو الله فی السموات وفی
الارض یعلم سرکم وجهرکم ویعلم ما تکسبون وما تأتیهم من آیة
من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین فقد کذبوا بالحق
لما جاءهم فسوف یأتیهم انباء ما کانوا به یستهزءون
در رکعت دوم این آیت را بخواند که الم یروا کم اهلکنا
من قبلهم من قرن مکناهم فی الارض ما لم نمکن لکم وارسلنا السماء
علیهم مدرارا وجعلنا الانهار تجری من تحتهم فاهلکناهم
بذنوبهم وانشانا من بعدهم قرنا آخرین ولو نزلنا علیک
کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا
الا سحر مبین وقالوا لولا انزل علیه ملک ولو انزلنا ملکا
لقضی الامر ثم لا ینظرون ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا
وللبسنا علیهم ما یلبسون ولقد استهزئ برسل من قبلک

فاق یا الذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزءون بعد از نماز عشا
بخوانند که اللهم یا ذو المعروف الذی لا ینقطع معروفه ابدا
و لا یحصیه احد ابدا الا هو نجنی مما انا فیه و اجعل لی فرجا و مخرجا یا ذو خیر
مما انا فیه و اجعل لی فرجا و مخرجا یا ذو خیر دو رکعت نماز گزا
ارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه شش بار قل هو الله احد و یک بار قل اعوذ
برب الناس بخوانند و بعد از نماز این دعا را بخوانند که اللهم یا ذو
العفو والغفران اسئلک الامن والامان والثبات علی الایمان
والاسلام یا ذو الجلال والاکرام و چون نماز خفتن گزارد میان
سنت و وتر چهار رکعت نماز گزارد و در رکعت اول بعد از
فاتحه سه بار آیت الکرسی بخواند و در رکعت دویم [illegible] قل هو الله احد
و در رکعت سیوم باز سه بار آیت الکرسی و در رکعت چهارم باز
سه بار قل هو الله احد بخواند بعد از سه رکعت [illegible] سه بار بگوید
سبحان الملک القدوس باز سر بسجده نهد و پنج بار بگوید سبوح قدوس ربنا

ورب الملائکه

ورب الملائکة والروح باز سر از سجده بردارد و آیت الکرسی یکبار
بخواند باز سر بسجده نهد و پنج بار همین تسبیح را بگوید و سر از سجده بردارد
و سه بار بگوید که توکلت علی الملک الحی الذی لا یموت سبحان
الله والحمد لله رب العالمین آنگاه یکبار سوره اذا وقعت بخوا
ند و یکبار سوره تبارک الذی آنگاه صد بار صلوات و [illegible] طهارت
سر بر بالین نهد و بعد از آن سخن بحاجت نگوید این ترتیب وظیفه
خود [illegible] در کل حیات روزینه کان را بمقدار [illegible]
[illegible] طرفة العین از حضرت خداوند
غایب [illegible] شیخ قدس الله روحه فرمودند که آن دولت را
[illegible] از روزینه کان را بمقدار [illegible]
[illegible] عزیز را عزیز دارید که نشان [illegible]
[illegible] آنگاه است [illegible]
[illegible] رحمت علی [illegible] از رفتن آن [illegible]

خبر شوند از آن الحال آن مرد غافل است که از ثواب گذشته محروم شد
و نیکی نپذیرد و از ثواب آینده باخبر باشد و نیکوکاران سخن گزند
و بدی بینند از احوال کسانی که درین سرای دنیا بودند که مردم دیده
از دیدار ایشان می آسودند امروز در خاک فرسوده شدند و آن
نشان که با جان می‌بودند و شدند خاک [illegible] اگر دو دم دیگر آن
لحظه تنگ و تاری یک زمیم و در خاک شوند و شما از این جهان احوال ایشان
چنین است از آن حالی که بر شما خواهد آمد بیندیشید و بیدار باشید که خدای
تعالی مزد نیکوکاران را ضایع نمیکند که انا لا نضیع اجر من احسن عملا
بدرستی که ما خداوندیم ضایع نمیکنیم مزد نیکوکاران را پس آن مخلصان
که نفس را در تحمل امر پروردگار کرده اند و خلق [illegible]
بینند اند و احوال نهایی را خود [illegible] الصلاح [illegible]
از خلق دور کرده اند [illegible]
قرب قبول است مر خدای را [illegible]

وسعادت

وسعادت یابد و تحصیل انفصال تقصیر روا نداند و از عمومات
و صورت بربستی خلاص یابد و بعزت ابدی و کرامات سرمدی
بلقای احمدی برسد ان شاء الله تعالی باب بیست و پنجم در بیان راه بدانکه
بعد از قرآن و احادیث هیچ سخن بالاتر از سخن مردان راه
نیست زیرا که سخن ایشان از نتیجه کار و حال است نه از ثمره حفظ
و قال و از عیان است نه از بیان و از اسرار است نه از تکرار و از
جوشیده است نه از کوشیده و از علم لدنی است و نه از علم کسبی و از
علم ادبی است و نه از جهان علم که ایشان ورثه انبیا اند علیهم الصلوة
والسلام رسول الله در حق این طایفه تشریف فرموده که العلماء ورثة
الانبیاء یعنی علماء میراث داران پیغمبرانند بدین معنی که تحقیق
این علم [illegible] اند کنایت [illegible] قریب است و نیز میفرماید که در حق این طایفه
که [illegible] العلماء علما سه طایفه اند که بعلم ظاهری
و باطنی آراسته اند [illegible] همچنین مرد با دره بود و اگر در علم ی

بهره ایشان بسیار بود و اکر یکی بودی نیز برکات وی بشرق
و غرب عالم برسید و قطب وقت و آن مرد بود و عالمیان در پناه او
لکن [illegible] ایشان اختیار کردند و [illegible] مرد در عهد ما آن مبارز جد و جهد
و آن مجاهد اهل جهاد و آن معتکف حضرت دایم و آن محب و لا
یخافون لومة لائم قدوة السالکین شیخ سعد الملة والدین
رحمة الله علیه بودند که بعلم ظاهر آراسته بودند و هم بعلم باطن بکمال
بودند ظاهر ایشان بامور شرعی بود و در باطن خوف و خشیت
داشتند و با علم و عمل قرین کرده بودند و سخن از برای رضای خدای تعالی
از برای ثواب آخرت و از برای یافتن درجات گفتند و از بدعت
و ضلالت دور بودند و همه خلق را نیز از بدعت دور میداشتند
و ذکر رعونات کفر بودند و بیشتر سخن ایشان از تفسیر قرآن و احادیث
رسول الله و آثار سخن مشایخ صلحا بود و در [illegible] و سیرت
سلف خلق را وعظ میکفتند و براه خداوند [illegible] رسول الله [illegible]

وتقوی

بزهد وتقوی وتوبه وانابت می [illegible]
کرادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و در سخن کفتن
بکلمة الحق از ایشان بغیر بود زیرا که سخن حق وقتی بغرضی
یا [illegible] آید تا در دل فرود آید سخن کان [illegible]
[illegible] اثر آن بدل فرود آید الکلام اذا خرج من القلب وقع
علی القلب یعنی که چون سخن گفته شود اکر از دل پاک آید در دل
موثر باشد و سخن که از دل بر آید هر آینه بدل فرود آید و بسیار
و اعتقاد [illegible] فرمودند که سحر برخیزید و ساعتی [illegible] ورد
مشغول باشید بعد از اداء ورد [illegible] شیخ قدس الله روحه
فرمودند که هیچ او بکس نماند و کارهای او نیز بکس نماند اکر
مخلوق [illegible] دست گیرد و هرکز نخواهد که با او [illegible] و لیکن
هر که [illegible] دست گیرد تا بروی نزل نخواهد و از خلق
تمام رانده کرداند و در نامرادی اندازد و بس [illegible]

که این حقیقی هم [illegible] دند بلای او بجان قبول کردند و در دیدار بکر کن
دوست آرام نیابند و در آخر بخبر ملقای خداوند تعالی غفلت
نکنند مسئله پرسیدند که نماز را چگونه گذاریم که با خلاص نزدیک
یک باشد شیخ قدس الله روحه فرمودند که چون وقت نماز شود
برخیزند و طهارت ظاهر سازید و باب وضوی باطن سازند و تجدید
و آن شرایط توبه نگاه دارید و چون بمسجد روید بر آن باید سازند و چون
تکبیر گویند بهشت را بر دست راست خود بینید و دوزخ را بر دست
چپ خود آرید و صراط را زیر قدم خود دهید و ملک الموت را بر
قفای خود انگارید و دل بخداوند [illegible] و قیام آرید
با حرمت و قراءت خوانید با هیبت و رکوع آرید با تضرع
و سجود دارید با تضرع و قعده آرید با حلم و سلام دهید با [illegible] و فوق نگاه
روی بر خاک نهید و گویید ربنا و تقبل منا انک انت السمیع العلیم
تقرب وجوهنا یا رب العالمین و بنیاز مندی گویید که الهی در
بشرست

بشریت است که بیچارگی کردم و باقی قبول و تو میدانی
چون نماز را بدین وجه ادا کنید امید آن بود که خداوند تعالی
آن نماز را قبول کند شیخ قدس الله روحه فرمودند که بر طاعتی
که بنده خداوند تعالی قبول فرماید نشانی آن بود که از تمامی عمل
دید تقصیر از آن عمل در باطن او پدید آید یعنی که چون عبادتی از
بنده در وجود آید که با جلال او شایسته بود العبادت را نجز
قبولیت حق باشند و آن بنده عبادت چیزی ببینند از عبادات
خود و دید تقصیرات پیدا شود و باستغفار مشغول شود و هر گاه عبادات
آورد که چون از عبادات فارغ شود همان عبادات ببیند عجب آرد
دید تقصیر دلیل قبولیت بود و دید عمل دلیل رد باشد مسئله پرسیدند که
درویشی چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که درویشی آنست
که مرد در راه خدا از دنیا بگذرد و جمیع اسباب دنیا را جمع کرده
فنا [illegible] شده در منجنیق نهد و در آتش نومیدی اندازد و

کنج دل خویش معتکف نشینند قدم صدق در طلب راه دارند تا ناگاه
در آن طلب قدم او بکنج فرو رود و در آنکنج گوهری یابد که آن را محبت
گویند پس هر آنکه گوهر را یافت بحقیقت درویش اوست مسئله پرسیدند
که درین راه از همه اوصاف کدام بهتر است شیخ قدس الله روحه
فرمودند که خود را در همه وادیها انداختم و تن را باتش غیرت بگداختم
و بر اسب همت نشستم و در فضاهای صحرا تاختم و به نیاز صید نیافتم
از عجز خبری نیافتم و در شتر از خاموشی چراغ ندیدم و سخنی
به از بی سخنی نشنیدم و در سرای سکون شدم فرج از فرح و در سینه من
گشادند و مرا از تجرید و توحید ربانی داد و [illegible] از زبانم از لطف او
خدا نیست و دلم از نور ربانیست و چشم از صنع [illegible] ربانیست
میگویم و بقوت او میکنم و بفضل او [illegible] شیخ
اینست که درین راه عجز و نیاز و خاموشی چنانکه [illegible] گفته اند
مسئله پرسیدند که از سخن کدام سخن افضل بیشتر است شیخ [illegible]

فرمودند که

فرمودند که چهار سخن از جهل است و بکفر نزدیک است یکی آنست که
ملامت کردن بکاری که کرده شده باشد از جهل بود از برای آنکه هر کاری که
کرده می شود بتقدیر خداوند تعالی بود و ملامت کردن آن کار
از نادیدن تقدیر باشد و نادیدن تقدیر خداوند کفرست و یکی حسد کردن
بر مسلمانان بر آنچه خداوند تعالی ایشانرا داده باشد و آن حسد از نادیدن قسمت خداوند
باشد و نادیدن قسمت خداوند کفر باشد و یکی در جمع کردن مال حرام کوشد
باید که خود حلال بود که در جمع کردن از برای آنکه مال حلال را حساب است
و حرام را عذاب است و آنکه از حلال و حرام جمع میکند از حساب و عذاب
قیامت نمی اندیشد از نادیدن حساب قیامت بود بر خود و از نادیدن عذاب
بود و نادیدن حساب و عذاب کفر باشد چهارم ایمن بودن از عذاب قیامت
بد اعتقادی بود که نادیدن قدرت او کفرست پس بر شما باد که ازین چهار سخن
دور باشید و در هر کاری که کرده شد حکم تقدیر دوست بر آن کار اعتراض مکنید و
بر برادر مسلمان حسد مبرید و از عذاب قیامت ایمن نشوید و از عذاب او

او بترسند که اگر ما را عقوبت کند عدل کرده باشد نه ظلم و اگر عفو کند
بر پی طاعت که ما راست مستحق آنیم و اگر بیامرزد فضل کرده باشد
و اگر این طاعات ما سهو و نقصان را بقبول فرماید کرم و رحمت او باشد
نه آنکه طاعات ما را استحقاق آن بود مسئله پرسیدند که سلامت
در دنیا چه باشد و عافیت چه باشد شیخ قدس الله روحه فرمود که سلامت
دنیا آنست که تو اگر روزی از بامداد تا شبانگاه بر تو بگذرد
که در آن روز خلاف فرمان خداوند بر تو نرود و عافیت آن است
که وجود تو با امور شرعی شود و بر لفظ تو چیزی نرود که شرع
راست نیاید تا عافیت و سلامت یابی و سلامت و عافیت علم
آن بود که از نفس آخر بسلامت بگذری و از صراط بسلامت
بگذری و عافیت آن بود که بحساب در بهشت درآیی و از محاسبه
بگذری مسئله پرسیدند که سخنهای خوب در اول کدام است که بهتر است
جواب آنست که سخنهای سلف که میگفتند از برای رضای خداوند تعالی

وازبرای

وازبرای نجات نفس خود و خلاص خلقان از عذاب نیران اما سخن
اهل زمانه بر خلاف این معنیست چنانکه از برای ایشان از برای
ثوب دین میگفتند اهل زمانه از برای طلب نفس و حب جاه میگویند
و چنانکه ایشان از برای نجات آخرت میگفتند اهل زمانه از برای طلب
دنیا میگویند چنانکه ایشان از برای رضای خداوند میگفتند اهل
زمانه از برای رضای مخلوقات میگویند لاجرم هیچ دل اثر نکند و گویند
و گویندگان زمانه همه شب می‌خسپند و چون روز می‌شود
عمامه راست میکنند و بهر حیله نماز بامداد در می‌یابند و بهر سخن
که میگویند عمل نمیکنند همین سخن را ها کی مسئله پرسیدند که چو عمل
آریم که رضای حق را دریابیم شیخ قدس الله روحه فرمود که
در عملی که از غرض حاصل بود رضای خداوند را دریابید و اگر در عمل
اخلاص نباشد در العمل رضای خداوند حاصل نیابید و شرایط اخلاص
عمل گفته شده است مسئله پرسیدند که علامت مرد عاقل چیست

شیخ قدس الله روحه فرمودند که نشست که ترک دنیا بگویند پس از خدا
وند باید که ترک دنیا گفتن توانند زیرا که دنیا به نزد خداوند مثال
بال پشه مقدار نیست پس چیزی که کمتر از پشه بود ترک آن کردن
ن چه دشوار بود مسئله پرسیدند که حقیقت بندگی چیست شیخ
قدس الله روحه که حقیقت بندگی آنست که اگر نعمت طبقات آسمان و ز
مین را بر چشم راست او نهند بر خلافش آید که در خاطرش بگذارد
که چرا بر چشم چپ من ننهادند یعنی هر چه از خداوند هر طریقه به بنده
آید آن بنده بر حکم او بظاهر و باطن اعتراض نکند حقیقت بندگی
آن بود مسئله پرسیدند که دل را از چه زنگ [illegible] شیخ قدس
الله روحه فرمودند زنگ دل از [illegible] اول لقمه با شبهه
بود بر خورده باشد سیم آنکه بر خورده باشد [illegible] زیرا که اصل
[illegible] لقمه است هر لقمه را [illegible] شیخ فرمودند که
هیچ روزه [illegible] مردان را نتوانند [illegible] بسیار روزه

مگر آن

مگر آن [illegible] باید که داند که بحلق او چه میرود یعنی که لقمه را نگاه دارد
[illegible] این است مسئله پرسیدند که عالم ترین مردمان کیست
بود مسئله [illegible] ترین مردمان کیست شیخ فرمودند که عالم ترین مردمان آنست
که عبادت میکند و می ترسد و جاهل ترین مردمان آنکس است
که معصیت میکند و ایمن میباشد و از گرفتن خو نمیترسد مسئله
پرسیدند که خردمند کیست و بزرگ کیست و درویش کیست و بخیل
کیست شیخ فرمودند که خردمند آنکس است که دنیا را دوست
ندارد که دوستی دنیا سر همه خطاهاست و بزرگ آنکس است که
دنیا نتواند [illegible] و توانگر آنکس است که بقسمت خدا راضی
باشد که [illegible] قسمت خداوند راضی [illegible] خدا [illegible] راضی [illegible] دوازده
اندر [illegible] درویش آنکس است که با وجود نعمت [illegible] چیز
را [illegible] نکند و از کسب خیرات محروم نماند و
بخیل آنکس است که [illegible] از مال خود باز دارد و [illegible] مال

خود مواسات نکنند مسئله پرسیدند که اصل راه خداوند چیست شیخ فرمودند
که اصل راه خداوند چهار چیز است یکی چشم که نبیند آن منکری که نه در
رضای خداوند بود و دیگر آنست که بزبان چیزی نگوید که در
شریعت نشاید گفتن و دیگر گوش است که آواز نشنود که شنیدن آن
او در شریعت حرام است و یکی قدم که بجای نرود که رفتن آن خود
که هر که این چهار چیز را نگاه دارد حق شرع است نگاه دارد حق طریقت بجا آورده باشد
مسئله پرسیدند که تواضع چیست شیخ فرمودند که تواضع آنست
که سخن حق را قبول کند از هر که شنود با فروتر از خود تکبر نکند و هرگاه
بروی غضب رانند اگرچه فروتر از وی باشد بر آنکس غضب نراند و
قران را مونس خود داند و جز قران انیس نگیرد و عبادت را کار خود
داند و دیگران را عبرت خود دارد و در کار بیچارگان عمر خود
خورد تا بکرامات برسد مسئله پرسیدند که سخن طریقت شنیدن گویند شیخ
فرمودند که سخن از طریق لطف کسی را شاید گفتن که اگر هژده هزار عالم را با

بود وجو

بود وجود او بر طبق نهند و بران عرضه کنند بگوشه چشم ان الموجودات نظر
نکند و در خاطرش مثلی چیزها بدید نیاید یعنی کل دنیا را و در میان اندوه
بود مسئله پرسیدند که دنیا چیست که از همه عجب تر بود و در عقبی چیست که
از همه عجب ترهاست شیخ فرمودند که در دنیا خندان و در آخرت گریستن
خنده با گریه در بهشت گریستن عجب باشد و در دنیا خندیدن عجب است زیرا که دنیا می
را خندیدن مخاوفت درین و از پنج حال خبر نیست اول حالت بدو هم اول
حال نفس آخر است که ایمان بسلامت برد یا نه دویم جواب منکر و نکیر
که جواب با صواب تواند گفتن یا نه سیم خواستن از گور است که روی او
سفید خواهد بود یا نه چهارم حال نامه خواندن است که نامه او بدست
راست دهند یا بدست چپ یا از پیش او یا از پس پشت پنجم حال حساب کار است
که از حساب خلاص شود ششم حال گذشتن است از صراط که تواند گذشتن
گذشتن یا نه هفتم حال مردود در بهشت است که او را بکدام طرف خواهند برد
گذرانند چندین مخاوف در راه باشد پس ازین حالات معلوم نیست که چگونه

خواهد بود چندین در دنیا از گریستن در بهشت عجب باشد مسئله پرسیدند که
چکار کنیم که فردا بار اسود دارد شیخ فرمودند که خصلت را آنکه [illegible]
یکی آنکه چون خواهد که معصیت کنید روزی خداوند مخورید و از ملک او
بیرون آئید و چون خواهید که معصیت کنید جائی روید که خداوند شما را
نه بیند و چون میدانید که جز روزی او نیست و همه عالم ملک اوست
و آگاه است از همه حال مطلع است و بینا است پس باید شرم آدمی بود که روزی
خداوند خورد و در ملک او باشد و در نظر خداوند معصیت کند و در فرمان
او اخلاف کند مسئله پرسیدند که هر چند دعا میکنیم اجابت نمی‌یابیم سبب چیست
شیخ فرمودند که خداوند تعالی را می‌شناسید و فرمان او را خلاف میکنید
رسول او را می‌دانید و متابعت او بجای نمی‌آرید و قرآن را میخوانید
و با وامر و نواهی او عمل نمیکنید و نعمت خدای را میخورید و شکر نمیگوئید که بهشت
آراسته از برای بندگان مطیع است طلب آن نمیکنید و
میدانید که دوزخ با عقوبت از برای عاصیان است از او حذر نمیکنید

که نفس

که نفس دشمن شماست با وی می‌سازید و در آرزوی میکوشید
و میدانید که مرگ حق است و در آینده خواهد بود آن را ذخیره‌ای
نمیکنید و از کسانی که پیش از شما از ایشان آمده‌اند و رفتند عبرت
نمیگیرید و این با فرصت و فراغت از کسب عبادت فارغ می‌باشید
و با چندین عیب که در وجود شماست به عیب برادران مسلمان مشغول
می‌باشید با چنین زنده کانی دعا چگونه اجابت شود پس هر که را باید
که دعای او اجابت شود از این خصلتها باید توبه کند تا خداوند دعای
او را اجابت کند و بر طاعات باشید تا بدرجات بهشت رسید که در
دنیا بابی در حمام که خانه دوست نمیدانید پس با عبادات در کوشش
بهشت [illegible] که انتقام به غربت و در قوت و چهار رکن
ست [illegible] مسئله پرسیدند که چکار کنیم که فردای قیامت حساب
بر ما آسان شود شیخ فرمودند که هر کرا باید که فردا حساب روی آسان بود
امروز ترک دنیا گوید و از دنیا بکلی آزاد آید و این کار دشوار است

آسان بود که از دوزخ ترسان بود و بهشت را جویان بود و رضای خدا
وند را که طالب بود و هر که رضای تمت تمام شد این کتاب
مسلک العارفین بدست خط
فقیر الحقیر العبد ضعیف
ملا شکر بن محمد ابن سر
علی خاکپای اهل
الله تمت
تمام شد
این کتاب مسلک العارفین در دهم شهر صفر سنه ۱۲۲۷
بود با تمام رسید